آیت‌الله العظمی حاج آقا مجتبی تهرانی

تقویه

و حفظ نیروها

سید محمدجواد نبی سید کوه‌بنانی

تقيه وحفظ نيروها

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، 1305 -

عنوان قراردادی : القواعد الفقهیه .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : تقیه وحفظ نیروها/ مکارم شیرازی؛ ترجمه و تحقیق سیدمحمدجواد بنی سعیدلنگرودی.

مشخصات نشر : قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب(ع)، 1394.

مشخصات ظاهری : 272 ص.؛ 5/14×21 س م.

فروست : فقه استدلالی.

شابک : 90000 ریال: 978-964-533-218-9

یادداشت : کتاب حاضر ترجمه ی بخشی از کتاب « القواعد الفقیه ...» اثر آیت الله مکارم شیرازی است.

یادداشت : کتابنامه: ص. [265] - 272؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : فقه -- قواعد

موضوع : اصول فقه شیعه

موضوع : تقیه

موضوع : Taqiyah

موضوع : Islamic law, Shiites -- Interpretation and * construction

موضوع : Islamic law -- *Formulae

شناسه افزوده : بنی سعید لنگرودی، سیدمحمدجواد، 1350 -

رده بندی کنگره : BP169/5/م7 ق9042 1394

رده بندی دیویی : 297/324

شماره کتابشناسی ملی : 4994801

ص:1

اشاره

ص:2

ص:3

ص:4

ص:5

فهرست مطالب

مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی(مدّظلّه) 9

تقیه و موارد وجوب و حرمت آن / 13

مقام اوّل: معنی تقیه، اقسام و اهداف آن 19

معنی لغوی تقیه 19

معنی اصطلاحی تقیه 20

اقسام تقیه و اهداف آن 22

علت تأکید شدید بر تقیه در موارد خاص

23

امر اول: طغیان دستگاه ظالم بنی امیه نسبت به شیعیان 24

امر دوم: احساس وظیفه شیعیان در مقابله با ظلم 28

امر سوم: دشواری معاشرت با مخالفین

30

مقام دوم: حکم تکلیفی تقیه 37

ادله جواز تقیه 37

ص:6

1. دلیل عقل 38

2. دلالت اجماع 41

3. آیات دلالت کننده بر جواز تقیه 51

آیه اول 51

آیه دوم 56

آیه سوم 60

آیه چهارم 63

4. تقیه در روایات اسلامی 69

روایات گروه اوّل 69

روایات گروه دوم 73

روایات گروه سوم 75

روایات گروه چهارم 81

روایات گروه پنجم 87

موارد وجوب تقیه 93

موارد استحباب تقیه 94

موارد حرمت تقیه 97

1. تقیه در مورد فساد دین 98

2. تقیه در مورد ریختن خون دیگران

105
3. تقیه در شرب خمر و امثال آن 107
4. تقیه در غیر حال ضرورت 114

اولویت اظهار کفر یا ترک تقیه 116

جواز اظهار کفر 117

تفاوت بین «سب» و «برائت» در مقام تقیه

128

کدامیک اولویت دارد 132

عمل اصحاب خاص ائمه علیه السلام 133

راه جمع بین احادیث این باب 142

مقام سوم: حکم وضعی تقیه 147

صحت و فساد اعمال تقیه ای 147

آیا عموم یا اطلاقی که دلالت بر اِجزا کند، وجود دارد؟ 153

روایات دلالت کننده بر اِجزا 156

حکم نماز با اهل تسنن از باب تحبیب و حفظ وحدت

163

روایات دلالت کننده بر صحت 164

روایات دلالت کننده بر بطلان، راه جمع بین روایات 171

تنبیهات 177

تنبیه اول: آیا در تقیه عدم مندوحه معتبر است؟

177

تنبیه دوم: حکم مخالفت با تقیه در موارد وجوب آن 193
تنبیه سوم: باقی ماندن اثر عمل بعد از زایل شدن شرایط تقیه 202
تنبیه چهارم: آیا تقیه در موضوعات هم جاری می شود؟
205

تنبیه پنجم: ملاک، ترس شخصی است یا نوعی؟ 218

تنبیه ششم: در موارد وجوب تقیه، تقیه واجب نفسی است یا غیری؟ 225

تنبیه هفتم: آیا تقیه فقط در برابر کفار است؟ 228

تنبیه هشتم: آیا تقیه به مخالف در مذهب اختصاص دارد؟ 235

تنبیه نهم: آیا قسم چهارمی برای تقیه وجود دارد؟ 238

تنبیه دهم: ذکر نام حضرت مهدی علیه السلام در عصر ما 244

فهرست منابع 265

ص:9

مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی

با اینکه «تقیه» یک برنامه عقلانی و اجتماعی و کاملا هماهنگ با کتاب و سنت است جنجال های ناآگاهان آن را به صورت پیچیده ای درآورده است و هر روز طوفان جدیدی پیرامون آن به راه می اندازند.

ای کاش «آتش تعصب» را فرو می نشاندند و به مقتضای (فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) به سخنان ما درباره تقیه گوش فرا می دادند و به تعبیر قرآن «استماع قول» می کردند تا بدانند تمام شبهات وایرادات آنها متوجه توهماتی است که از ناحیه خودشان درباره تقیه ساخته شده و هیچ گونه ارتباطی با واقعیت تقیه ندارد.

«تقیه» در یک کلام، به معنی «مخفی کردن عقیده واقعی برای

نگاه داری جان و مال و ناموس خویشتن یا دیگران از شرّ دشمنان عنود است».

مثلا امروز اگر کسی در چنگال «خونریزان دیو صفت داعش» گرفتار شود و از او بخواهند عقیده اش را ظاهر کند، او از بیان عقیده واقعی خودکه فورآسبب سربریدن یاسوزاندنش می شود، چشم بپوشد و برای حفظ جان خود مطابق میل آنها اظهار عقیده کند، کدام عاقل چنین کسی را نکوهش می کند؟! یا کدام عالم دینی عمل او را حرام می شمرد؟! خواه این «داعشی وحشی» خود را مسلمان بداند یا نه.

البته تقیه علاوه بر آنچه گفته شد شاخ و برگ های فراوانی دارد که مجموعآ یک بحث علمی مهم را تشکیل می دهد و در ضمن آن خواهید دید که تقیه منقسم به «احکام خمسه» می شود یعنی همیشه واجب یا جایز نیست بلکه گاه حرام است.

اظهار عقیده رُشَید هَجَری ها، و میثم تمارها و امثال آن ها از این گونه بوده است، زیرا در آن فضای ظلمانی «حکومت بنی امیه» اگر اینها پرده ها را بالا نمی زدند ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام لااقل برای مدتی به فراموشی سپرده می شد.

به هر حال خداوند توفیق عنایت کرد که بحث تقیه را به عنوان قاعده در کتاب «القواعد الفقهیه» که مشتمل بر سی قاعده مهم فقهی است به طور مبسوط و جامع مطرح کنیم و بحمدالله خداوند به فاضل محترم جناب حجت الاسلام آقای حاج سید محمدجواد بنی سعید توفیق داد که این قاعده را از زبان عربی به طور کامل به فارسی بازگرداند.

قابل توجه این که آنچه ما در درس خارج درباره تقیه گفتیم(1) نیز بر آن افزوده، چند مورد را که نیاز به اصلاح داشته با نظر اینجانب بازنگری نموده اند و اقوال اهل سنت را به طور کامل بر آن افزوده اند تا نفع آن عام شود و همگان بتوانند در برابر شبهات بی محتوای وهابیت تکفیری از آن بهره گیرند و بدانند تقیه ای که علمای شیعه از آن دفاع می کنند چیست؟ و مدارک آن در کتاب الله و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام و همچنین از دلیل عقل کدام است و احکام و آثار تقیه را در «اعمال عبادی» و «غیر عبادی» مورد توجه قرار دهد.

با تشکر از ایشان از خداوند متعال می خواهم که به همه ما توفیق فهم احکام اسلام را چنان که هست عنایت فرماید و این کار را ذخیره ای برای یوم المعاد ما قرار دهد.

آمین یا رب العالمین

بهمن ماه 1393

مطابق ربیع الثانی 1436 قمری

1- . بحث مزبور را در درس خارج فقه حج، ذیل مسأله هفتم از مسائل مربوط به وقوف درعرفات، از کتاب تحریرالوسیله امام خمینی قدس سره از تاریخ 10/9/1392 تا 27/9/1392 درمسجد اعظم قم ایراد فرمودند.

ص:13

تقیه و موارد وجوب و حرمت آن

اشاره

در این بحث درباره معنای تقیه، موارد وجوب، حرمت و جواز آن، آثار وضعی و تکلیفی مترتب بر آن و احکام و فروعی که به آن ملحق می گردد، سخن خواهیم گفت.

اعتقاد به تقیه از سابقه دارترین عقایدی است که شیعیان اهل بیت علیه السلام را به آن می شناسند و به خاطر آن بیشترین بدگویی را نسبت به شیعه روا داشته اند؛(1)

حال آنکه نه معنای آن را می دانند

1- . ابن تیمیه، در «مجموع الفتاوی»، ج 13، ص 263 می نویسد: «الرَّافِضَهُ هُمْ أَجْهَلُالطَّوَائفِ وَأَكْذَبُهَا وَأَبْعَدُهَا عَنْ مَعْرِفَهِ الْمَنْقُولِ، وَالْمَعْقُولِ وَهُمْ يَجْعَلُونَ التَّقِيَّهَ مِنْ أُصُولِدِينِهِمْ وَ يَكْذِبُونَ عَلَى أَهْلِ الْبَيْتِ كَذِبًا لاَ يُحْصِيهِ إِلاَّ اللَّهُ، حَتَّى يَرْوُوا عَنْ جَعْفَرِ الصَّادِقِ أَنَّهُقَالَ: التَّقِيَّهُ دِينِي وَدِينُ آبَائِي. و «التَّقِيَّهُ» هِيَ شِعَارُ النِّفَاقِ؛ فَإِنَّ حَقِيقَتَهَا عِنْدَهُمْ أَنْ يَقُولُوابِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ، وَهَذَا حَقِيقَهُ النِّفَاقِ». (رافضی ها (شیعیان) نادان ترینودروغگوترین و نا آشناترین گروه ها نسبت به شناخت علوم نقلی و عقلی هستند؛ ایشانتقیه را از اصول دین خود می دانند، و به اهل بیت دروغ هایی نسبت می دهند که تعداد آنهارا جز خدا نمی داند، تا جایی که از جعفر صادق روایت کرده اند که او گفته است: «تقیه دینمن و دین پدران من است». تقیه پوشش نفاق است، وحقیقت آن این است که به زبانشانچیزی می گویند که در قلوبشان نیست و این همان حقیقت نفاق است)!.

ونه موارد حرمت و جواز آن را، و غافل اند از اینکه این عقیده عقیده ای است که عقل و نقل به آن حکم می کند و فروع فراوانی در ابواب مختلف فقه از عبادات و غیر آن بر آن مبتنی است.

بنابراین، عقیده به تقیه از دو جهت با مذهب حق ارتباط دارد :

1. از ناحیه فقه و قواعد آن، و فروع فراوانی که بر اساس تقیه بناشده است.

2. از ناحیه کلام و عقاید؛ چرا که عقیده به تقیه نزد کسانی که از مقصود و موارد آن غافلند دلیلی است بر ضعف مذهبی که قائل به آن است.

ما هر چند در اینجا از تقیه به عنوان یک قاعده فقهی بحث می کنیم، ولی در ضمن این مباحث تلاش خواهیم کرد از ناحیه عقیدتی نیز آن را توضیح دهیم تا سطح ارزش ایرادهایی که مخالفان به آن دست یازیده اند معلوم شود، و بدانند که این گمان باطل همانند گمان های باطل دیگر ناشی از کمی ارتباطشان با ما بوده، و اینکه عقاید ما را از خود ما نگرفته اند، بلکه از کتاب هایی

گرفته اند که آمیخته به باطل و مملو از انواع تهمت هایی است که یا ناشی از تعصبات قومی و مذهبی است و یا نتیجه دخالت دشمنان دین در امور مسلمانان برای ایجاد تفرقه در اتحاد آنها و گسترش دشمنی در میانشان بوده، تا با هم به نزاع برخیزند و در نتیجه سست گردیده و هیبتشان از بین برود.

در هر حال ما در اینجا در چند مقام بحث می کنیم :

مقام اول: معنای لغوی و اصطلاحی تقیه، اقسام و اهداف آن.

مقام دوم : بیان حکم تکلیفی تقیه، و اینکه تقیه در چه مواردی حرام است و در چه مواردی جایز؛ و بیان ادله عقلی و نقلی هرمورد.

علاوه بر آن، به این مطلب خواهیم پرداخت که ترک کنندگان تقیه در صدر اسلام و در دوران های امویان و عباسیان که در این راه به شهادت رسیدند همانند رُشَید هَجَری(1)، میثم تمار(2)

و امثال این

1- . رُشید هَجری، اصالتاً منسوب به «هجر» است که از شهرهای بحرین، بلکه تمام منطقهبحرین بوده؛ و به نقلی«هجر» قریه ای در مدینه النبی است که خرما و حصیر آن معروفبوده است. حضرت علی علیه السلام او را «رُشید البلایا» نامید و به او علم «منایا و بلایا» آموخت؛یعنی او سرنوشت بعضی افراد را می دانست و از سرنوشت دردناک خود در راه عشق علیبن ابیطالب علیه السلام خبر داشت. از همین رو، احوال و عاقبت دوستان خود، «میثم تمار»و«حبیب بن مظاهر اسدی» را به آنها گفته و کشته شدن آن دو نفر را خبر داده بود و بسیارمی شده که به بعضی مردم می رسید و می گفت: تو چنین خواهی بود و چنین خواهی شد؛و آنچه می گفت واقع می شد.متأسفانه از جزئیات زندگی این رادمرد تاریخ، اطلاعی در دست نیست فقط آنچه که نقلشده و عالمان ما آن را پذیرفته اند، مقام والای معنوی و حالات روحانی و ارادت خالص اوبه مولای متقیان علی علیه السلام است. (دانشنامه اسلامی. www.wiki.ahlolbait.com)ماجرای شهادت او را در پاورقی 1، صفحه 134 آورده ایم.

2- . از جزئیات زندگی میثم اطلاعات روشنی در دست نیست. او و خاندانش در کوفه می زیستند و نسبت کوفی او از اینجاست. در پاره ای روایات از او با نسبت نهروانی یاد شدهاست (منسوب به شهر نهروان نزدیک بغداد، میان بغداد و واسط). با وجود ریشه عربی نامیثم، و پدرش یحیی، او اصالتاً عجم و غیرعرب بود و چون برده زنی از بنی اسد بود، بهطریق ولاء به این قبیله انتساب یافت. بعداً حضرت علی او را از آن زن خرید و آزاد کردوچون نامش را پرسید، گفت سالم نام دارم. حضرت به او فرمود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مرا آگاهکرده است که والدین عجمی ات تو را میثم نامیده اند. میثم سوگند خورد و سخن خداوپیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را تصدیق کرد. سپس امام از او خواست به نام گذشته اش، که پیامبر هم او را آن گونه نامیده است، بازگردد. میثم پذیرفت و کنیه اش ابوسالم شد. کنیهدیگر او ابوصالح بود. میثم برای گذران زندگی در بازار کوفه خرمافروشی می کرد؛ ازاین رو،به او لقب تمّار داده اند. به روایتی نیز او در مکانی به نام دارالرزق خربزه می فروخت. میثمرا از اصحاب سه امام نخست شیعیان، علی بن ابیطالب و حسن بن علی و حسین بنعلی علیهم السلام ، برشمرده اند، اما شهرت او بیشتر به سبب شاگردی حضرت علی علیه السلام بودهاست. میثم بسیار دوستدار اهل بیت پیامبر علیهم السلام بود. آنان نیز متقابلاً به او توجه خاصیداشتند. به گفته امّسلمه، همسر پیامبر، پیامبر صلی الله علیه و آله بارها از میثم به نیکی یاد کردهودرباره وی به حضرت علی علیه السلام سفارش نموده بود. (ویکی فقه. www.wikifegh.ir)ماجرای شهادت او را در پاورقی 1، صفحه 133 آورده ایم.

ص:16

دو، چرا تقیه را ترک کردند و جرعه های شهادت را نوشیدند؟ و آیا

این کار بر آنها واجب بود یا راجح؟ و آیا برای ما امکان دارد که در زمان خودمان راه آنها را بپیماییم یا نه؟

مقام سوم: بیان حکم وضعی تقیه، از این جهت که آیا انجام دادن عمل از روی تقیه، مجزی است و از اعاده و قضا در داخل وقت یا خارج آن کفایت می کند یا نه؟

علاوه بر این سه مقام، احکام و فروعی را که به بحث تقیه ملحق می شوند، در ذیل تنبیهاتی بیان خواهیم کرد که عبارت اند از :

تنبیه اول: آیا در تقیه عدم مندوحه معتبر است؟

تنبیه دوم: حکم مخالفت با تقیه در موارد وجوب آن

تنبیه سوم: باقی ماندن اثر عمل بعد از زایل شدن شرایط تقیه

تنبیه چهارم: آیا تقیه در موضوعات هم جاری می شود؟

تنبیه پنجم: ملاک، ترس شخصی است یا نوعی؟

تنبیه ششم: در موارد وجوب تقیه، تقیه واجب نفسی است یاغیری؟

تنبیه هفتم: آیا تقیه فقط در برابر کفار است؟

تنبیه هشتم: آیا تقیه به مخالف در مذهب اختصاص دارد؟

تنبیه نهم: آیا قسم چهارمی برای تقیه وجود دارد؟

تنبیه دهم: ذکر نام حضرت مهدی علیه السلام در عصر ما

از خداوند متعال توفیق و هدایت به راه حق در تمام امور را خواهانیم.

ص:18

مقام اوّل: معنی تقیه، اقسام و اهداف آن

معنی لغوی تقیه

ظاهراً کلمه «تقیه» در لغت، مصدر است از باب «اتَّقَی؛ یَتَّقِی»؛وآن گونه که شیخ ما علامه انصاری رحمه الله ذکر کرده،(1) اسم

مصدر نیست.

محقق فیروزآبادی در «القاموس» می نویسد: «اتَّقَیْتُ الشیء وتَقَیْتُه أَتَّقِیه، و أَتْقِیه تُقًی و تَقِیَّةً و تِقاء ککساء: حذرته. و الاسم التَّقْوی؛ قلبوه للفرق بین الاسم و الصفه».

ظاهر کلام ایشان این است که «اتقی» و «تقی» به یک معناست

- آن گونه که دیگران نیز گفته اند-(2) و مصدر آن «التقیه» و «التقی»

و«التقاء»، و اسم مصدر آن «التقوی» است.

1- . رسائل فقهیه، ص :71 «التقیّه: اسم ل (اتّقی یتّقی) و التاء بدل عن الواو...».
2- . الصحاح - تاج اللغه و صحاح العربیه، ج6، ص :2526 «اتَّقَی یَتَّقِی، أصله اوْتَقَی علیافْتَعَلَ، فقلبت الواوُ یاءً ...».

بنابراین تقیه به معنای پرهیز و حذر است، و تقوا اسم مصدر است و به معنای پرهیز از معاصی و پرهیز از ترک واجبات می باشد.

معنی اصطلاحی تقیه

واضح است که معنای اصطلاحی تقیه در فقه و اصول و کلام، اخص از معنای لغوی آن است؛ همچنان که غالب الفاظی که در معنای اصطلاحی خود به کار می روند، این گونه اند؛ یعنی معنای لغوی را می گیرند و قیودی به آن می زنند و در معنای خاصی استعمال می کنند.

از علمای گذشته (رضوان الله تعالی علیهم) تعبیرهای مختلفی برای معنای اصطلاحی تقیه به ما رسیده است که مضمون آنها نزدیک به هم بوده و اختلاف اندکی که در این تعابیر مشاهده می شود، دلالت بر اختلاف بزرگان در حقیقت و مفاد تقیه ندارد. نمونه ای از این تعابیر را در اینجا ذکر می کنیم :

1. محقق بارع، شیخ مفید رحمه الله در کتاب «تصحیح الاعتقاد» می نویسد: «تقیه کتمان حق و پوشاندن اعتقاد به آن و مخفی داشتن عقیده نزد مخالفین، و ترک اظهار عقیده بر ایشان در مواردی است که موجب ضرر در دین و دنیا می شود».(1)

1- . تصحیح الاعتقاد، ص 66.

2. مرحوم شهید رحمه الله در کتاب «قواعد» می نویسد: «تقیه آن است که نزد مردم - برای پرهیز از کینه های درونی شان - همان مقدار که می فهمند اظهار کند و آنچه را که انکار می کنند، ترک کند».(1)

3. شیخ انصاری رحمه الله در رساله ای که در باب تقیه نوشته، آورده است: «مراد از تقیه در اینجا این است که به سبب موافقت با قول وفعل کسی که مخالف حق است، خود را از ضرر او حفظ کنی».(2)

4. علامه شهرستانی رحمه الله در تعلیقه اش بر کتاب «اوایل المقالات» شیخ مفید رحمه الله می گوید: «تقیه، یعنی مخفی کردن امر دینی به خاطر ترس از ضرر به واسطه اظهار آن».(3)

5. سرخسی، از علمای عامه، در کتاب «مبسوط» می گوید: «تقیه آن است که انسان جان خود را به واسطه آنچه اظهار می دارد حفظ کند؛ هرچند در باطن به خلاف آن اعتقاد دارد».(4)

6. ابن حَجَر در «فتح الباری» می گوید: «تقیه، یعنی پرهیز از اظهار آنچه درون انسان است از عقیده و غیر آن».(5)

1- . القواعد و الفوائد، ج2، ص 155.
2- . رسائل فقهیه، ص 71.
3- . أوائل المقالات، ص 96.
4- .المبسوط،ج24،ص:45«التقیه ان یقی الانسان نفسه بمایُظهره وان کان یُضمرخلافه».
5- . فتح الباری، ج 12، ص:314 «التقیه الحذر من اظهار ما فی النفس من معتقَد و غیره».

همان گونه که مشاهده می شود، بعضی از این تعاریف وسیع تر از دیگری است، ولی ظاهر این است که ایشان با اعتماد بر واضح بودن معنای تقیه، در صدد تعریفی که جامع افراد و مانع اغیار باشد، نبوده اند و به همین دلیل هیچ کدام بر دیگری ایرادی نکرده که تعریف شما جامع یا مانع نیست.

اقسام تقیه و اهداف آن

از مباحث آینده معلوم می شود که هدف تقیه فقط محافظت ودفع خطر از جان و مال و آبرو (تقیه خوفی) نیست، بلکه گاهی -در مواردی که انگیزه های مهمی برای اظهار عقیده و دفاع از آن وجود ندارد - برای حفظ وحدت مسلمین و جلب محبت آنها و دفع کینه ها (تقیه تحبیبی) می باشد؛ همان گونه که ممکن است برای مصالح دیگری مانند تبلیغ رسالت به نحو احسن، آن گونه که در قصه ابراهیم علیه السلام و احتجاج او با بت پرستان بود، یا مصلحت دیگری، آن گونه که در قصه یوسف علیه السلام با برادرانش وجود داشت، باشد (تقیه تدبیری). بنابراین تقیه در معنای گسترده آن به اقسامی تقسیم می شود: تقیه خوفی، تقیه تحبیبی، و تقیه تدبیری.

واضح است که تمام آنها در یک معنا مشترک اند و ملاک عامی دارند و آن هم مخفی نگهداشتن عقیده یا اظهار خلاف آن، به دلیل

مصلحتی است که مهم تر از اظهار عقیده باشد. بنابراین در تمام موارد تقیه امر دایر است بین ترک اهم یا مهم، و عقل و نقل حکم می کنند که اهم را انجام دهد و مهم را ترک کند، بدون تفاوت بین اینکه آن مصلحتی که اهم است، حفظ جان و مال و آبرو باشد، یاجلب محبت و دفع عوامل جدایی و دشمنی، و یا مصالح بی شماردیگر.

علت تأکید شدید بر تقیه در موارد خاص

اشاره

هر کس به روایات مربوط به تقیه بنگرد، در همان ابتدا متوجه نهایت تأکید بر مسئله تقیه خواهد شد. در کمتر مسئله ای چنین تأکیدی می توان یافت که گاه موجب وحشت می گردد یا باعث می شود به همه یا به بعضی از آنها با سوء ظن نگاه کند و علت این نگاه تردیدآمیز چیزی جز جهل به اسرار تقیه و موارد و مراد از آن نیست. لکن تدبر در این روایات و شرایطی که در آن شرایط، این روایات صادر شده و نیز توجه به قرائنی که در بسیاری از آنها وجود دارد، ما را به سرّ این تأکیدها هدایت کرده و پرده از چهره آن بر می دارد و به نحو کاملی آن را تفسیر می کند.

ظاهراً این توجه زیاد به مسئله تقیه به سبب سه امر مهم می باشد :

امر اوّل: طغیان دستگاه ظالم بنی امیه نسبت به شیعیان

می دانیم که معاویه بعد از تثبیت قدرت خویش و پس از مسموم ساختن حسن بن علی علیهما السلام، برخلاف مفاد صلح نامه(1) و بر خلاف

تمام اصول انسانی و دینی، به کشتار وسیع شیعیان امیرالمومنین علی علیه السلام دست زد تا با از میان برداشتن مخالفان، راه را برای خودکامگی هایش هموارتر سازد.

ابن ابی الحدید، با اشاره به این دوران می نویسد: «فشارها بر شیعیان ادامه داشت، تا آن گاه که امام حسن علیه السلام به شهادت رسید. پس از آن، سختی ها و فشارها بر شیعیان افزایش یافت؛ به گونه ای که هر شیعه، از کشته شدن و یا تبعید و آواره شدن بیمناک بود».(2)

امام باقر علیه السلام با اشاره به فضای تاریک و وحشت بار عصر معاویه می فرماید: «بیشترین و بزرگ ترین فشارها بر شیعیان در عصر معاویه، پس از شهادت امام حسن علیه السلام بود. در آن زمان در هر شهری شیعیان ما کشته می شدند و دست ها و پاهایشان با اندک گمان و بهانه ای قطع می شد. شدت سخت گیری به حدّی بود که

1- . در یکی از بندهای صلح نامه آمده بود: «وَ أَنْ یُوَمَّنَ شِیعَتَهُ، وَلاَ یَتَعَرَّضَ لِاَحَد مِنْهُمْ»(امنیّت شیعیان علی علیه السلام را تضمین کند و متعرّض احدی از آنان نشود). (مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 38؛ ارشاد مفید، ص 355).
2- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11، ص 46.

اگر کسی از دوستی ما یاد می کرد، زندانی می شد و اموالش مصادره می گردید و یا خانه اش ویران می گشت».(1)

هنگامی که معاویه فرمانداری کوفه را به زیاد بن ابیه(2) سپرد، وی

که شیعیان علی علیه السلام را به خوبی می شناخت، به تعقیب آنان پرداخت و بسیاری از افراد سرشناس و موثر از دوستان علی علیه السلام را به قتل رساند. ابن ابی الحدید شدت سخت گیری و جنایت «زیاد» را این گونه ترسیم می کند: «زیاد، شیعیان علی علیه السلام را زیر هر سنگ وکلوخی (در هرمکانی) یافت، به قتل رساند. آنها را دچار ترس

ووحشت ساخت، دست و پای آنان را قطع کرد، چشم های آنها را از حدقه بیرون آورد، آنان را به دار آویخت، و گروهی از آنان را از

1- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11، ص 43؛ بحارالانوار، ج 44، ص :68 «وَ کَانَعِظَمُ ذلِکَ وَ کِبَرُهُ زَمَنَ مُعاوِیَهَ بَعْدَ مَوْتِ الْحَسَنِ علیه السلام ، فَقُتِلَتْ شِیعَتُنا بِکُلِّ بَلْدَه، وَ قُطِّعَتِالأَیْدِی وَ الأَرْجُلُ عَلَی الظِّنَّهِ، وَ کَانَ مَنْ یُذْکَرُ بِحُبِّنَا وَ الاِنْقِطاعِ إِلَیْنَا سُجِنَ أَوْ نُهِبَ مَالُهُ أَوْهُدِّمَتْ دارُهُ».
2- . به او «زیاد بن ابیه» و «زیاد بن سمیه» هم می گفتند، ولی در میان مردم به «زیاد بن عبید»معروف بود. زیاد، زندگی خاص خود را داشت، و در طول حیات خود با جریان هایمختلفی زندگی کرد او در زمان عمر بن خطاب به تصدی امور صدقات بصره منصوب شد،ودر زمان علی علیه السلام نیز والی فارس بود. بعد از شهادت امیر المومنین علیه السلام به معاویهپیوست و از طرف او حاکم کوفه شد. زیاد، در حکومت کوفه بسیار بر شیعیان علی علیه السلام سخت گرفت، گروهی را کشت و جماعتی را به زندان افکند و بعضی را هم تبعید نمود.

سرزمین عراق آواره ساخت، تا جایی که هیچ فرد سرشناسی ازشیعیان در عراق نماند».(1)

امام حسین علیه السلام درباره جنایات «زیاد» در نامه ای به معاویه این گونه می نویسد: «ثُمَّ سَلَّطْتَهُ عَلی اَهْلِ الاِسْلام، یَقْتُلُهُمْ وَ یَقْطَعُ أَیْدِیَهُمْ وَ أَرْجُلَهُمْ مِنْ خِلاف، وَ یُصَلِّبُهُمْ عَلی جُذُوعِ النَّخْلِ». آن گاه زیاد را بر مسلمانان مسلط ساختی، و او نیز آنان را به قتل می رساند، ودست و پای آنان را به عکس یکدیگر (به طرز وحشتناک) قطع می کند، وآنان را بر دار اعدام می آویزد.(2)

در مورد از بین بردن حقوق مالی پیروان علی علیه السلام آمده است که به حکم معاویه، گاه مروان بن حکم و گاه سعید بن عاص بر مدینه حکومت می کرد، و هر دو در تضعیف اقتصادی مردم مدینه خصوصاً بزرگان قوم از هیچ کوششی دریغ نمی کردند. معاویه که مبارزه با علویان و هواخواهان مکتب علوی را سرلوحه خویش قرارداده بود، در بخشنامه ای به همه عمّال خویش اعلام کرد : «مراقب باشید هر که ثابت شد که از شیعیان علی علیه السلام و اهل بیت او

1- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11، ص :44 «فَقَتَلَهُمْ تَحْتَ کُلِّ حَجَر وَمَدَر،وَأَخَافَهُمْ، وَقَطَعَ الأَیْدِی وَالأَرْجُلَ، وَسَمَلَ الْعُیُونَ وَصَلَبَهُمْ عَلَی جُذُوعِ النَّخْلِ،وَطَرَدَهُمْ وَشَرَّدَهُمْ عَنِ الْعِراقِ؛ فَلَمْ یَبْقِ بِهَا مَعْرُوفٌ مِنْهُمْ».
2- . الامامه و السیاسه، ج 1، ص 203؛ بحارالانوار، ج 44، ص 213.

است، اسم او را از دفتر بیت المال حذف کنید، و حقوق و مزایای او را قطع نمایید».(1)

در «اُسد الغابه» در معرفی بسر بن ارطاه می نویسد: معاویه او را به سوی مدینه و یمن گسیل داشت تا شیعیان علی را بکشد! و برای اوبیعت بگیرد.پس او به مدینه رفت واعمال شنیعی انجام داد و....(2)

این همه سخت گیری معاویه بدان جهت بود که وی همواره از شیعیان احساس خطر عظیمی می کرد و لذا با قساوت تمام به این گونه اعمال ننگین و شرارت بار دست می زد.

ابن ابی الحدید، در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که وقتی «حجّاج» آمد، شیعیان بسیاری را کشت، و ایشان را به صرف ظن وگمان بازداشت کرد. کار شیعیان در این جامعه بلازده به جایی رسیده بود که اگر مردی را زندیق و یا کافر معرفی می کردند، نزد حجاج محبوب تر از آن بود که او را شیعه علی علیه السلام معرفی کنند.(3)

خوارزمی می نویسد: حجاج، بنی هاشم را به بازی گرفته بود

1- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11، ص 45؛ الغدیر، ج 11، ص 29: «اُنْظُرُواإِلَي مَنْ قَامَتْ عَلَيْهِ الْبَيِّنَهُ أَنَّهُ يُحِبُّ عَلِيّاً وَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَامْحُوهُ مِنَ الدِّيوَانِ وَ أَسْقِطُوا عَطَاءَهُوَرِزْقَهُ».
2- . اسد الغابه، ج 1، ص :214 «و کان معاویه سیره إلی الحجاز و الیمن لیقتل شیعه علیویأخذ البیعه له، فسار إلی المدینه ففعل بها أفعالا شنیعه و سار إلی الیمن...».
3- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11، ص 44.

وبنی فاطمه را تهدید می کرد و شیعیان علی علیه السلام را می کشت و آثار اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله را محو می نمود.(1)

فشارها چنان زیاد و فراگیر شده بود که «شعبی» می گوید: «مَا نَدْری مَا نَصْنَعُ بِعَلِیِّ بْنِ أبی طَالِب، إِنْ أَحْبَبْنَاهُ إِفْتَقَرْنَا، وَ إِنْ اَبْغَضْنَاهُ كَفَرْنَا» نمی دانیم با علی علیه السلام چه کنیم؟ اگر او را دوست بداریم، (چنان بر ما سخت می گیرند که) فقیر و نیازمند می شویم، و اگر او را دشمن بداریم، کافر می شویم.(2)،(3)

امر دوم: احساس وظیفه شیعیان در مقابله با ظلم

بسیاری از عوام شیعه یا برخی خواص آنها، در برابر حکومت ها و نظام های فاسد اموی و عباسی، بدون اینکه نفرات و تجهیزات ونقشه صحیح و راه روشن داشته باشند، می ایستادند و جان خود را به هلاکت می افکندند. گویی اعلام عقیده حق واجب است، هر چند نفعی در آن نباشد؛ و گویا مخفی کردن این عقیده - اگرچه در اظهار آن چیزی جز وهن و ضرر بر مذهب و مقدسات آن

1- . رسائل ابی بکر الخوارزمی، ص 164 و 165.
2- . مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 248.
3- . به نقل از کتاب عاشورا، ص 188 - 200.

نداشته باشد - حرام است؛ هر چند موجب حفظ جان ها و آبروها گردد وبرای حفظ مذهب و کیان آن مفید باشد.

و یا اینکه تقیه را دروغ می پنداشتند، و صرف بیان کلمه شرک را - هر چند قلب در ایمان خود محکم باشد - موجب شرک و کفر می دانستند؛به همین سبب بودکه «عمار»بعدازاظهارکلمه کفرازروی تقیه،گریست وگمان می کردکه ازاسلام خارج شده و هلاک گردیده است.به همین جهت،ائمه اهل بیت علیه السلام ایشان را از این گونه کارهای فاسد و بی فایده، و از این عقاید باطل به شدت نهی کرده اند.

شاهد این سخن علاوه بر روایاتی که تقیه را به عنوان «جُنّه» و«تُرس» مومن و امثال این تعبیرات معرفی کرده، روایتی از امام صادق علیه السلام است که حذیفه در تفسیر آیه (وَلاَ تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَهِ)(1) نقل کرده که حضرت فرمودند: این آیه در مورد تقیه

است.(2) چه بسا روایاتی که تقیه انبیا و گروهی از اولیا را حکایت می کند، به همین معنا نظر دارد که تقیه - اگر در مورد خودش صادر

1- . سوره بقره (2)، آیه 195.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 467، ح 35، باب 24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 213، ح 21391: «وَ عَنْ حُذَیْفَهَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: (وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَهِ)، قَالَ: هَذَا فِی التَّقِیَّهِ».

شود - دروغ ممنوع نیست، و موجب کفر و خروج از دین نمی شود. آن گونه که روایت ذیل نیز شاهد آن است: مرحوم کلینی(1)، از درست واسطی، روایت کرده که گفت: ابوعبد الله امام

صادق علیه السلام فرمود: تقیه هیچ کس به اندازه تقیه اصحاب کهف نرسیده است؛ زیرا آنان در اعیاد شرکت می کردند و زنار می بستند. به همین سبب خداوند اجر ایشان را دو چندان داده است.(2)

امر سوم: دشواری معاشرت با مخالفین

بسیاری از عوام شیعه و بعضی از خواص آنها معاشرت با اهل سنت را ترک می کردند؛ چرا که اگر عقیده شان را آشکار می ساختند، چه بسا در خطر و ضرر قرار می گرفتند و کارشان به کینه جویی ودشمنی می انجامید و اگر عقیده شان را مخفی می کردند، در تکلیف اظهار حق کوتاهی کرده و مرتکب دروغ هایی می شدند.

1- . الکافی (اسلامیه)، ج2، ص 218؛ (دار الحدیث) ج3، ص 553.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه) ج 11، ص 471، ح 1، باب 26 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت) ج 16، ص 219، ح 21402: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِيَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ دُرُسْتَ الْوَاسِطِيِّ قَالَ: قَالَأَبُوعَبْدِاللَّهِ عليه السلام : مَا بَلَغَتْ تَقِيَّةُ أَحَدٍ تَقِيَّةَ أَصْحَابِ الْكَهْفِ، إِنْ كَانُوا لَيَشْهَدُونَ الْأَعْيَادَوَيَشُدُّونَ الزَّنَانِيرَ، فَأَعْطَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ».

بنابراین ترک معاشرت را بهتر دانسته تا گرفتار هیچ یک از این دو محذور نشوند. در حالی که از ضررهای چنین رفتاری غافل بودند که موجب ضربه ای اساسی شده و ایشان را متهم به تندی و بی ادبی و کمی عواطف انسانی، و ترک جماعت مسلمانان و آداب شان و... می کنند. در نتیجه ائمه علیه السلام ایشان را به معاشرت نیکو و حسن مجاورت با آنها - هرچند در این نوع رفتار مجبور به رعایت تقیه شوند - تشویق کردند تا به سبب ترک آن مورد سرزنش واقع نشده و مایه بد نامی ائمه علیه السلام نباشند.

روایات متعددی شاهد بر این معناست :

1. در کتاب «کافی»(1) از هشام کندی روایت کرده که گفت: از

اباعبد الله امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: مراقب باشید عملی انجام ندهید که موجب سرزنش ما گردد. همانا فرزند بد بواسطه عملش موجب سرزنش پدرش می شود. برای آن کس که به او وابسته اید، زینت باشید و موجب بد نامی او نشوید. با خاندان آنها وصلت کنید، بیمارانشان را عیادت کنید، در تشییع جنازه شان حاضر شوید، و مراقب باشید که در هیچ یک از اعمال خیر بر شما پیشی نگیرند؛ چرا که شما از ایشان سزاوارتر به آنید. به خدا سوگند

1- . الکافی (اسلامیه)، ج2، ص 219؛ (دار الحدیث)، ج3، ص 555.

که خداوند به چیزی که نزد او دوست داشتنی تر از «خبأ»(1) باشد،

عبادت نشده است. گفتم: خبأ چیست؟ فرمود: تقیّه است.(2)

این روایت به بهترین نحو دلالت دارد بر اینکه نباید از اهل سنت دوری گزید، و باید با آنها به خوبی معاشرت داشت، با آنها وصلت کرد، بیمارانشان را عیادت، و جنازه هاشان را تشییع نمود وامثال این امور،تااینکه بواسطه ترک این امور، ائمه علیه السلام را سرزنش نکرده و راهی برای تحقیر آنان و پیروان شان نیابند. در این هنگام تقیه در برابر آنها جایز است و این شیوه نوعی تقیه تحبیبی است.

2. در «خصال»(3) از مدرک بن هزهاز، از ابی عبد الله امام

صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدا رحمت کند بنده ای را که

1- .پوشیده،نهان.راغب گوید:هرذخیره شده پوشیده راخبأگویند؛«خباءالشّیءخبأ:ستره».این کلمه در اصل مصدر است که بمعنای مفعول می آید. (قاموس قرآن، ج2، ص 217)
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 471، ح 2، باب 26 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 219، ح 21403: «وَ عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ،عَنْعَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ هِشَامٍ الْكِنْدِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِيَّاكُمْ أَنْ تَعْمَلُواعَمَلاً نُعَيَّرُ بِهِ، فَإِنَّ وَلَدَ السَّوْءِ يُعَيَّرُ وَالِدُهُ بِعَمَلِهِ، كُونُوا لِمَنِ انْقَطَعْتُمْ إِلَيْهِ زَيْناً، وَلَاتَكُونُواعَلَيْهِ شَيْناً؛ صِلوا فِي عَشَائِرِهِمْ، وَ عُودُوا مَرْضَاهُمْ، وَ اشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ، وَلَايَسْبِقُونَكُمْإِلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ، فَأَنْتُمْ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ؛ وَ اللَّهِ مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الْخَبْءِ؛قُلْتُ: وَ مَا الْخَبْءُ؟ قَالَ: التَّقِيَّةُ».
3- . الخصال، ج1، ص25.

دوستی مردم را به خود جلب کند، و با ایشان به آنچه می شناسند سخن گوید، و آنچه را انکار می کنند ترک کند.(1)

اینکه «با آنها به آنچه می شناسند، سخن گوید و آنچه را انکار می کنند، ترک کند»، از مصادیق تقیه است؛ و این کار صرفاً از باب جلب محبّت انجام می گیرد.

3. در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام (2) آمده که فرمود: حسن بن

علی (بن ابی طالب) علیهما السلام فرمودند: خداوند بواسطه تقیه امتی را اصلاح می کند، و به کسی که تقیه می کند مانند ثواب اعمال آنها را می دهد؛ و اگر تقیه را ترک کند، امتی را به هلاکت می افکند، و ترک کننده تقیه شریک کسانی است که آنها را به هلاکت افکنده اند... .(3)

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 471، ح 4، باب 26 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص220، ح 21405: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ، فِی«الْخِصَالِ» عَنْ أَبِیهِ، عَنْ سَعْدٍ، عَنْ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَةَ،عَنْ مُدْرِکِ بْنِ الْهَزْهَازِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً اجْتَرَّ مَوَدَّةَ النَّاسِ إِلَینَفْسِهِ، فَحَدَّثَهُمْ بِمَا یَعْرِفُونَ، وَ تَرَکَ مَا یُنْکِرُونَ».
2- . التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن العسکری علیه السلام ، ص 321.
3- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 473، ح 4، باب 28 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 222، ح 21412: «قَالَ وَ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهما السلام :إِنَّ التَّقِیَّةَ یُصْلِحُ اللَّهُ بِهَا أُمَّةً، لِصَاحِبِهَا مِثْلُ ثَوَابِ أَعْمَالِهِمْ؛ فَإِنْ تَرَکَهَا أَهْلَکَ أُمَّةً تَارِکُهَاشَرِیکُ مَنْ أَهْلَکَهُمْ؛ وَ إِنَّ مَعْرِفَةَ حُقُوقِ الْإِخْوَانِ یُحَبِّبُ إِلَی الرَّحْمَنِ، وَیُعَظِّمُ الزُّلْفَی لَدَیالْمَلِکِ الدَّیَّانِ، وَ إِنَّ تَرْکَ قَضَائِهَا یُمَقِّتُ إِلَی الرَّحْمَنِ، وَ یُصَغِّرُ الرُّتْبَةَ عِنْدَ الْکَرِیمِ الْمَنَّانِ».

شاید اینکه در این روایت و روایات دیگر، تقیه را هم ردیف حقوق برادران ایمانی آورده، اشاره ای باشد به اینکه هر دو در حفظ وحدت امت و حقوق و کیان آن مشترک اند؛ هرچند تأکید در اولی (تقیه) برای برادران اهل سنت و در دومی (حقوق اخوان) برای برادران شیعه است.

گذشته از اینها، در تعدادی از روایات (روایات 32 و 33 باب 24)(1) در تفسیر قول خداوند: (أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدّاً)؛(2) (... میان ما

و آنها سدی ایجاد کنی)، و قول او: (فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْباً)؛(3) (آنها قادر نبودند از آن بالا روند و نمی توانستند

سوراخی در آن ایجاد کنند) آمده است: این همان تقیه است که همانا دژی مستحکم بین تو و دشمنان خداست و زمانی که به آن عمل کنی، توان حیله پردازی ندارند.

این تفسیر از آیه مزبور اگرچه ناظر به تأویل آیه و باطن آن است و از ظاهر آیه عدول کرده است، ولی در هر حال دلالت دارد بر

1- . مراجعه شود به پاورقی 2 صفحه 91 و پاورقی 1 صفحه 92.
2- . سوره کهف (18)، آیه 94.
3- . سوره کهف (18)، آیه 97.

اینکه تقیه تمام درها را به روی دشمن می بندد؛ و نه تنها باب ضرر و زیان، بلکه باب سرزنش و نکوهش و غیر آن را نیز سد می کند. پس آن دژ مستحکمی است که قدرت تسلط بر آن ندارند ونمی توانند در آن رخنه ای ایجاد کنند.

البته می توان روایت مزبور را این گونه تبیین کرد که آن حضرت از باب تشبیه معقول به محسوس فرمودند: این است تقیه؛ نه اینکه عمل ذوالقرنین را مصداق تقیه بدانند، بلکه منظور این است که تقیه نیز سدی است در مقابل مخالفین که شما را از آسیب آنها حفظ وقدرت نفوذ آنها در میان شما را سلب می کند؛ همانند سدی که ذوالقرنین ساخت و این اهداف را محقق کرد. در این صورت، بیان آن حضرت تفسیر آیه مزبور نیست تا آن را تأویل باطنی به حساب بیاوریم، بلکه استفاده تشبیهی از آیه شریفه برای بیان معنای تقیه می باشد.

همچنین تقیه باعث حفظ و نجات ائمه علیه السلام از شر مردمان پستی می شود که کینه از زبانشان آشکار شده است و کینه ای که در دل دارند، بزرگ تر است؛ زیرا با وجود تقیه عذری برای آبروریزی وهتک حرمت ندارند؛ همان گونه که در روایت «مجالس»(1) از امام

1- . الأمالی (للطوسی)، ص 281.

على بن محمد علیه السلام از پدرانش: آمده که فرمود: امام صادق علیه السلام فرمود: از ما نیست کسی که تقیه را رعایت نکند و ما را از مردمان پست حفظ نکند.(1)

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 466، ح 27، باب 24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 212، ح 21383: «الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطُّوسِيُّ، فِی«مَجَالِسِهِ» عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْفَحَّامِ، عَنِ الْمَنْصُورِيِّ، عَنْ عَمِّ أَبِيهِ، عَنِ الْإِمَامِ عَلِيِّ بْنِمُحَمَّدٍ علیه السلام ، عَنْ آبَائِهِ قَالَ: قَالَ الصادق علیه السلام : لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَلْزَمِ التَّقِيَّةَ، وَ يَصُونُنَا عَنْسَفِلَهِ الرَّعِيَّهِ».

مقام دوم: حکم تکلیفی تقیه

اشاره

در میان علمای شیعه معروف آن است که تقیه بر حسب حکم تکلیفی به پنج قسم تقسیم می شود؛ در بعضی موارد واجب و در بعضی حرام است، گاهی انجام دادن آن رجحان دارد (مستحب) وگاهی ترک آن رجحان پیدا می کند (مکروه) و زمانی هم انجام دادن و ترک آن تفاوتی با هم ندارند (مباح)؛ و این نظر موافق با تحقیق است.

ما بحث را با قسم جایز آن - خواه واجب یا مباح - شروع کرده سپس تقیه حرام را بدنبال آن توضیح می دهیم و پس از آن تقیه مستحب و مکروه را بیان خواهیم کرد.

ادله جواز تقیه

اشاره

با دقت نظر در آنچه خواهیم گفتیم، برای هیچ کس شکی باقی نمی ماند که وجوب یا جواز تقیه در موارد آن، صرفاً امری تعبدی

-که در روایات اهل بیت علیه السلام و روایاتی که از طرق شیعه وارد شده باشد - نیست، بلکه ادله چهارگانه - قرآن، روایات متواتر، حکم عقل قطعی و وجدان آشکار، و اجماع قاطع - بر آن دلالت دارند.

حکم تکلیفی تقیه - عقل

1. دلیل عقل

تقیه روش همه گروه هایی است که در اقلیت اند و اکثریت بر آنها سیطره داشته و اجازه اظهار عقایدشان یا عمل بر طبق آن را به ایشان نمی دهند، و به همین جهت از دست مخالفین متعصب بر جان خود یا امور ارزشمندی که متعلق به آنهاست، در هراس اند. این افراد به طور فطری در مواردی که حفظ جان - یا آنچه متعلق به آن است - از اظهار حق مهم تر باشد، به تقیه پناه می برند؛ و در مواردی که اظهار حق مهم تر باشد، تقیه را ترک کرده و مرگ را به جان می خرند و ضررها را تحمل می کنند. و این موارد بر حسب موقعیت های مختلف و نوع ضرری که بر اثر کارهای مخالف تقیه متحمل می شوند، متفاوت است.

همه آنچه گفتیم، از این حکم عقل به دست می آید که اگر امر دایر شود بین اهم و مهم، اهم را مقدم می دارند. هم عقل حکم می کند و هم بنای عقلا بر این است که هنگام احساس خطر، اگر اظهار عقیده موجب شود که فرد با خطر مواجه شود و در این اظهار

عقیده ثمره خاصی هم وجود نداشته باشد، عقیده را کتمان می کنند و کسی را که بر خلاف آن عمل کند، ملامت می نمایند؛ و تقیه کردن در این موارد از باب دفع ضرر قطعی است.

در واقع دلیل عقل به مسئله حسن و قبح بر می گردد؛ یعنی بررسی می کنیم که اگر اظهار عقیده دینی موجب ضرر به نفس و یا ضرر عظیم دیگری باشد و از آن طرف در این اظهار، هیچ فایده ای نباشد یا فایده آن اندک باشد، عقل حکم به قبح می کند و می گوید : اظهار عقیده قبیح است؛ زیرا ضرر آن عظیم و منفعت آن قلیل می باشد. در مقابل، اگر اظهار عقیده مستلزم منفعت بزرگی باشد که مساوی با ضرر و یا بیشتر از آن باشد، عقل حکم به قبح نمی کند.

بنای عملی عقلا نیز آن است که هر گاه احساس خطر کنند، به سراغ استتار می روند و این شیوه را در امور دینی، سیاسی و حتی جنگی به کار می گیرند؛ مثلاً پیام های جنگی با رمز مخابره می شود، سربازها لباس های همرنگ با محیط می پوشند، سلاح های جنگی را استتار و خود را از خطر حفظ می کنند و به آسانی به چیزی که ضرر دارد، تظاهر نمی کنند. اینها همه نوعی استتار است. روح تقیه نیز به استتار در مقابل خطر و ضرر بر می گردد ویکی از مصادیق آن استتار عقیده دینی برای دفع ضرر است که شارع مقدس نیز این را امضا کرده است و آیه (وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَهِ)، امضای همین بنای عقلاست.

بنابراین تقیه به شیعه امامیه اختصاص ندارد - هر چند به آن مشهور شده اند - و همه طوایف، اقوام و ملت ها در سراسر عالم را در بر می گیرد که اگر به برخی از آنچه شیعه به آن گرفتار شده گرفتار شوند، همین گونه عمل خواهند کرد. علت شهرت شیعه به تقیّه آن است که شیعیان در بسیاری از دوران ها و مکان ها زیر سلطه مخالفینی بودند که به آنها اجحاف می کردند و هر ملتی که این گونه باشند، تقیه در تاریخ آن ملت ظهور خواهد داشت.

آیا هیچ یک از عقلا به وجوب اظهار عقیده در مواردی که اظهار آن فایده ای ندارد یا که نفع کمی دارد، ولی در مقابل، ضرر قطعی زیادی - برای جان و آبرو و اهداف مهمی که برای آن زندگی می کنند - بر آن مترتب می شود، حکم می کند؟

انصاف این است که سخن برخی از مخالفان ما از اهل سنت که تقیه را به طور مطلق و بدون هیچ استثنایی حرام می دانند، سخنی است که از گوش هاشان تجاوز نمی کند و در اعمالشان اثری از آن یافت نمی شود، بلکه لقلقه زبانی است که برای اغراض خاصی آن را بر زبان می آورند و به هنگام عمل، آنها و غیر آنها در عمل به حکم عقل و وجدان آشکار -در مخفی کردن عقیده در جایی که نفعی در اظهار آن نیست و بلکه ضرر فراوانی در آن می باشد - حکم تکلیفی تقیه - اجماع برابرند، خواه نام تقیه بر آن بگذارند یا نگذارند.

2. دلالت اجماع

هیچ کس دراجماعی بودن جوازتقیه در میان علمای شیعه تردید ندارد. به همین جهت در اینجا تنها به نقل اقوال عامه می پردازیم :

در کتاب موسوعه فقهیه در ماده «تقیه» تحت عنوان «مشروعیه العمل بالتقیه» آمده است: «جمهور علمای اهل سنت بر این نظرند که اصل در تقیه برای موارد خطر است، و جواز آن امری ضروری است، و به قدر ضرورت مباح می باشد. قرطبی می گوید: تقیه جایز نیست، مگر در جایی که ترس از مرگ یا قطع اعضا یا شکنجه وجود داشته باشد؛ و آن مقدار که ما می دانیم، این سخن مخالفی ندارد، مگر آنچه از معاذ بن جبل (که از صحابه است) و مجاهد (که از تابعین است) نقل شده.(1) و جمهور علما این نظر را پذیرفته اند؛

چرا که خداوند متعال در قرآن بر آن نص دارد: (لاَ یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ...)(2) ».(3)

ما می گوییم که حتی معاذ بن جبل و مجاهد هم مخالف تقیه

1- . تفسیر قرطبی، ج 4، ص 57.
2- . سوره آل عمران (3)، آیه 28.
3- . الموسوعه الکویتیه، ج 13، ص :186 «یذهب جمهور علماء اهل السنه الی ان الاصلفی التقیه هو الخطر و جوازها ضروره...».

نبوده اند؛ زیرا عبارتی که از آنها نقل شده،(1) دلالت دارد بر اینکه

سخن آنها این بوده که در زمان ما تقیه موضوع ندارد؛ زیرا وقتی که اسلام قدرت گرفته است دیگر خطری وجود ندارد تا به سبب آن تقیه لازم باشد. بنابراین آنها هم منکر حکم تقیه نیستند. البته این دو فقط حوزه اسلام را می دیدند و دیگر تصور نکردند که اگر کسی به بلاد کفر برود، آنجا چه بسا به انجام تقیه مجبور شود.

اقوال علمای عامه

1. ابن ابی شیبه (متوفی 235)، در «مصنف»(2) روایاتی را که از

طرق عامه در مورد تقیه وارد شده، آورده است که ما آنها را به اعتباراینکه ارزش استدلالی شان در حد قول علما است، در اینجا ذکرمی کنیم :

الف) عمر بن عطیه می گوید: از ابا جعفر شنیدم که می گفت : تقیه تنها به مقداری که مُردار برای مضطر حلال است، جایز است.(3)

1- . قرطبی، در تفسیر خود، ج 4، ص 57 به نقل از آنها می گوید: «کانت التقیه فی جدهالاسلام (در اوایل اسلام که اسلام جدید بود) قبل قوه المسلمین؛ فاما الیوم فقد اعز اللهاهل الاسلام ان یتقوا عدوهم».
2- . مصنف ابن ابی شیبه، ج 7، ص 643 ؛ ج 17، ص 538.
3- . 33712 - «حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَطِيَّةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ :التَّقِيَّةُ لاَ تَحِلُّ إِلاَّ كَمَا تَحِلُّ الْمَيْتَةُ لِلْمُضْطَرِّ».

ب) عوف، از حسن روایت کرده که گفت: برای مؤمن تا روز قیامت تقیه جایز است، جز اینکه در قتل تقیه نیست.(1)

ج) ابن جریج، از شخصی، از ابن عباس روایت کرده که گفت : تقیه تنها به زبان است، نه با دست. (یعنی تقیه قولی نه عملی).(2)

د) ربیع، از ابی عالیه، در مورد آیه ﴿الاَّ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً) روایت کرده که گفت: تقیه با زبان است نه با عمل.(3)

ه-) عبدالأعلی، از ابن حنفیه روایت می کند که شنیدم می گفت : ایمان ندارد کسی که تقیه ندارد.(4)

و) حارث بن سوید از عبد الله روایت کرده که گفت: هر سخنی که در برابر سلطان باعث شود یک ضربه یا دو ضربه شلاق را از من بردارد، به زبان خواهم آورد.(5)

1- . 33713- «حَدَّثَنَا مَرْوَانُ، عَنْ عَوْفٍ، عَنِ الْحَسَنِ، قَالَ: التَّقِيَّةُ جَائِزَةٌ لِلْمُؤْمِنِ إِلَى يَوْمِالْقِيَامَةِ إِلاَّ أَنَّهُ كَانَ لاَ يَجْعَلُ فِى الْقَتْلِ تَقِيَّةً».
2- . 33714- «حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: التَّقِيَّةُإِنَّمَا هِىَ بِاللِّسَانِ لَيْسَتْ بِالْيَدِ».
3- . 33715- «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ نُمَيْرٍ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ، عَنِ الرَّبِيعِ، عَنْ أَبِى الْعَالِيَهِ «إِلاَّ أَنْتَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً»، قَالَ: التَّقِيَّةُ بِاللِّسَانِ وَلَيْسَ بِالْعَمَلِ».
4- . 33716- «حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ عَبْدِ الأَعْلَى، عَنِ ابْنِ الْحَنَفِيَّهِ، قَالَ : سَمِعْتهيَقُولُ : لاَ إِيمَانَ لِمَنْ لاَ تَقِيَّةَ لَهُ».
5- . 33717- «حَدَّثَنَا عَلِىُّ بْنُ مُسْهِرٍ، عَنْ أَبِى حَيَّانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ سُوَيْد، عَنْعَبْدِ اللهِ، قَالَ: مَا مِنْ كَلاَمٍ أَتَكَلَّمُ بِهِ بَيْنَ يَدَىْ سُلْطَانٍ يَدْرَأُ عَنِّى بِهِ مَا بَيْنَ سَوْطٍ إِلَى سَوْطَيْنِإِلاَّ كُنْتُ مُتَكَلِّمًا بِهِ».

ز) جابر، از ابو جعفر روایت کرده که گفت: گستره تقیه وسیع تر از فاصله بین آسمان و زمین است.(1)

ح) فضیل بن مرزوق، از حسن بن حسن روایت کرده که گفت : تقیه تنها رخصت است، و بهتر آن است که امر خدا را به پا دارند.(2)

2. بخاری (متوفی 256)، در «صحیح بخاری» می نویسد: «وَقَالَ الْحَسَنُ: التَّقِيَّةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ و حسن گفت: تقیه تا روز قیامت ادامه دارد».(3)

3. سرخسی (متوفی 483)، در «مبسوط» می نویسد: «تقیه آن است که شخص خودش را بواسطه اظهار عقیده ای از مجازات حفظ کند؛ هرچند در باطن خلاف آن عقیده را دارد. بعضی این قول را نپذیرفته و گفته اند این کار نفاق است. صحیح این است که بگوییم این کار جایز است؛ به دلیل قول خداوند (إِلاَّ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ

1- . 33718- «حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ شَرِيكٌ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ، قَالَ: التَّقِيَّةُ أَوْسَعُ مَا بَيْنَالسَّمَاءِ إِلَى الأَرْضِ».
2- . 33719- «حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ مَرْزُوقٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِى الْحَسَنِ، قَالَ: إِنَّمَاالتَّقِيَّةُ رُخْصَةٌ، وَالْفَضْلُ الْقِيَامُ بِأَمْرِ اللهِ».
3- . صحیح البخاری، ج 6، ص 2545.

ثُقَاةً). و جاری کردن کلمه شرک بر زبان در حال اکراه در حالی که قلب بر اثر ایمان آرامش دارد، از باب تقیه است».(1)

4. فخر رازی (متوفی 606)، در تفسیر خود از امام شافعی نقل می کند: «...مذهب شافعی (رضی الله عنه) این است که اگر حالت بین مسلمانان شبیه حالت بین مسلمانان و مشرکان شود، تقیه بخاطر حفظ نفس جایز خواهد بود».(2)

وی از حسن بصری حکایت کرده که گفت: «تقیه برای مؤمنین جایز است تا روز قیامت». سپس می گوید: «و این قول اولی است؛ زیرا دفع ضرر از نفس تا جایی که ممکن باشد، واجب است».

5. ابن تیمیه حرانی (متوفی 728)، - که در مورد تقیه، بدگویی وتهمت های زشت و ناروا به شیعه را از حد افراط نیز گذرانده - درباب «اکراه» می گوید: «...اما اگر کسی را به کفر گویی وادار کنند،به نحوی که اگر انجام ندهد، منجر به کتک خوردن، وزندانی شدن، گرفتن اموال او، جلوگیری از روزی او از بیت المال وضرر هایی از این قبیل شود، به نظر اکثر علما (اظهار کفر) جایز خواهد بود. زیرا نزد اکثر علما «اکراه» موجب می شود که فعل حرام

1- . المبسوط، ج 24، ص 82 : «...وَ الصَّحِيحُ أَنَّ ذَلِکَ جَائِزٌ لِقَوْلِهِ تَعَالَى (إِلاَّ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْتُقَاةً)، وَ إِجْرَاءُ كَلِمَةِ الشِّرْكِ عَلَى اللِّسَانِ مُكْرَهًا مَعَ طُمَأْنِينَةِ الْقَلْبِ بِالْإِيمَانِ مِنْ بَابِالتَّقِيَّةِ».
2- . تفسیر الرازی، ج 8، ص 14.

- مانند شرب خمر و امثال آن - مباح گردد. و مشهور این است که احمد، و غیر او نیز همین نظر را دارند. ولی بر آن شخص لازم است که با وجود اظهار کفر، در قلب خود از آن بیزار باشد ودر پی آن باشد تا آنجا که می تواند از آن اجتناب کند... وگروهی قائل شده اند به اینکه (تقیه) فقط در گفتار است، نه درعمل؛ و این قول از ابن عباس وامثال او روایت شده که گفته اند : «تقیه فقط با زبان است». ودر روایت دیگری احمد نیز این را نقل کرده است».(1)

او در جای دیگری می گوید: «خداوند سبحان سخن کفرآمیز به زبان را به هنگام اکراه مباح کرده است، مشروط بر اینکه قلب او در ایمان خود پابرجا باشد...».(2)

1- . الفتاوی الکبری، ج 1، ص 56 : «وَأَمَّا إذَا أُكْرِهَ الرَّجُلُ عَلَى ذَلِكَ بِحَيْثُ لَوْ لَمْ يَفْعَلْهُ لاَفْضَيالَى ضَرْبِهِ أَوْ حَبْسِهِ أَوْ أَخْذِ مَالِهِ أَوْ قَطْعِ رِزْقِهِ الَّذِى يَسْتَحِقُّهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ وَ نَحْوِ ذَلِكَ مِنْالضَّرَرِ، فَإِنَّهُ يَجُوزُ عِنْدَ أَكْثَرِ الْعُلَمَاءِ، فَإِنَّ الاِكْرَاهَ عِنْدَ أَكْثَرِهِمْ يُبِيحُ الْفِعْلَ الْمُحَرَّمَ كَشُرْبِالْخَمْرِ وَنَحْوِهِ، وَهُوَ الْمَشْهُورُ عَنْ أَحْمَدَ وَ غَيْرِهِ، وَلَكِنْ عَلَيْهِ مَعَ ذَلِكَ أَنْ يَكْرَهَهُ بِقَلْبِهِ،وَيَحْرِصَ عَلَى الاِمْتِنَاعِ مِنْهُ بِحَسَبِ الاِمْكَانِ. وَ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ مِنْهُ الصِّدْقَ أَعَانَهُ اَللَّهُ تَعَالَى،وَقَدْ يُعَافَى بِبَرَكَهِ صِدْقِهِ مِنْ الأَمْرِ بِذَلِكَ. وَ ذَهَبَ طَائِفَهٌ إلَى أَنَّهُ لاَ يُبِيحُ إلاَّ الأَقْوَالَ دُونَالأَفْعَالِ، وَ يُرْوَى ذَلِكَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ نَحْوِهِ، قَالُوا: إنَّمَا التَّقِيَّهُ بِاللِّسَانِ، وَ هُوَ الرِّوَايَهُالأُخْرَى عَنْ أَحْمَدَ».

2- . کتاب الاستقامه، ج 2، ص 320 : «فأباح سبحانه عند الاکراه أن ینطق الرجل بالکفربلسانه اذا کان قلبه مطمئنا بالإیمان؛ بخلاف من شرح بالکفر صدرا و أباح للمومنین انیتقوا من الکافرین تقاه مع نهیه لهم عن موالاتهم. و عن ابن عباس: ان التقیه باللسان...ولهذا لم یکن عندنا نزاع فی ان الاقوال لا یثبت حکمها فی حق المکره بغیر حق،فلایصح کفر المکره بغیر حق...».

وی در احکام ارتداد نیز این گونه می نویسد: «قلبی که اسلام را چشیده و شناخته است، هرگز امکان ندارد حقیقتا از آن برگردد، مگر اینکه به نحوی فاسد شده باشد که درمان پذیر نباشد. و این غیر از پرهیز (تقیه) از آزاری است که فراتر از طاقت انسان باشد. خدا رحیم است و به مسلمان اجازه داده است - که هرگاه عذاب از حد طاقت او بگذرد - با تظاهر خود را حفظ کند؛ در حالی که قلبش بر اسلام ثابت و به ایمان پای بند باشد».(1)

ما می گوییم آیا تقیه خوفی در نظر شیعه چیزی جز تظاهر به عقیده خلاف به هنگام ترس از جان است؟! که او در کتاب «منهاج السنه» می نویسد: «نشانه ها و اسباب نفاق، روشن تر از آنچه در میان شیعیان وجود دارد، در میان دیگر گروه های مسلمان نیست

1- . احکام المرتد عند شیخ الاسلام ابن تیمیه، ج 1، ص 3. و اسباب رفع العقوبه عن العبد،ج 1، ص 27 : «إن القلب الذی یذوق الإسلام و یعرفه، لا یمکن أن یرتد عنه ارتدادا حقیقیاأبدا. إلا إذا فسد فسادا لا صلاح له. و هذا أمر غیر التقیه من الأذی البالغ الذی یتجاوزالطاقه. فالله رحیم. رخص للمسلم - حین یتجاوز العذاب طاقته - أن یقی نفسه بالتظاهر،مع بقاء قلبه ثابتا علی الإسلام مطمئنا بالإیمان».

ونفاق شدیدی که در میان آنها آشکار است، در دیگران دیده

نمی شود. شعار آنها تقیه است؛ یعنی با زبان چیزی گفته شود که در قلب به آن اعتقاد ندارد و این از نشانه های نفاق است!».(1)

ملاحظه می کنید که در اینجا به طور مطلق اظهار عقیده مخالف به زبان را از نشانه های نفاق می داند، و این سخن با آنچه در بالا از او نقل کردیم، در تضاد آشکار است.(2)

6. ابن کثیر دمشقی (متوفی774)، درباره آیه تقیه می گوید: «آیه (إِلّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً)، یعنی اگر در بعضی از شهرها و بعضی زمان ها از شر ایشان ترسید، می تواند در ظاهر از ایشان تقیه کند، ولی در باطن و نیتش چنان نباشد؛ همان گونه که بخاری از ابودرداء

1- . منهاج السنه النبویه، ج 7، ص 151.
2- . وجه اشتباهات مکرر او در اینست که ملاک تشخیص حق و باطل را نظر و عقیده خوددانسته است، در حالیکه ابتدا باید معیار حق را مشخص کند و بعد حکم به نفاق و کفروزندقه و ... بدهد. اگر در نظر شیعیان اهل بیت علیه السلام ، محور حق، کتاب خدا و سنت رسولاکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت مطهر ایشان هستند، بدیهی است کسانی که اهل بیت را رها کردهوبه سنت صحابه و تابعین (با تمام اختلافات و تشتت آرایی که در میان آنان است) تمسکجسته اند باطل خواهند بود. همچنین است در نظر او، اگر محور حق صحابه باشند، کسانیکه به تبعیت از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بعض صحابه را طرد کرده اند باطل خواهند بود! البتهبراهین متین و وزین در اثبات محور حق بودن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از رحلت ایشاندر جای خود به تفصیل بیان شده است؛ هرچند همیشه گروهی هستند که «لهم آذانلایسمعون بها و لهم قلوب لا یفقهون بها!».

نقل کرده است که: ما به صورت عده ای لبخند می زنیم در حالی که دل های ما ایشان را لعنت می کند».(1)

7. ابن حجر (متوفی 852)، در «فتح الباری» می نویسد: «...واما کسی که از سر اکراه کلمه کفر را بر زبان جاری کند، در حالی که در قلبش ایمان دارد، برای اینکه با این کار از دست دشمن رهایی یابد، گناهی بر او نیست... و در تفسیر آیه آل عمران گفتیم که مومن نباید کافر را ولیّ خود بگیرد، نه در باطن و نه در ظاهر، مگر بخاطر تقیه کردن در ظاهر که در این هنگام جایز است در ظاهر با او دوستی کند و در باطن دشمن او باشد».(2)

8. جلال الدین سیوطی (متوفی 911)، در «جامع الأحادیث» می نویسد: «قَالَ النَّبِیُّ: لاَ دِینَ لِمَنْ لاَ تَقِیَّةَ لَهُ؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : کسی که تقیه ندارد، دین ندارد».(3)

9. آلوسی (متوفی 1270)، در تفسیر خود می نویسد: « مذهب اهل سنت این است که تقیه - که همان محافظت از جان و آبرو

1- . تفسیر القرآن العظیم، ج 1، ص :358 «...کما قال البخاری عن أبی الدرداء أنه قال: إنالنکشر فی وجوه أقوام و قلوبنا تلعنهم».
2- . فتح الباری، ج 12، ص 314 : «و معنی الآیه لا یتخذ المومن الکافر ولیا فی الباطنولافی الظاهر إلا للتقیه فی الظاهر، فیجوز أن یوالیه إذا خافه و یعادیه باطناً».
3- . جامع الاحادیث، ج 8، ص 281، ح 26050؛ کنز العمال، ج 3، ص 96 .

ومال از دشمنان، به وسیله اظهار چیزی که در دین ممنوع است می باشد - فی الجمله جایز است».(1)

و «آیه (إِلا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً) بر مشروعیت تقیه دلالت دارد،وتقیه را به حفظ جان و آبرو و مال از شر دشمنان معرفی کرده اند».(2)

گذشته از اینها، در سیره صحابه و تابعین عمل به تقیه وجود داشته - که ما نمونه هایی از آنرا در تنبیه هشتم بیان خواهیم کرد-واین خود دلیل بر مشروعیت و شهرت حکم آن در میان مسلمانان است.

به هر حال، بنا بر آنچه نقل کردیم، مخالف شناخته شده ای در اهل سنت برای جواز اصل تقیه در جایی که ضرر عظیم وجود دارد، نمی توان یافت؛ هرچند بسیاری از آنها در مقام تقابل و عناد با شیعه، با عبارات مختلفی به این اصل عقلی و عقلایی تاخته اند! علمای شیعه هم چنان که گفتیم، بر جواز تقیه اجماع دارند. بنابراین

حکم تکلیفی تقیه - قرآن

جواز اجمالی تقیه در میان شیعه و سنی اجماعی است.

1- . روح المعانی، ج 22، ص :28 «و مذهب أهل السنه أن التقیه و هی محافظه النفس أوالعرض أو المال من نحو الأعداء بإظهار محظور دینی، مشروعه فی الجمله».
2- . تفسیر الآلوسی، ج 2، ص 479 : «و فی الآیه (إِلا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً) دلیل علیمشروعیه التقیه، و عرفوها بمحافظه النفس أو العرض أو المال من شر الأعداء...».

3. آیات دلالت کننده بر جواز تقیه

آیه اول

(لایَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکافِرِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذالِکَ فَلَیْسَ مِنَ اللهِ فی شَیْءٍ إِلّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً وَ یُحَذِّرُکُمُ اللهُ نَفْسَهُ وَ إِلَی اللهِ الْمَصیرُ)؛(1) (افراد باایمان نباید به جای مومنان، کافران را دوست

وسرپرست خود انتخاب کنند؛ وهر کس چنین کند، هیچ رابطه ای با خدا ندارد (و پیوند او به کلّی از خدا گسسته می شود)، مگر اینکه از آنها تقیه کنید (و برای هدف های مهم تری عقیده خود را کتمان نمایید). خداوند شما را از (نافرمانی) خود برحذر می دارد؛ وبازگشت (شما) به سوی خداست).

در این آیه شریفه، خداوند از اینکه مؤمنان کافران را به عنوان سرپرست قرار دهند و در کارها از آنها کمک خواسته و رابطه دوستی و برادری با آنان را گسترش دهند، نهی فرموده و سپس تأکید کرده که هر کس از مومنان چنین کند، در پیشگاه خدا ارزشی ندارد و خداوند از آنها برائت می جوید و تحت سرپرستی (رعایه) خدا نخواهند بود.

1- . سوره آل عمران (3)، آیه 28.

این نظیر همان معنایی است که در آیه یک سوره ممتحنه آمده : (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاتَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیاءَ تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ وَقَدْ کَفَرُوا بِما جاءَکُمْ مِنَ الْحَقِّ ...)؛ (ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید! شما به آنان اظهار محبّت می کنید؛ در حالی که آنها به آنچه از حق برای شما آمده، کافر شده اند...). در این آیه نیز از اینکه مؤمنان دشمنان خدا را به سرپرستی بپذیرند و با آنها اظهار دوستی کنند، نهی کرده است.(1)

پس از آن، مقام تقیه را از این نهی استثنا کرده و فرموده است :

1- . آیه 22 سوره مجادله نیز که می فرماید: (لاتَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الْاخِرِیُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ ...). (هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارندنمی یابی که با دشمنان خدا و پیامبرش دوستی کنند...) مؤید همین معنا است. و درآیات 23 و 24 از سوره توبه نیز می خوانیم که خداوند این نکته را با لحن شدیدتری بیانمی کند که حتی نباید پدران و برادران خود را اگر کافر هستند دوست و سرپرست خودانتخاب کرد :(یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا آباءَکُمْ وَ إِخْوانَکُمْ أَوْلِیاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْکُفْرَ عَلَی الْایمانِوَمَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ).(قُلْ إِنْ کانَ آباؤُکُمْ وَ أَبْناؤُکُمْ وَ إِخْوانُکُمْ وَ أَزْواجُکُمْ وَ عَشیرَتُکُمْ وَ أَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوهاوَتِجارَهٌ تَخْشَوْنَ کَسادَها وَ مَساکِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَیْکُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ فیسَبیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّی یَأْتِیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقین).وقتی نهی، تا این اندازه شدید و قوی است، هنگامی که چیزی مانند تقیه از آن استثنامی شود دلیل بر آن است که آنچه استثنا شده است امر مهمی بوده که از عمومیت این آیه خارج شده است.

(إلّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً). پس در مقام تقیه، اظهار دوستی با کافران وپذیرفتن آنان به عنوان سرپرست - پس از آنکه بر حسب حکم اوّلی از آن نهی شده بود - جایز است. و شک نیست که منظور از «تقاه» در اینجا تقیه است، و هر دو به یک معناست، بلکه بعضی از قرّاء مانند حسن و مجاهد، آیه را «إلا ان تتقوا منهم تقیه» خوانده اند.

مرحوم امین الاسلام طبرسی قدس سره ، در «مجمع البیان» ذیل این آیه می نویسد: «معنای (إلّا أَنْ تَتَّقُوا ...) این است: مگر اینکه کفار غالب و مؤمنین مغلوب باشند؛ به نحوی که مومن از اظهار موافقت نکردن با آنها و حسن معاشرت نداشتن با ایشان بترسد. در این صورت از باب تقیه و حفظ جان خود جایز است با زبان اظهار دوستی کند و با آنها مدارا نماید. این آیه دلالت دارد بر اینکه به هنگام ترس از جان، تقیه در دین جایز است. اصحاب ما گفته اند که به هنگام ضرورت، تقیه در تمام اقوال جایز است؛ و چه بسا به سبب نوعی از لطف و طلب اصلاح، واجب باشد. و تقیه در افعال، در جایی که منجر به قتل مومن شود یا در جایی که بداند یا ظن غالب داشته باشد که موجب فساد در دین می شود، جایز نیست».(1)

شیخ الطائفه قدس سره در «التبیان» می نویسد: «به نظر ما به هنگام ترس از جان، تقیه واجب است. و روایت شده که به هنگام تقیه، اجازه

1- . مجمع البیان، ج 2، ص 430.

بیان حق نیز داده شده است. حسن، روایت کرده که مسیلمه کذاب

دو تن از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله را گرفت و به یکی از ایشان گفت : آیا شهادت می دهی که محمد رسول خداست؟ او گفت: بله. مسیلمه گفت: آیا شهادت می دهی که من رسول خدایم؟ او گفت : بله! سپس دیگری را فراخواند و به او گفت: آیا شهادت می دهی که محمد رسول خداست؟ او گفت: بله. گفت: آیا شهادت می دهی که من رسول خدایم؟ او گفت: نمی شنوم! مسیلمه این سوال را سه مرتبه تکرار کرد و هر سه بار همان جواب را شنید، سپس گردنش را زد.

این جریان به گوش رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسید. آن حضرت فرمودند: اما کسی که کشته شد، بر مسیر راستی و یقین خود رفت وبه فضیلت رسید، پس گوارایش باد! اما آن دیگری رخصت خدا را پذیرفت و گناهی بر او نیست.(1)

طبق این روایت، تقیه رخصت است، و اظهار حق فضیلت. وظاهر روایات ما دلالت دارند بر اینکه تقیه واجب است ومخالفت با آن خطاست».(2)

1- . التفسیر الکبیر، ج 8، ص 12.
2- . التبیان، ج 2، ص 435.

البته به زودی خواهیم دید که موارد روایات وجوب تقیه، با موارد جواز، و موارد رجحان ترک تقیه و اظهار حق، با یکدیگر متفاوت اند و تمام روایات در یک مورد نیست. بنابراین آن گونه که از کلمات شیخ الطائفه قدس سره فهمیده می شود، با یکدیگر تعارض ندارند.

خلاصه اینکه در دلالت این آیه بر جواز اجمالی تقیه حرفی نیست، بلکه در این آیه به خود عنوان «تقیه» نیز تصریح شده است؛ زیرا «تقیه» و «تقاه» به یک معناست و گفتیم که حتی تعدادی از قرّاء «تقاه» را «تقیه» خوانده اند.

در پایان توجه به دو نکته درباره آیه فوق خالی از فایده نیست :

نکته اول این است که مورد آیه در خصوص تقیه در برابر کفار است؛ زیرا در آن زمان مذاهب مختلف اسلامی وجود نداشت تا مذهبی از مذهب دیگر تقیه کند و تنها مصداق تقیه در ارتباط مسلمانان باکفاربود.به هرحال، آیه فوق در خصوص تقیه در برابر غیر کفار سخن نمی گوید و این بدان معناست که آن را نفی نمی کند.

نکته دوم این است که در آیه فوق هیچ قید و شرطی ذکر نشده است؛ یعنی در مقام حذر و خطر، به طور مطلق می توان تقیه کرد واین اطلاق هر نوع ضرر و خطری را شامل می شود، چه ضرر به جان و یا اعضای بدن انسان باشد، یا به بستگان او، و یا به اموال ارزشمند و مانند آن.

آیه دوم

(مَنْ کَفَرَ بِاللهِ مِنْ بَعْدِ إِیمانِهِ إِلّا مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمانِ وَ لکِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْراً فَعَلَیْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ)؛(1) (کسانی که بعد از ایمانشان، به خدا کافر شوند (مجازات می شوند)، به جز آنها که تحت فشار واقع شده اند، در حالی که قلبشان با ایمان آرام است. آری، آنهاکه سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده اند، غضب خدا بر آنهاست و عذاب عظیمی درانتظارشان).

در ترکیب آیه احتمالاتی داده شده است که دو احتمال آن پذیرفتنی تر است :

احتمال اول اینکه خبر «مَن» محذوف باشد که به قرینه تکرار در ذیل آیه که خداوند می فرماید: (غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظیمٌ)، این خبر از صدر آیه حذف شده است.

احتمال دوم اینکه خبر حذف نشده است و خبر همان چیزی است که در آخر آیه آمده است و در وسط آیه جمله ای معترضه ذکر شده است. بنابراین آیه چنین می شود: «مَنْ کَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إیمانِهِ فَعَلَیْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظیمٌ إِلاَّ مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْایمانِ». بعد، عبارت (وَ لکِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْراً) همان تکرار

1- . سوره نحل (16)، آیه 106.

مبتداست. به هر حال، هر کدام از این دو احتمال که وارد باشد، برای مقصود ما تفاوتی نمی کند.

مفسران در شأن نزول این آیه مواردی را ذکر کرده اند که از نظر معنا به هم نزدیک است؛ هر چند اشخاص و مکان های وقوع را مختلف ذکر کرده اند. بعضی از نقل ها شأن نزول آیه را در مورد عمّار، و پدرش یاسر، و مادرش سمیّه، و صهیب و بلال و خباب می دانند زمانی که کفار آنها را گرفتند و شکنجه کردند و آنها را واداشتند که کفر بگویند و از اسلام و رسول الله صلی الله علیه و آله برائت بجویند.

پدر و مادر عمار درخواست آنها را نپذیرفتند و کشته شدند و به عنوان اولین شهدای اسلام شناخته شدند، ولی عمار درخواست آنها را پذیرفت و آنچه می خواستند، بر زبان آورد. پس خداوند، رسول الله صلی الله علیه و آله را از این واقعه با خبر ساخت. گروهی گفتند که عمار کافر شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سر تا پای عمار از ایمان پُر است وایمان با گوشت و خون او آمیخته است. عمار با حالی گریان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت فرمود: چه شده؟ گفت: اتفاق بدی افتاد، مرا رها نکردند تا اینکه به تو بد گفتم و خدایانشان را به خوبی یاد کردم!

رسول اکرم صلی الله علیه و آله چشمهای عمار را پاک کرد و فرمود: اگر باز هم چنین کردند، تو نیز همان گفته هایت را تکرار کن. در این هنگام آیه فوق نازل شد.

برخی گفته اند که این آیه در مورد «عیاش بن ابی ربیعه»، برادر رضاعی ابوجهل، و «ابی جندل» و غیر این دو از اهل مکه نازل شده، زمانی که مشرکان بر آنها فشار آوردند و ایشان نیز به برخی از خواسته های آنان تن در دادند و پس از آن مهاجرت کردند و در راه خدا به مجاهده پرداختند.

بعضی دیگر گفته اند شأن نزول این آیه در مورد گروهی از اهل مکه است که ایمان آوردند و سپس از مکه به سوی مدینه حرکت کردند. در راه با قریش مواجه شدند و آنها ایشان را تحت فشار قرار دادند و ایشان از روی اکراه، زبان به کفر گشودند.(1)

مشهورترین این اقوال همان قول اول است.(2)

این آیه دلالت دارد بر اینکه به هنگام ضرورت، تقیه - به صورت اظهار سخن کفرآمیز بدون قصد واقعی- جایز است؛ زیرا هر چند مورد آیه عنوان «اکراه» است و در جایز بودن تقیه اکراه و شکنجه شرط نیست - بلکه ترس از ضرر بر جان و آنچه وابسته به آن است، کافی است؛ هر چند اکراه کننده ای در کار نباشد(3) - ولی حق این

1- . مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج6، ص 598.
2- . مجموعه این اقوال را می توانید در کتاب الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج 4، ص 132مطالعه فرمایید.
3- . البته می توان گفت هرچند در جواز تقیه، فعلیت اکراه و شکنجه معتبر نیست؛ ولی بهنگام هر ترسی اکراه کننده ای در تقدیر وجود دارد که اگر تقیه ترک شود آشکار شدهواکراه فعلیت پیدا می کند؛ و اساسا وجود ترس بخاطر وجود آن مکرِه است؛ بنابر اینمی توان تقیه را از اکراه جدا دانست.

است که بین دو عنوان اکراه و تقیه از حیث ملاک و مقصود تفاوتی نیست؛ زیرا ملاک هر دو دفع ضرر مهم تر بواسطه ترک امر مهم است.

از جهت دیگر، هر چند مفاد آیه به مسئله کفر و ایمان اختصاص دارد، ولی حکم آن در غیر این مسئله نیز به طریق اولی جاری است؛ زیرا وقتی که تقیه در مسئله ای با این اهمیت جایز باشد، در غیر آن - با تحقق شرایطش - قطعاً جایز خواهد بود.

محقق بیضاوی، در تفسیرش ذیل این آیه می نویسد: «این آیه دلیل است بر اینکه گفتن سخن کفر آمیز به هنگام اکراه جایز است؛ هر چند بهتر است که برای بزرگداشت دین از این کار اجتناب کنند؛ همان گونه که پدر و مادر عمار چنین کردند». سپس روایت حسن در مورد آن دو نفری را که مسیلمه آنها را گرفته بود، نقل می کند ومی نویسد: «اما نفر اول به رخصت عمل کرد و دومی حق را اظهار کرد، پس گوارایش باد!».(1)

به هر حال، در آیه فوق از لفظ تقیه استفاده نشده است، ولی

1- . أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج3، ص 241.

کلمه اکراه نیز همان معنا را می رساند و واضح است که اکراه بر کفر باطنی امکان ندارد؛ زیرا نمی توان کسی را مجبور کرد که قلباً کافر شود، مخصوصاً که خداوند تصریح می کند قلب او مملو از ایمان است: (وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْایمانِ)، و فقط زبان به سبب اکراه و تقیه، بر خلاف خواسته قلبی عمل می کند. حتی این کار به توبه هم احتیاج ندارد؛ زیرا تقیه کننده، گناهی مرتکب نشده است. نکته مهمی که باید به آن توجه داشت، این است که «اُکرِه» مطلق است، و هر نوع ضرری را شامل می شود و شأن نزول فوق نیز مخصص آیه نیست.

آیه سوم

(وَ قالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَکْتُمُ إِیمانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ یَقُولَ رَبِّیَ اللّهُ وَ قَدْ جاءَکُمْ بِالْبَیِّناتِ مِنْ رَبِّکُمْ...)؛(1) (و مرد مومنی از فرعونیان

که ایمان خود را پنهان می داشت گفت: آیا می خواهید مردی را به قتل برسانید بخاطر اینکه می گوید: پروردگار من «اللّه» است؛ در حالی که دلایل روشنی از سوی پروردگارتان برای شما آورده است؟!...).

1- . سوره غافر(40)، آیه 28.

این آیه و آیه بعد از آن، قصه مومن آل فرعون(1) و احتجاج او در برابر قومش را حکایت می کند؛ و قرآن کریم آن را به نحوی بیان می نماید که نشانه پذیرش آن است، و دلالت دارد بر اینکه کتمان ایمان به هنگام ترس از جان و امثال آن، جایز است. از این رو گفته نشودکه این جریان مربوط به امت های گذشته بوده است وارتباطی به شریعت اسلام ندارد؛زیراقرآن بالحن مزبور،عمل اوراتأییدمی کند.

1- . از آیات قرآن همین قدر استفاده می شود که او مردی بود از فرعونیان، که به موسی علیه السلام ایمان آورده بود، اما ایمان خود را پنهان می داشت، در دل به موسی علیه السلام عشق می ورزیدوخود را موظف به دفاع از او می دید. وی مردی بود، هوشیار و دقیق و وقت شناس، و ازنظر منطق، بسیار نیرومند و قوی، که در لحظات حساس به یاری موسی علیه السلام شتافت، و اورا از یک توطئه خطرناک قتل، رهائی بخشید. اما در روایات اسلامی، و سخنان مفسران،توصیفات بیشتری درباره او آمده است. از جمله این که بعضی گفته اند: او پسر عمو یا پسرخاله فرعون بود، و تعبیر به «آل فرعون» را نیز شاهد بر این معنی دانسته اند؛ زیرا تعبیر بهآل معمولاً در مورد خویشاوندان به کار می رود، هر چند در مورد دوستان و اطرافیان، نیزگفته می شود. بعضی دیگر، او را یکی از پیامبران خدا بنام «حزبیل» یا «حزقیل» می داننددوبعضی روایت کرده اند که، او خزانه دار (سرپرست خزاین و گنجینه های) فرعون بودهاست. ولی قراینی در دست است که نشان می دهد، بعد از ماجرای موسی علیه السلام با ساحران،گروه قابل ملاحظه ای به موسی علیه السلام ایمان آوردند، و ظاهر این است که ماجرای «مومن آلفرعون» بعد از جریان ساحران بود. بعضی نیز احتمال داده اند که، او از بنی اسرائیل بوده کهدر میان فرعونیان می زیسته و مورد اعتمادشان بوده است، ولی این احتمال بسیار ضعیفبه نظر می رسد چرا که با تعبیر «آل فرعون»، و همچنین «یا قوم» (ای قوم من!) سازگارنیست، ولی به هر حال، نقش موثر او در تاریخ موسی علیه السلام و بنی اسرائیل کاملاً روشناست، هر چند تمام خصوصیات زندگی او امروز برای ما روشن نیست.

شک نیست که کتمان ایمان صرفاً با عدم اظهار آنچه در قلب مخفی است، محقق نمی شود، بلکه باید اظهار خلاف نیز بکند، خصوصاً اگر مدت زیادی باشد که ایمان خود را مخفی نگه می دارد؛ که ظاهر حال مومن آل فرعون نیز چنین است.

بنابراین مخفی نگه داشتن ایمان امکان ندارد، جز اینکه در بعضی از کارهای آنها شرکت کند و بعضی از وظایف دینی اش را ترک کند.

خلاصه اینکه بخواهیم کتمان ایمان مومن آل فرعون را صرفاً حمل بر عدم اظهار حق کنیم، بدون اینکه هیچ تظاهر به خلافی در حرف و عمل او باشد حرف بعیدی است؛ خصوصاً اینکه از ابن عباس نقل شده در آن زمان جز مومن آل فرعون و همسر فرعون، وآن مؤمنی که به موسی هشدار داد، مومن دیگری در دستگاه فرعون وجود نداشت.(1)

بنابراین بدون هیچ اشکالی عنوان تقیه بر عمل او منطبق است و آیه شریفه دلالت بر جواز اجمالی تقیه دارد.

مرحوم طبرسی نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمودند: تقیه دین من و دین پدران من است، و کسی که تقیه ندارد دین ندارد، و تقیه سپر خداوند در زمین است؛ زیرا مومن آل فرعون اگر اسلام خود را آشکار می کرد، کشته می شد.

1- . مجمع البیان، ج 8، ص 521.

آیه چهارم

(... وَ لْیَتَلَطَّفْ وَ لایُشْعِرَنَّ بِکُمْ أَحَداً * إِنَّهُمْ إِنْ یَظْهَرُوا عَلَیْکُمْ یَرْجُمُوکُمْ أَوْ یُعِیدُوکُمْ فِی مِلَّتِهِمْ وَ لَنْ تُفْلِحُوا إِذاً أَبَداً)؛(1) (باید مراقب باشد و هیچ کس

را از وضع شما باخبر نسازد؛ زیرا اگر آنان به شما دسترسی پیدا کنند، سنگسارتان می کنند یا شما را به آیین خویش باز می گردانند؛ و در آن صورت، هیچ گاه روی رستگاری را نخواهید دید).

داستان اصحاب کهف مربوط به تقیه است؛ زیرا در این آیات می خوانیم که وقتی آنها از خواب بیدار شدند، یکی از آنها گفت: یکی از شما به شهر برود و غذایی تهیه کند، (وَ لْیَتَلَطَّفْ وَ لا یُشْعِرَنَّ بِکُمْ أَحَداً)؛ یعنی تقیه کند و عقیده خود را مخفی سازد؛ زیرا اگر آنان از وضع شما آگاه شوند، سنگسارتان می کنند یا شما را به آیین خویش بازمی گردانند و... .

از تعبیرات این آیات، به خوبی استفاده می شود که اصحاب کهف اصرار داشتند که در آن محیط، کسی از جایگاه آنها آگاه نشود، مبادا آنها را مجبور به قبول آیین بت پرستی کنند و یا به بدترین وضعی آنها را به قتل برسانند و سنگسارشان کنند. آنها می خواستند ناشناخته بمانند تا از این طریق بتوانند نیروی خود را

1- . سوره کهف(18)، آیه 19 و 20.

برای مبارزات آینده یا لااقل برای حفظ ایمان خویش نگه دارند. بنابراین اگر کسی از ایمان آنها سوال می کرد، آنها از ترس جانشان تصمیم به مخفی نگه داشتن آن داشتند. با این حال، اینکه خداوند این آیه را به لسان رضایت و قبول بیان می کند، علامت آن است که تقیه امری جایز است.

گذشته از این، مرحوم کلینی،(1) از درست واسطی، نقل می کند که

امام صادق فرمودند: تقیه هیچ کس به اندازه تقیه اصحاب کهف نرسیده است؛ آنها در مراسم اعیاد شرکت می کردند و زنار می بستند. پس خداوند پاداششان را دو چندان عطا کرد.(2)

این روایت دلالت دارد بر اینکه اصحاب کهف مدت ها قبل ازپناه بردن به غار در میان قوم خود با تقیه زندگی می کردند وعلاوه برتقیه زبانی، تقیه عملی هم داشتند؛ و در آیه شریفه نیزاشعاربه این سابقه ذهنی وجود دارد.

1- . الکافی (اسلامیه)، ج2، ص 218؛ (دار الحدیث)، ج3، ص 553.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 471، ح 1، باب 26 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 219، ح 21402: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِيَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ دُرُسْتَ الْوَاسِطِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام مَا بَلَغَتْ تَقِيَّةُ أَحَدٍ تَقِيَّةَ أَصْحَابِ الْكَهْفِ، إِنْ كَانُوا لَيَشْهَدُونَ الْأَعْيَادَ وَيَشُدُّونَالزَّنَانِيرَ، فَأَعْطَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ».

همچنین عبدالله بن یحیی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت اصحاب کهف را یاد کرده و فرمودند: اگر قوم شما شما را به آنچه قوم آنها مجبور کردند مجبور کنند، شما نیز کار ایشان را انجام دهید. گفتند: قوم آنها به چه چیزی مجبور کردند؟ حضرت فرمودند: مجبورشان کردند که به خدا شرک بورزند، وآنها نیز تظاهر به شرک کردند و ایمان خود را پنهان ساختند، تا زمانی که گشایشی در کارشان ایجاد شد.(1)

به هر حال، هرچند در آیه مزبور به لفظ تقیه تصریح نشده، ولی از قراین مختلفی که در آن ذکر شده، معلوم می شود که آنها از قومشان تقیه می کردند و به همین جهت، از آنها دوری گزیدند و به غار پناه بردند تا مبادا امرشان آشکار شود و سلطان و پیروانش آنان را آزار و اذیت کنند؛ چرا که اگر ایمان را آشکار می کردند، دستگیر

1- . مستدرک الوسائل، ج12، ص :272 «الْقُطْبُ الرَّاوَنْدِيُّ فِي «قِصَصِ الْأَنْبِيَاءِ»، بِإِسْنَادِهِإِلَى الصَّدُوقِ، بِإِسْنَادِهِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَضْرَمِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِبْنِ يَحْيَى الْكَاهِلِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : وَ ذَكَرَ أَصْحَابَ الْكَهْفِ، فَقَالَ: لَوْ كَلَّفَكُمْ قَوْمُكُمْمَا كَلَّفَهُمْ قَوْمُهُمْ فَافْعَلُوا فِعْلَهُمْ. فَقِيلَ لَهُ: وَ مَا كَلَّفَهُمْ قَوْمُهُمْ؟ قَالَ: كَلَّفُوهُمُ الشِّرْكَ بِاللَّهِ،فَأَظْهَرُوهُ لَهُمْ وَ أَسَرُّوا الْإِيمَانَ حَتَّى جَاءَهُمُ الْفَرَجُ. وَ قَالَ: إِنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ كَذَبُوافَآجَرَهُمُ اللَّهُ. إِلَى أَنْ قَالَ: وَ قَالَ: إِنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ أَسَرُّوا الْإِيمَانَ وَ أَظْهَرُوا الْكُفْرَ،فَكَانُوا عَلَى إِظْهَارِهِمُ الْكُفْرَ أَعْظَمَ أَجْراً مِنْهُمْ عَلَى إِسْرَارِهِمُ الْإِيمَانَ».

و کشته می شدند. بنابراین ایمانشان را پنهان کردند و به برخی از آنچه آنها می خواستند، تظاهر کردند تا زمانی که موفق به هجرت شوند. آن گاه که مهاجرت کردند، می توانند آسوده خاطر ایمان خود را آشکار کنند و دیگر نیازی به اظهار شرک و موافقت با مشرکان در کارهای آنان نخواهند داشت. بنابراین عدم ذکر لفظ تقیه ضرری به استدلال وارد نمی کند.

از تمام آنچه گفتیم، این نتیجه حاصل می شود که ظاهر این آیات چهارگانه، بلکه تصریح آنها این است که به هنگام ترس، تقیه اجمالاً جایز است.

* * *

گذشته از این آیات چهارگانه، از روایات بسیاری که به زودی آنها را به تفصیل نقل خواهیم کرد(1) معلوم می شود که موارد تقیه ای

که در قرآن به آن اشاره شده، منحصر به آیات فوق نیست، بلکه سخن شیخ الانبیاء ابراهیم علیه السلام در برابر قوم خود هنگامی که بت ها را شکست، و آنچه یوسف علیه السلام به هنگام نگه داشتن برادر کوچکش نزد خود به برادرانش گفت نیز از باب تقیه است.

1- . صفحه 81، روایات گروه چهارم.

اما آیه ای که مربوط به جریان حضرت ابراهیم علیه السلام است در دو جای آن احتمال تقیه می رود: یکی اینکه وقتی ابراهیم علیه السلام را دعوت کردند همراه بت پرستان به جشن برود، گفت: (... إِنِّی سَقیمٌ).(1) و این در حالی بود که بیمار نبود. در اینجا تقیه در معنای وسیع تری استعمال شده است؛ زیرا تقیه به معنای مخفی کردن عقیده دینی است، و مورد مزبور از مسائل دینی نبود، بلکه امری خارجی بود. به عبارت دیگر، او صحت خود را کتمان کرد - و گفت که بیمار است - نه عقیده دینی خود را؛ هرچند کتمان صحت، به منظور کتمان عقیده دینی بود.

در جای دیگر درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می خوانیم: (قالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هذا بِآلِهَتِنا یا إِبْراهیمُ * قالَ بَلْ فَعَلَهُ کَبیرُهُمْ هذا فَسْئَلُوهُمْ إِنْ کانُوایَنْطِقُونَ).(2) از او پرسیدند: آیا تو بت های ما را شکستی؟ او درپاسخ گفت: بت بزرگ این کار را کرد. این سخن هم از باب مخفی کردن واقعیت است و این اخفا، اخفای عقیده دینی نیست، بلکه مخفی کردن عملی خارجی است که عبارت است از شکستن بت ها.

1- . سوره صافات (37)، آیه 89.
2- . سوره انبیاء (21)، آیه 62 و 63.

اما آیه مربوط به حضرت یوسف علیه السلام : (فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ جَعَلَ السِّقایَهَ فی رَحْلِ أَخیهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَیَّتُهَا الْعیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ).(1) سخنگوی

یوسف علیه السلام واقعیت را مخفی کرد و گفت: شما سارق هستید؛ در حالی که آنها سارق نبودند. اخفای مزبور نیز اخفای عقیده دینی نیست، بلکه صرفاً می خواست تدبیری بیندیشد تا برادرش را - بنا به مصالحی که در نظر داشت - نزد خود نگه دارد.

حکم تکلیفی تقیه - روایات

دلالت این آیات بر جواز تقیه، مبنی بر این است که بگوییم موارد تقیه صرفاً در کتمان حق و اظهار خلاف آن به هنگام ترس از مرگ و شبه آن نیست، بلکه اگر مصالح مهم دیگری نیز در این کتمان موجود باشد، می توان تقیه کرد. پس این آیات دلیل بر مدعای ما نمی شود؛ زیرا بحث ما در تقیه به معنای خاص است، ولی این آیات مربوط به تقیه به معنای عام است که به منظور دفع ضرر و یا هدف خاصی صورت می گرفته است.(2) به همین دلیل، ما

این دو آیه را از آیات تقیه نشمرده ایم.

1- . سوره یوسف (12)، آیه 70.
2- . و ما این نوع از تقیه را در کنار «تقیه خوفی» و «تقیه تحبیبی» با عنوان «تقیه تدبیری»نامگذاری کردیم؛ که در آن مخفی کردن حق و اظهار خلاف آن (تقیه)، نه از سر ترس ازمخالفان، و نه بخاطر ایجاد محبت و مودت با آنها، بلکه به سبب تدبیر اموری است کهمصالح مهمی را در پی دارد.

این بود حکم کتاب خدا و آنچه از آیات قرآن حکیم در این مسئله استفاده می شود که از این جهت بسیار واضح و روشن است.

4. تقیه در روایات اسلامی

اشاره

روایاتی که بر جواز تقیه در مواردی که احتمال خطر وجود دارد، دلالت می کند، متواتر است. این روایات به گروه های مختلفی تقسیم شده که هر یک به بعضی از خصوصیات بحث اشاره دارد ودربردارنده فواید فراوان و حقایق لطیفی است که از علل و نتایج تقیه، کیفیت و حدود آن، اقسام مختلف تقیه، موارد استثنای آن وهمچنین موارد حرمت و وجوب پرهیز از آن، پرده برمی دارد. این روایات در ضمن دوازده باب از ابواب امر به معروف و نهی از منکر، و غیر آن، از کتاب «وسائل الشیعه» پراکنده است. ما این روایات را به پنج گروه تقسیم کرده و روایاتی را که معنای مشترکی، دارند در یک گروه گرد آورده ایم :

روایات گروه اوّل

این دسته روایاتی است که دلالت می کند بر اینکه تقیه سپر ومحافظ مؤمن است :(1)

1- . «تُرس»، «جُنّه»، و «حِرز» که در این روایات ذکر شده، به معنای سپر و محافظ می باشد.

1. مرحوم کلینی قدس سره در کتاب «کافی»،(1) به سند خود از محمد بن

مروان، از ابی عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمودند: پدرم همیشه می فرمود: هیچ چیز به اندازه تقیه مرا خشنودنمی کند. همانا تقیه محافظ مومن است.(2)

2. در کتاب «کافی»(3) از عبدالله بن ابی یعفور روایت کرده که

گفت: از ابی عبدالله امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: تقیه سپر مومن است. تقیه حرز(4) مومن است؛ ... .(5)

1- . الکافی (اسلامیه)، ج2، ص 220؛ (دار الحدیث)، ج3، ص 556.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 460، ح 4، باب 24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 204، ح 21360: «وَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِیلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کَانَأَبِی علیه السلَام یَقُولُ: وَ أَیُّ شَیْءٍ أَقَرُّ لِعَیْنِی مِنَ التَّقِیَّهِ، إِنَّ التَّقِیَّهَ جُنَّهُ الْمُؤْمِنِ».
3- . الکافی (اسلامیه)، ج2، ص 221؛ (دار الحدیث)، ج3، ص 560.
4- . حرز به معنای مکان محکم و جای محفوظ است. الحرز: الموضع الحصین، پناهگاه.
5- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 460، ح 6، باب 24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 205، ح 21362: «وَ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیِّ، عَنْمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِمُسْکَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی یَعْفُورٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ: التَّقِیَّهُ تُرْسُالْمُؤْمِنِ؛ وَ التَّقِیَّهُ حِرْزُ الْمُؤْمِنِ؛ وَ لاَ إِیمَانَ لِمَنْ لاَ تَقِیَّهَ لَهُ؛ الْحَدِیثَ».

3. در کتاب «کافی»(1) از حریز، از ابی عبدالله امام صادق علیه السلام

روایت کرده که فرمود: تقیه سپر خدا بین او و بین خلقش می باشد.(2)

4.حسن بن محبوب ازجمیل بن صالح،ازامام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: پدرم همیشه می فرمود: هیچ چیزی به اندازه تقیه باعث خشنودی نمی شود. همانا تقیه محافظ مومن است.(3)

تمامی این روایات دلالت دارد بر جواز تقیه به هنگام ترس یا به منظور حفظ جان؛ همان گونه که در جنگ بواسطه محافظ و سپر وامثال آن خود را از ضربات دشمن در امان نگه می دارند. حتی می توان گفت این روایات به نحوی دلالت بر وجوب و لزوم تقیه دارد؛ زیرا پناه گرفتن در پناه محافظ و امثال آن در جنگ ها

1- . الکافی (اسلامیه)، ج2، ص 220؛ (دار الحدیث)، ج3، ص 558.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 462، ح 12، باب 24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 207، ح 21368: «وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ،عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ: التَّقِيَّهُتُرْسُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ».
3- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 465، ح 24، باب 24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 211، ح 21380: «وَ عَنْهُمَا، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ،عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ أَبِي كَانَ يَقُولُ: أَيُّ شَيْءٍ أَقَرُّ لِلْعَيْنِ مِنَالتَّقِيَّهِ؛ إِنَّ التَّقِيَّهَ جُنَّهُ الْمُؤْمِنِ».

واجب است، همچنین است پناه گرفتن به وسیله تقیه در موارد آن.و اگر چنین دلالتی را نپذیرند و به آن اشکال وارد کنند، در اینکه این روایات بر جواز به معنی الأعم(1) دلالت دارد، هیچ اشکالی

واردنیست.

نکته مهمی که در این احادیث وجود دارد، این است که فلسفه عقلی تقیه در آن بیان شده است. استدلال عقلی که قبلا به آن اشاره کردیم، از همین جا سرچشمه می گیرد و آن اینکه چرا ما در میدان جنگ از سپر و زره استفاده می کنیم و چرا شجاعت به خرج نداده، خود را در مقابل تیر دشمن قرار نمی دهیم؟ چرا درجبهه جنگ از خاکریز یا از نفربرهایی که دیواره آهنی محکمی دارد، استفاده می کنیم؟ چرا رنگ لباس سربازان خاکی و قابل استتاراست؟

علت همه اینها به تقیه عقلایی برمی گردد؛ زیرا انسان نباید بی جهت جان خود را در معرض خطر قرار دهد. به همین دلیل، در

1- . منظور از جواز به معنی الأعم، جواز انجام فعل است، بدون اینکه ترک آن حرام باشد که شامل مباح، مکروه و مستحب می شود، در برابر جواز به معنی الأخص که در مقابل وجوب،حرمت، استحباب و کراهت است، و بر تخییر مکلّف بین انجام عمل و ترک آن، بدونترجیح یکی بر دیگری دلالت می کند؛ در نتیجه هیچ ستایش و نکوهشی بر انجام و ترکآن مترتّب نمی گردد.

روایات فوق به این نکته اشاره شده است که تقیه همان زره و سپر برای مومن است که در جنگ از آن استفاده می کند.

روایات گروه دوم

گروه دوم از روایات تقیه، روایاتی است که دلالت می کند بر اینکه تقیه جزئی از دین است و بدون تقیه دین ناقص است. مانند این مضمون که هر کس تقیه ندارد دین ندارد، یا چنین کسی ایمان ندارد؛ و اینکه نُه دهم دین همان تقیه است و امثال این تعبیرات :

5. مرحوم کلینی قدس سره در کتاب «کافی»،(1) با سند خود از ابی عمر

اعجمی نقل می کند که گفت: ابو عبد الله امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابا عمر، نُه دهم دین در تقیه است و کسی که تقیه ندارد، دین ندارد... .(2)

6. مرحوم صدوق قدس سره در کتاب «علل الشرایع»،(3) از ابوبصیر نقل

1- . الکافی (اسلامیه)، ج2، ص 217؛ (دار الحدیث)، ج3، ص 549.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 460، ح 2، باب 24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 204، ح 21358: «وَ بِالْاِسْنَادِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْأَبِی عُمَرَ الْأَعْجَمِیِّ، قَالَ: قَالَ لِی أَبُو عَبْدِاللَّهِ علیه السلام : یَا بَا عُمَرَ، إِنَّ تِسْعَهَ أَعْشَارِ الدِّینِ فِیالتَّقِیَّهِ؛ وَ لاَ دِینَ لِمَنْ لاَ تَقِیَّهَ لَهُ؛ الْحَدِیثَ».
3- . علل الشرائع، ج1، ص 51.

می کند که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: تقیه دین خدا(عزّوجلّ) است. گفتم: تقیه از دین خداست؟! فرمود: آری، به خدا سوگند که از دین خداست... .(1)

7. مرحوم صدوق قدس سره در کتاب «صفات الشیعه»،(2) از ابان بن

عثمان، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: کسی که تقیه ندارد، دین ندارد؛ و کسی که ورع ندارد، ایمان ندارد.(3)

8. مرحوم کلینی قدس سره (4) از ابن ابی یعفور، از امام صادق علیه السلام در

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 464، ح 18، باب 24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 209، ح 21374: «وَ عَنْهُ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِمَسْعُودٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَیْرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِسَعِیدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : التَّقِیَّهُدِینُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. قُلْتُ: مِنْ دِینِ اللَّهِ؟ قَالَ: فَقَالَ: إِی وَ اللَّهِ مِنْ دِینِ اللَّهِ؛ لَقَدْ قَالَ یُوسُفُأَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ؛ وَ اللَّهِ مَا کَانُوا سَرَقُوا شَیْئاً».
2- . صفات الشیعه، ص 3، ح 3.
3- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 465، ح 22، باب 24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 210، ح 21378: «وَ فِی «صِفَاتِ الشِّیعَهِ» عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِأَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ الصادق علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: لاَ دِینَ لِمَنْ لاَ تَقِیَّهَ لَهُ؛ وَلاَ إِیمَانَلِمَنْ لاَ وَرَعَ لَهُ».
4- . الکافی (اسلامیه)، ج2، ص 221؛ (دار الحدیث)، ج 3، ص 560.

حدیثی نقل می کند که فرمود: ایمان ندارد کسی که تقیه ندارد.(1)

و روایات دیگری با همین مضامین.(2)

این گروه از روایات، به اجمال دلالت می کند که تقیه در مواردی واجب است و از مهم ترین و اساسی ترین مسائل دین می باشد. وقبلا گفتیم که علت این تأکید شدید و سرّ آن چیست؛ که اگر با جمیع جوانب، شروط و حدود آن در نظر گرفته شود، مسئله ای است که وجدان به صراحت به آن حکم می کند.

روایات گروه سوم

بر اساس دسته سوم روایات، تقیه از بزرگ ترین واجباتی شمرده شده که ترک آن از گناهان نابخشودنی است. با تعبیراتی نظیر اینکه: مؤمنی که تقیه ندارد مانند بدنی است که سر ندارد

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 460، ح 6، باب 24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 205، ح 21362: «وَ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیِّ، عَنْمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِمُسْکَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی یَعْفُورٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ: التَّقِیَّهُ تُرْسُالْمُؤْمِنِ؛ وَ التَّقِیَّهُ حِرْزُ الْمُؤْمِنِ؛ وَ لاَ إِیمَانَ لِمَنْ لاَ تَقِیَّهَ لَهُ؛ الْحَدِیثَ».
2- . مراجعه شود به احادیث: 3، 10، 23، 25، 29، 31، باب 24 از ابواب امر به معروفونهی از منکر.

وچیزی در نزد خدا و اولیای او محبوب تر از تقیه نمی باشد. روایات این طایفه از این قرار است :

9. در «کافی»،(1) از حبیب بن بشار روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: از پدرم شنیدم که می فرمود: به خدا سوگند، بر روی زمین چیزی دوست داشتنی تر از تقیه نیست. ای حبیب، هر کس تقیه داشته باشد، خداوند او را بالا می برد. ای حبیب، هر که تقیه نداشته باشد، خداوند او را پست می گرداند. ای حبیب، مردم تنها در آشتی به سر می برند، پس اگر تقیه باشد، آشتی خواهد بود.(2)

شاید معنای قول آن حضرت که فرمود: «فلو قد کان ذلک کان هذا»، اشاره به این معنا باشد که اگر تقیه وجود داشته باشد، آرامش ادامه می یابد و باقی می ماند؛ یا اشاره به این معنا دارد که اگر صلح برداشته شود و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ظاهر گردد، می توان تقیه را ترک

1- . الکافی (اسلامیه)، ج2، ص 217؛ (دار الحدیث)، ج3، ص 550.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 461، ح 8، باب 24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 205، ح 21364: «وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِمُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، جَمِيعاً عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْيَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلاَءِ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام : سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: لاَ وَ اللَّهِ مَا عَلَى وَجْهِ الأَرْضِ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ التَّقِيَّهِ؛ يَاحَبِيبُ، إِنَّهُ مَنْ كَانَتْ لَهُ تَقِيَّهٌ رَفَعَهُ اللَّهُ؛ يَا حَبِيبُ، مَنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ تَقِيَّهٌ وَضَعَهُ اللَّهُ؛ يَا حَبِيبُ،إِنَّ النَّاسَ إِنَّمَا هُمْ فِي هُدْنَهٍ، فَلَوْ قَدْ كَانَ ذَلِکَ كَانَ هَذَا».

کرد، در غیر این صورت، تقیه واجب است. و اگر هم فرض کنیم حدیث ابهام دارد، به دلالت آن ضرری نمی زند.

10. در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام (1) در ذیل آیه (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) روایتی وارد شده که امام علیه السلام فرمود: بعد از توحید واعتقاد به نبوت و امامت، واجبات را به جا می آورند؛ و بزرگ ترین واجبات دو چیز است: ادای حقوق برادران ایمانی، و به کار گیری تقیه در برابر دشمنان خدا.(2)

11. از امام حسن عسکری علیه السلام، از جدش علی بن الحسین علیهما السلام نقل شده که فرمود: خداوند تمام گناهان مومن را می آمرزد و در دنیا و آخرت او را پاک می گرداند، مگر دو گناه را: یکی ترک تقیه، ودیگری ضایع کردن حقوق برادران.(3)

1- . التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری، ص 320.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 473، ح 1، باب 28 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 221، ح 21409: «الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ الْعَسْکَرِیُّ علیه السلام فِیتَفْسِیرِهِ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی «وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ»، قَالَ: قَضَوُا الْفَرَائِضَ کُلَّهَا بَعْدَ التَّوْحِیدِوَاعْتِقَادِ النُّبُوَّهِ وَ الْاِمَامَهِ. قَالَ: وَ أَعْظَمُهَا فَرْضَانِ: قَضَاءُ حُقُوقِ الْاِخْوَانِ فِی اللَّهِ،وَاسْتِعْمَالُ التَّقِیَّهِ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ».
3- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 474، ح 6، باب 28 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 223، ح 21414: «قَالَ: وَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیه السلام :یَغْفِرُ اللَّهُ لِلْمُؤْمِنِ کُلَّ ذَنْبٍ، وَ یُطَهِّرُهُ مِنْهُ فِی الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَهِ مَا خَلا ذَنْبَیْنِ: تَرْکَ التَّقِیَّهِ، وَتَضْیِیعَ حُقُوقِ الْاِخْوَانِ».

علت اینکه ترک تقیه با تضییع حقوق اخوان یکی است این است، که غالباً ترک تقیه علاوه بر خود فرد به دیگران نیز ضربه می زند. کسی که تقیه را ترک می کند و شناخته می شود، اقوام، خانواده،دوستان وسایرکسانی که با او هستند نیز شناخته می شوند.بنابراین ترک تقیه نوعی تضییع حقوق آنها نیز به حساب می آید.

شایان ذکر است که صاحب وسائل 1، در باب 28 از ابواب امر به معروف و نهی از منکر، از کتاب «وسائل الشیعه» دو روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یک روایت از هر یک از ائمه اثنی عشر: نقل کرده است که مجموع آنها سیزده روایت می شود و همه آنها را از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام و با واسطه ایشان نقل کرده و به ترتیب ائمه علیه السلام آنها را مرتب نموده است، و هر چند عبارات وتعبیرات آنها گوناگون است، اما به همان مطلب اشاره دارد که در این حدیث گذشت که از بزرگ ترین وسایل تقرب به خدا و با شرافت ترین اخلاق ائمه علیه السلام تقیه و ادای حقوق برادران است، وترک این دو از گناهانی است که آمرزیده نمی شود.

می توان به باب مذکور مراجعه و در آنها تأمل کرد؛ و به زودی در جای مناسب خود به هر یک آنها اشاره خواهیم کرد و سرّ تأکید فراوان بر این دو فریضه را خواهیم گفت.

12. در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام (1) آمده است که فرمود :

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مومنی که تقیه ندارد، همانند بدنی است که سر ندارد... .(2)

13. از امام حسن عسکری علیه السلام (3) از امیر المومنین علیه السلام نقل شده که

فرمود: تقیه از برترین اعمال مومن است که بواسطه آن جان خود وبرادرانش را از تعرض ستمکاران حفظ می کند... .(4)

این حدیث دلالت دارد بر اینکه تقیه صرفاً برای حفظ جان

1- . التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری، ص 320.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 473، ح 2، باب 28 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 222، ح 21410: «قَالَ: وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : مَثَلُمُؤْمِنٍ لاَ تَقِيَّةَ لَهُ كَمَثَلِ جَسَدٍ لاَ رَأْسَ لَهُ...».
3- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 473، ح 2، باب 28 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر
4- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 473، ح 3، باب 28 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 222، ح 21411: «قَالَ: وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام :التَّقِيَّةُ مِنْ أَفْضَلِ أَعْمَالِ الْمُؤْمِنِ؛ يَصُونُ بِهَا نَفْسَهُ وَ إِخْوَانَهُ عَنِ الْفَاجِرِينَ...».

تقیه کننده واجب نشده، بلکه برای حفظ جان برادران دیگر نیز واجب است. اما اینکه آیا ترس از جان، مربوط به افراد معلومی باید باشد یا اینکه ترس از جان نوع مومنین در بعضی از مکان ها یا برخی زمان ها کفایت می کند، هر چند اشخاصشان را نشناسیم، در آینده به هنگام ذکر تنبیهات(1) به آن پاسخ خواهیم داد، ان شاءالله.

14. از امام حسن عسکری علیه السلام (2) نقل شده که فرمود: به محمد بن

علی امام باقر علیه السلام خبر دادند که فلانی را به سبب تهمتی گرفته اند وصدضربه شلاق زده اند. آن حضرت فرمودند: او حق برادر مومنی را ضایع کرد و تقیه ننمود... این سخن حضرت را به او رساندند واو توبه کرد و حقی را که ضایع کرده بود، جبران نمود....(3)

این روایت دلالت دارد بر اینکه ترک تقیه در موارد وجوب آن،نه تنها باعث عقاب اخروی می شود، بلکه عذاب دنیوی نیز درپی دارد.

1- . صفحه 218، تنبیه پنجم.
2- . التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری، ص 324.
3- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 474، ح 11، باب 28 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 224، ح 21419: «قَالَ: وَ قِيلَ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام : إِنَّفُلاناً أُخِذَ بِتُهَمَةٍ فَضَرَبُوهُ مِائَةَ سَوْطٍ؛ فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام : إِنَّهُ ضَيَّعَ حَقَّ أَخٍ مُؤْمِنٍ، وَتَرَكَ التَّقِيَّةَ،... فَوُجِّهَ إِلَيْهِ، فَتَابَ...».

15. علی بن محمد خزّاز، در کتاب «کفایه الاثر»(1) از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: دین ندارد کسی که ورع ندارد؛ و ایمان ندارد کسی که تقیه ندارد؛ و گرامی ترین شمانزد خداوند داناترین شما به تقیه است. گفته شد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ، تا چه زمانی؟ فرمود: تا زمان قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله . پس هر کس قبل از خروج قائم ما تقیه را ترک کند، از ما نیست ... . (2)

روایات گروه چهارم

طایفه دیگرروایاتی است که ازتقیه پیامبران گذشته حکایت می کند :

16. مرحوم صدوق قدس سره در کتاب «علل الشرایع»(3) از ابوبصیر نقل

1- . کفایه الأثر فی النص علی الأئمه الإثنی عشر، ص 274.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 465، ح 25، باب 24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 211، ح 21381: «عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخَزَّازُ، فِی کِتَابِ«الْکِفَایَهِ» عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ زِیَادِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ عَلِیِّبْنِإِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ (عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ خَالِدٍ)، عَنِ الرضا علیه السلام قَالَ: لاَ دِینَلِمَنْ لاَ وَرَعَ لَهُ؛ وَ لاَ إِیمَانَ لِمَنْ لاَ تَقِیَّهَ لَهُ؛ وَ إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَعْمَلُکُمْ بِالتَّقِیَّهِ. قِیلَ: یَا ابْنَرَسُولِ اللَّهِ، إِلَی مَتَی؟ قَالَ: إِلَی قِیَامِ الْقَائِمِ؛ فَمَنْ تَرَکَ التَّقِیَّهَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَیْسَ مِنَّا.الْحَدِیثَ».
3- . علل الشرائع، ج1، ص 52.

می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: در کسی که تقیه

ندارد، خیری نیست. همانا یوسف پیامبر فرمود: (أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسَارِقُونَ)؛(1) در حالی که سرقت نکرده بودند.(2)

معلوم است که نسبت دادن تقیه به یوسف علیه السلام در اینجا، به جهت این است که او امر کرد یا رضایت داد به اینکه آن شخص در بین برادران یوسف ندا سر دهد و بگوید: «أیتها العیر انکم لسارقون»؛ در حالی که چیزی سرقت نکرده بودند و اگر هم سرقت کرده بودند، سرقت یوسف بوده که در زمان های گذشته انجام داده بودند. بر این اساس، این سخن نوعی توریه(3) می باشد که به جهت تقیه و مخفی نگهداشتن حق بخاطر برخی مصالح که در گرفتن

1- . سوره یوسف (12)، آیه 70.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 463، ح 17، باب 24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 208، ح 21373: «وَ فِی «الْعِلَلِ» عَنِ الْمُظَفَّرِ بْنِ جَعْفَرِبْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِیِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْإِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ،قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ: لاَ خَیْرَ فِیمَنْ لاَ تَقِیَّةَ لَهُ؛ وَ لَقَدْ قَالَ یُوسُفُ (أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْلَسارِقُونَ) وَ مَا سَرَقُوا».
3- . توریه، عبارت است از آنکه انسان در مقام پنهان کردن واقع از شنونده یا مخاطب، کلامیبگوید که مراد وی از آن، معنایی غیر از مفهوم ظاهری آن کلام باشد.

برادر یوسف (بنیامین) وجود داشت، صادر شد. البته این تقیه از آن قسم تقیه هایی نیست که بر اثر ترس از جان انجام شده باشد، بلکه قسم دیگری است که برای مصالح دیگری انجام پذیرفته؛(1) و گفتیم

که تقیه منحصر به موارد ترس از جان نیست.

همچنین معلوم است که این تقیه و امثال آن، در باب احکام وتبلیغ رسالت نیست تا این شبهه پیش بیاید که چنین تقیه ای در حق انبیا و مرسلین جایز نمی باشد.

17.در«علل الشرایع»(2) ازابی بصیر،از امام صادق علیه السلام نقل کرده

که فرمود: تقیه دین خدا است؛ گفتم: از دین خدا؟! فرمود: آری، به خدا سوگند از دین خداست. همانا یوسف علیه السلام گفت: (أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسَارِقُونَ)؛ حال آنکه به خدا سوگند چیزی سرقت نکرده بودند.(3)

1- . و ما آنرا «تقیه تدبیری» نامگذاری کردیم.
2- . علل الشرائع، ج1، ص 51.
3- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 464، ح 18، باب 24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 209، ح 21374: «وَ عَنْهُ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِمَسْعُودٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَیْرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِسَعِیدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : التَّقِیَّهُدِینُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. قُلْتُ: مِنْ دِینِ اللَّهِ؟ قَالَ: فَقَالَ: إِی وَ اللَّهِ، مِنْ دِینِ اللَّهِ؛ لَقَدْ قَالَ یُوسُفُأَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ؛ وَ اللَّهِ مَا کَانُوا سَرَقُوا شَیْئاً».

توضیحاتی که در ذیل حدیث قبل دادیم، در مورد این حدیث نیز صادق است.

18. مرحوم کلینی قدس سره ، در کتاب «کافی»(1) از ابوبصیر نقل کرده که

گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: تقیه از دین خداست (سپس همانند روایت گذشته را نقل کرده و آن گاه اضافه می کند که) و ابراهیم علیه السلام گفت: (إِنّیِ سَقیمٌ) و به خدا سوگند که مریض نبود.(2)

اینکه به این سخن ابراهیم علیه السلام تقیه گفته می شود، از این جهت است که او - به خاطر مصالح دینی ای که معلوم است - حالِ خود را پنهان ساخت و خلاف آن را اظهار کرد؛ و همان گونه که در روایات گذشته اشاره کردیم، این سخن حضرت ابراهیم علیه السلام از باب تقیه در احکام نبود، بلکه تقیه در موضوعات بود. بنابراین منافاتی با دعوت و رسالت ابراهیم علیه السلام هم ندارد، بلکه به منظور انجام رسالت ودرهم شکستن بت ها بوده است.

1- . الکافی (اسلامیه)، ج2، ص 217؛ (دار الحدیث)، ج3، ص 549.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 468، ح 4، باب 25 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 215، ح 21395: «وَ عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی، عَنْ سَمَاعَهَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ علیه السلام : التَّقِیَّهُ مِنْ دِینِ اللَّهِ. قُلْتُ: مِنْ دِینِ اللَّهِ؟ قَالَ: إِی وَ اللَّهِ، مِنْ دِینِ اللَّهِ؛ وَ لَقَدْ قَالَیُوسُفُ أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ؛ وَ اللَّهِ مَا کَانُوا سَرَقُوا شَیْئاً. وَ لَقَدْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ إِنِّی سَقِیمٌ؛وَ اللَّهِ مَا کَانَ سَقِیماً».

19. در «معانی الاخبار»(1) از سفیان بن سعید، روایت کرده که گفت: از ابا عبد الله جعفر بن محمد امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود : برتو باد به تقیه! همانا تقیه سنّت ابراهیم خلیل علیه السلام است. تا جایی که فرمود: هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله اراده سفر می نمود، با دیگران(2)

مدارا

می کرد و می فرمود: پروردگارم به من امر کرده که با مردم مدارا کنم؛ همان گونه که به برپا داشتن واجبات امر نموده است. خداوند رسول اکرم صلی الله علیه و آله را مودب به تقیه نمود وگفت: «...بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است. اما جز کسانی که دارای صبر و استقامت اند، به این مقام نمی رسند...».(3) ای سفیان، کسی که

در دین خدا تقیه را به کار گیرد، به بالاترین مراتب قرآن صعود کرده است. و عزت مومن در نگه داشتن زبانش می باشد، و هر که زبانش

1- . معانی الأخبار، ص 386.
2- . همان گونه که در متن روایت مشاهده می شود، عبارت روایت «داری بَعیرَه» می باشد کهمعنای آن این است که حضرت در سفر با شتر خود مدارا می کرد. ولی با توجه به ادامهروایت که علت این کار را حکم خدا به مدارای با مردم! اعلام می فرمایند، به احتمال قویعبارت صحیح «داری بِغَیره» بوده که در استنساخ ها تغییر کرده است؛ و ما مطابق این تعبیرترجمه کرده ایم.
3- . سوره فصلت(41)، آیات 34 و 35.

را در اختیار نداشته باشد، پشیمان می شود.(1)

این روایت دلالت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در بعضی از موضوعات - و نه در احکام و در ارشاد و تبلیغ رسالتش - به جهت مدارا با مردم و دفع کینه و دشمنی از قلوب مومنین، و تدبیر برخی امور، با به کار گیری توریه و امثال آن، تقیه می کردند.

همچنین این روایت اشاره دارد به تقیه حضرت ابراهیم علیه السلام درمورد بت ها، آنجا که فرمود: «انی سقیم»، یا آنکه فرمود: «هذا ربی»، و یا سخن ایشان که گفت: «بل فعله کبیرهم ...». و از این روایت بر می آید تقیه از سنّت های حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است. و معلوم است که این موارد داخل در معنای وسیع و عام تقیه است

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 463، ح 16، باب 24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 208، ح 21372: «وَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْقَطَّانِ، عَنِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ السُّكَّرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ،عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصادق عليه السلام يَقُولُ :عَلَيْكَ بِالتَّقِيَّهِ؛ فَإِنَّهَا سُنَّهُ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عليه السلام ؛ إِلَى أَنْ قَالَ: وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله كَانَ إِذَا أَرَادَسَفَراً، دَارَى بَعِيرَهُ؛ وَ قَالَ عليه السلام : أَمَرَنِی رَبِّی بِمُدَارَاهِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِی بِإِقَامَهِ الْفَرَائِضِ.وَلَقَدْ أَدَّبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالتَّقِيَّهِ، فَقَالَ: (ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَيْنَكَ وَبَيْنَهُعَداوَهٌ كَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِيمٌ وَ ما يُلَقَّاها إِلاَّ الَّذِينَ صَبَرُوا) الْآيَهَ؛ يَا سُفْيَانُ، مَنِ اسْتَعْمَلَ التَّقِيَّهَفِی دِينِ اللَّهِ فَقَدْ تَسَنَّمَ الذِّرْوَهَ الْعُلْيَا مِنَ الْقُرْآنِ؛ وَ إِنَّ عِزَّ الْمُؤْمِنِ فِی حِفْظِ لِسَانِهِ، وَمَنْ لَمْيَمْلِكْ لِسَانَهُ، نَدِمَ؛ الْحَدِيث».

که همان پنهان کردن امری به جهت امری مهم تر می باشد.

این گروه از روایات اجمالاً بر رجحان تقیه یا وجوب آن، در مواردی که پنهان کردن حق به سبب مصلحت های مختلفی واجب یا راجح است، دلالت دارد.

روایات گروه پنجم

گروه پنجم روایاتی است که بعضی از آیات قرآن را به تقیه تفسیر کرده است. در بعضی از این روایات آیه 28 سوره آل عمران ذکر شده که به مسئله تقیه تصریح دارد؛ مانند :

20. عیاشی، در تفسیر خود،(1) از امام باقر علیه السلام روایت کرده که

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: ایمان ندارد کسی که تقیه ندارد؛ ومی فرمود: خدا فرموده است: (إِلاَّ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً).(2)

و بعضی از این روایات از قبیل تفسیر به مصداق است

1- . تفسیر العیاشی، ج 1، ص 166.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 467، ح 31، باب 24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 212، ح 21387: «مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ الْعَيَّاشِيُّ، فِيتَفْسِيرِهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ علیه السلام قَالَ: كَانَ رَسُولُاللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: لاَ إِيمَانَ لِمَنْ لاَ تَقِيَّةَ لَهُ؛ وَ يَقُولُ: قَالَ اللَّهُ: (إِلّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً)».

ومی دانیم که تفاسیری که در روایات وارد شده، در بسیاری از موارد از این قبیل است.

21. هشام بن سالم، در مورد قول خداوند (أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِماصَبَرُوا)(1) ازامام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:به سبب

صبری که برتقیه می کنند.ودرباره قول خداوند(وَیَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَهِ السَّیِّئَهَ) فرمودند: حسنه همان تقیه، و سیئه همان فاش کردن است.(2)

در این روایت سوال شده است که مراد آیه از کسانی که دو برابر اجر می برند، چه کسانی است؟ امام فرمود: کسانی هستند که بر تقیه صبر می کنند. و آنان که بدی را با خوبی دفع می کنند، کسانی هستند که با تقیه مانع فاش شدن اسرار می شوند.

22. در روایت مرسله حریز، از امام صادق علیه السلام روایت شده که در مورد قول خداوند (وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَهُ وَ لاَ السَّیِّئَهُ)(3)

فرمودند: حسنه

1- . سوره قصص(28)، آیه 54.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 459، ح 1، باب 24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16: ص 203، ح 21356: «مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ، عَنْ عَلِیِّ بْنِإِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، وَ غَیْرِهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِیقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا)؛ قَالَ: بِمَا صَبَرُوا عَلَیالتَّقِیَّهِ. (وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَهِ السَّیِّئَهَ)؛ قَالَ: الْحَسَنَهُ التَّقِیَّهُ، وَ السَّیِّئَهُ الْإِذَاعَهُ».
3- . سوره فصلت (41)، آیه 34.

تقیه است و سیئه فاش کردن. و در مورد قول خداوند (ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَهَ)(1)

فرمودند: آنچه بهتر است، تقیه است... .(2)

23. علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام درموردآیه (یاأَیُّهَاالَّذِینَ آمَنُواصْبِرُواوَصابِرُواوَرابِطُوا...)(3)

سؤال کردم،فرمودند:برمصیبت هاشکیباباشید،ویکدیگررابه صبر برتقیه توصیه کنید،وازحدودکسانی که به آنهااقتدامی کنیدمحافظت نمایید؛ و تقوای الهی را رعایت کنید، باشد که رستگار شوید.(4)

1- . سوره مؤمنون (23)، آیه 96.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 461، ح 9، باب 24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 206، ح 21365: «وَ عَنْ عَلِیٍّ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْحَرِیزٍ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَهُ وَ لاَالسَّیِّئَهُ)؛ قَالَ: الْحَسَنَهُ التَّقِیَّهُ؛ وَ السَّیِّئَهُ الاِْذَاعَهُ. وَ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُالسَّیِّئَهَ)؛ قَالَ: الَّتِی هِیَ أَحْسَنُ التَّقِیَّهُ...».و روایت 16 همین باب نیز به همین تفسیر اشاره دارد: وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11،ص 463، ح 16، باب 24 از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 208، ح 21372.
3- . سوره آل عمران (3)، آیه 200.
4- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 462، ح 15، باب 24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 207، ح 21371: «وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنِالصَّفَّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍقَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصابِرُواوَرابِطُوا)؛ قَالَ: اصْبِرُوا عَلَی الْمَصَائِبِ، وَ صَابِرُوهُمْ عَلَی التَّقِیَّهِ، وَرَابِطُوا عَلَی مَنْتَقْتَدُونَ بِهِ؛ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ».

در این روایت هم به یکی از مصادیق آیه مزبور اشاره شده است؛ در حالی که مفاد آیه عام است.

24. عبد الله بن حبیب، از امام رضا علیه السلام در مورد قول خداوند (إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ)،(1) روایت کرده که فرمودند: از شما کسی

که تقیه اش بیشتر است (با تقواتر است).(2)

در این روایت یکی از مصادیق با تقواتر بودن، بیشتر تقیه کردن معرفی شده است.

25. حذیفه، از امام صادق علیه السلام در مورد آیه (وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَهِ)(3) روایت کرده که فرمودند: این آیه درباره تقیه است.

در بخش دیگری از روایات این طایفه، از آیاتی سخن گفته شده است که آن حضرت، تقیه را به موارد آن آیه تشبیه کرده اند :

1- . سوره حجرات (49)، آیه 13.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه) ج 11، ص 466، ح 30، باب 24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت) ج 16، ص 212، ح 21386: «وَ عَنْ أَبِیهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی، عَنْعَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِیبٍ (جندب)، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللَّهِ أَتْقاکُمْ)؛ قَالَ: أَشَدُّکُمْ تَقِیَّهً».
3- . سوره بقره (2)، آیه 195.

26. جابر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه (تَجْعَلَ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ سَدًّا فَمَا اسْطاعُوا أَنْ یَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطاعُوا لَهُ نَقْبا) (1)

فرمودند: تقیه این چنین است.(2)

مردم به ذوالقرنین گفتند: برای ما در برابر یأجوج و مأجوج سدی درست کن. او هم درست کرد و نه تنها یأجوج و مأجوج نتوانستند از آن بالا بروند، حتی نتوانستند آن را سوراخ کنند. واضح است که تفسیر سدّ به تقیه یک نوع تشبیه است؛ یعنی تقیه نیز مانع نفوذ دشمن می شود.

27.مفضل،می گوید:ازامام صادق علیه السلام درباره قول خداوند(أَجْعَلْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ رَدْماً)(3) سؤال کردم، حضرت فرمودند: تقیه همان ردم

(سدّ) است. (و در توضیح ادامه آیه که فرموده) (فَمَا اسْطاعُوا أَنْ یَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطاعُوا لَهُ نَقْباً)(4)

فرمودند: زمانی که به تقیه عمل می کنی

1- . سوره کهف (18)، آیه 94.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 467، ح 32، باب 24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 213، ح 21388: «وَ عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: (تَجْعَلَ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ سَدًّا فَمَا اسْطاعُوا أَنْ یَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطاعُوا لَهُ نَقْباً)، قَالَ :هُوَ التَّقِیَّهُ».
3- . سوره کهف (18)، آیه 95.
4- . سوره کهف (18)، آیه 97.

نمی توانند با تو نیرنگ کنند، و تقیه دژ استواری است که بین تو ودشمنان خداسدی می شودکه توان نفوذدرآن رانخواهندداشت.(1)

همانگونه که اشاره کردیم ذو القرنین به مردم گفته بود که من بین شما و بین آن قوم سدی قرار می دهم. وقتی که چنین کرد، یأجوج و مأجوج نتوانستند از آن سد بالا بروند. امام علیه السلام تقیه را به کار او تشبیه کرده و فرموده است: تقیه همانند قلعه ای محکم است که در جنگ از آن استفاده می کنند و به وسیله آن خود را از آسیب دشمن ایمن نگه می دارند.

28. مفضل، می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره قول خداوند (فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکَّاءَ)(2) سؤال کردم، آن حضرت فرمودند: هنگامی

که پرده غیبت کنار زده شود، تقیه برداشته می شود و او از دشمنان خدا انتقام می گیرد.(3)

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 467، ح 33، باب 24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 213، ح 21389: «وَ عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ: سَأَلْتُالصادق علیه السلام عَنْ قَوْلِهِ (أَجْعَلْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ رَدْماً)، قَالَ: التَّقِیَّهُ. (فَمَا اسْطاعُوا أَنْیَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطاعُوا لَهُ نَقْباً)، قَالَ: إِذَا عَمِلْتَ بِالتَّقِیَّهِ، لَمْ یَقْدِرُوا لَکَ عَلَی حِیلَهٍ؛ وَ هُوَالْحِصْنُ الْحَصِینُ؛ وَ صَارَ بَیْنَکَ وَ بَیْنَ أَعْدَاءِ اللَّهِ سَدّاً لاَ یَسْتَطِیعُونَ لَهُ نَقْباً».
2- . سوره کهف (18)، آیه 98.
3- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 467، ح 33، باب 24 از ابواب امر به معروفونهی از منکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 213، ح 21390: «قَالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ (فَإِذا جاءَوَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکّاءَ) قَالَ: رَفَعَ التَّقِیَّهَ عِنْدَ الْکَشْفِ، فَانْتَقَمَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ».

آیه فوق می فرماید: وقتی وعده الهی برسد، سدّ ذو القرنین ویران می شود. امام علیه السلام برداشته شدن تقیه را به ویرانی سدّ تشبیه کرده و در جواب فرمود: هنگامی که حضرت مهدی(عج) ظهور کند، دیگر تقیه برداشته می شود.

این بود روایات باب تقیه و ملاحظه می شود که این روایات درحدّ تواتر است، و با این وجود شکی در اصل حکم این مسئله باقی نمی ماند.

موارد وجوب تقیه

از آنچه گفتیم، معلوم شد تقیه در بسیاری موارد واجب، و در موارد دیگر جایز به معنی الاخص است. معیار همه آنها این است که آن مصلحتی که با انجام تقیه حفظ می شود، اگر حفظش واجب وضایع کردن آن حرام باشد، تقیه واجب می شود. و اگر آن مصلحت با مصلحت ترک تقیه مساوی باشد، تقیه جایز می شود (جواز به معنی الأخص). و اگر مصلحت یکی از دو طرف برتری داشته باشد، حکم تابع همان مصلحت خواهد بود.

ملاک تشخیص موارد وجوب تقیه از غیر آن، مراجعه به مذاق شرع و بررسی اهمیت بعضی از مصالح و برتری آنها نسبت به بعضی دیگر در نظر شارع می باشد؛ همان گونه که ممکن است برای کشف برخی موارد وجوب به عقل مراجعه کرد؛ مانند مواردی که حفظ جان شخص منوط به تقیه در حکمی مانند ترک مسح بر پا واکتفا به مسح بر روی کفش باشد؛ در امثال این موارد، عقل به وجوب تقیه حکم می کند.

پس روایاتی که دلالت می کند بر این که تقیه از دین است، وترک کننده تقیه عقاب خواهد شد، و ترک تقیه مانند ترک نماز است، و امثال این تعبیرات، مربوط به موارد وجوب تقیه ومصالح مهمی است که ترک آن و چشم پوشی از آن امکان ندارد.

موارد استحباب تقیه

قبلاً گفتیم که یکی از موارد تقیه مستحب، هنگام معاشرت با اهل سنت است و دلیل آن را نیز گفتیم. بسیاری از روایات باب 29 از ابواب امر به معروف و نهی از منکر، از جلد 11 وسایل،(1)

خصوصاً روایات 2 و 4 این باب، و روایت 16 از باب 24(2)

1- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج 11، ص 475؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 225.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 463، حدیث 16، باب 24 از ابواب امر به معروفونهی از منکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 208، حدیث :21372 «وَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِالْقَطَّانِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ السُّكَّرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِبْنِ عُمَارَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍالصادق عليه السلام يَقُولُ: عَلَيْكَ بِالتَّقِيَّهِ، فَإِنَّهَا سُنَّهُ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عليه السلام . إِلَى أَنْ قَالَ: وَ إِنَّ رَسُولَاللَّهِ صلى الله عليه و آله كَانَ إِذَا أَرَادَ سَفَراً دَارَى بَعِيرَهُ؛ وَ قَالَ عليه السلام : أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاهِ النَّاسِ، كَمَا أَمَرَنِيبِإِقَامَهِ الْفَرَائِضِ؛ وَ لَقَدْ أَدَّبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالتَّقِيَّهِ، فَقَالَ: (ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ * فَإِذَاالَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَداوَهٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ * وَ ما يُلَقَّاه إِلاَّ الَّذِينَ صَبَرُوا) الْآيَهَ. يَا سُفْيَانُ،مَنِ اسْتَعْمَلَ التَّقِيَّهَ فِي دِينِ اللَّهِ فَقَدْ تَسَنَّمَ الذِّرْوَهَ الْعُلْيَا مِنَ

الْقُرْآنِ؛ وَ إِنَّ عِزَّ الْمُؤْمِنِ فِيحِفْظِ لِسَانِهِ، وَ مَنْ لَمْ يَمْلِكْ لِسَانَهُ نَدِمَ. الْحَدِيثَ».

وروایات فراوانی که در ابواب جماعت و داخل شدن در جماعت(1)

آنها وارد شده، دلالت بر این معنا دارد.

علاوه بر اینها، آن روایاتی که تقیه را در قول خداوند (ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَهَ...) و یا در قول دیگر خدا (فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ)(2) (مانند روایات 1 و 9 باب 24(3)) داخل می کند

1- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج 5، ص 381؛ وسایل الشیعه (الاسلامیه)، ج 8، ص 229.
2- . سوره فصلت (41)، آیه 34 .
3- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج 11، ص 460، ح 1، باب 24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 204، ح 21357 : «وَ رَوَاهُ الْبَرْقِیُّ فِی الْمَحَاسِنِ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، مِثْلَهُ وَ زَادَ، وَ قَوْلُهُ «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَهَ» قَالَ: الَّتِی هِیَأَحْسَنُ التَّقِیَّهُ».وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج 11، ص 461، ح 9، باب 24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه(بیروت)،ج16،ص206،حدیث :21365وَعَنْ عَلِیٍّ،عَنْ أَبِیهِ،عَنْ حَمَّادٍ،عَنْ حَرِیزٍ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ لاَ تَسْتَوِی الْحَسَنَهُوَلاَ السَّیِّئَهُ» قَالَ: الْحَسَنَهُ التَّقِیَّهُ، وَالسَّیِّئَهُ الاِْذَاعَهُ. وَ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُالسَّیِّئَهَ» قَالَ: الَّتِی هِیَ أَحْسَنُ التَّقِیَّهُ، «فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ».

وامثال این تعبیرات، دلالت بر موارد رجحان و استحباب تقیه دارد؛ همچنین است سایر روایات مربوط به تقیه.

لسان این روایات بسیارمتفاوت است وهرکدام اشاره به موردی دارد. بنابراین جایز نیست برای همه آنها یک حکم واحد در نظر گرفته شود؛ مثلاً مداراتی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روایت 16 باب 24 به آن امر فرمودند و این تعبیر که در آن آمده که خداوند ایشان را با قول خود(ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَأَحْسَنُ...)به ادب تقیه مؤدب کرده اند، داخل درتقیه مستحب است.همچنین آنچه درادامه این حدیث آمده است : کسی که در دین خدا تقیه را به کار گیرد، به بالاترین مراتب قرآن صعود کرده است و عزت مومن در نگه داشتن زبانش می باشد.

موارد حرمت تقیه

ولی شیخ انصاری قدس سره می نویسد: «و اما تقیه مستحب، ظاهراً باید تنها به مواردی که بر آن نصی وارد شده اکتفا کنیم، و آن موارد عبارت اند از: ترغیب به معاشرت با اهل سنت، عیادت مریض ها وتشییع جنازه های ایشان، نماز خواندن در مساجدشان و اذان

گفتن برای آنها. و جایز نیست از این موارد تجاوز کنیم و افعال مخالف حق را که نص بر آن وارد نشده، مرتکب شویم؛ مانند بد گویی به برخی بزرگان شیعه به منظور ایجاد دوستی با آنها».(1)

ایرادی که به سخن شیخ وارد است، این است که با توجه به تعلیل ها یا شبه تعلیل هایی که در آن روایات وجود دارد و با توجه به اینکه این امور داخل در قاعده «اهم و مهم» می باشد، در این مواردی که ذکر کرده اند، خصوصیتی باقی نمی ماند که بخواهیم حکم را منحصر به آن کنیم.

موارد حرمت تقیه

اشاره

در ابتدای بحث گفتیم که تقیه آن گونه که بسیاری از بزرگان به آن اشاره کرده اند، بر اساس احکام پنج گانه تقسیم می شود که موارد وجوب، رجحان و جواز اجمالی آن را بیان کردیم. همچنین به ضابطه کشف موارد حرمت نیز اشاره نمودیم و گفتیم تمام مواردی که مصلحت ترک تقیه بزرگ تر از فعل آن باشد و شارع مقدس راضی به ترک آن موارد نباشد، و یا عقل به نحو مستقل حکم به حفظ آن کند، از موارد حرمت تقیه است.

در روایات این باب به تعدادی از این موارد اشاره شده است :

1- . رسائل فقهیه، ص 75.

1. تقیه در مورد فساد دین

دراموری که تقیه موجب فساددردین شودوارکان اسلام متزلزل شده وشعایرآن محووکفر تقویت گردد، و در هر امری که حفظ آن درنظرشارع ازحفظ جان ومال وآبرو مهم تر باشد، و نیز در اموری که جهاد و دفاع از آن به هر قیمتی که باشد، تشریع شده است؛ در تمام این موارد بی شک تقیه حرام است ولازم است آن را کنار بگذارند. ولی تشخیص این موارد غالباً برای مقلدین امکان ندارد واین کار به عهده فقها و مجتهدین است؛ چرا که نیاز به تتبع فراوان در ادله شرعی و اطلاع از مذاق شارع ومحتوای احکام او دارد.

شاهد بر این ادعا - علاوه بر اینکه از ادعاهایی است که دلیل آن همراه خودش بوده و مبنی بر قاعده عقلی واضحی است که همان قاعده ترجیح اهم بر مهم می باشد - روایات متعددی است :

1. در «کافی»،(1) از مسعده بن صدقه، از ابی عبد الله امام

صادق علیه السلام در حدیثی روایت کرده است که اگر مومنی اظهار ایمان کند، آن گاه عملی مرتکب شود که دلالت بر نقض ایمان دارد، از آنچه توصیف و اظهار کرده (ایمان) خارج می شود، و نقض کننده آن محسوب می گردد، مگر اینکه ادعا کند که آن عمل را از سر تقیه انجام داده است. با این ادعا به عمل او نگاه می شود؛ اگر عملی

1- . الکافی (اسلامیه)، ج2، ص 168؛ (دار الحدیث)، ج3، ص 430.

است که امکان تقیه در امثال آن وجود ندارد، سخن او را نمی پذیرند؛ زیرا تقیه مواضعی دارد که هر کس آن را از مواضعش زایل کند، تقیه اش پذیرفته نمی شود. و تقیه جایز، مثل این است که قوم بدکاری باشند که حکم و فعلشان بر خلاف حکم و فعل حق باشد، پس هر آنچه مومن در میان آنها از روی تقیه انجام دهد -اگرموجب فساد در دین نشود - جایز است.(1)

مفهوم سخن امام علیه السلام در ذیل تفسیر موارد تقیه که فرمود: «از چیزهایی که موجب فساد در دین نشود»، بر این نکته دلالت دارد که اگر تقیه موجب فساد در دین شود، جایز نیست.

2. مرحوم کشّی قدس سره در کتاب «رجال»(2) خود از درست بن ابی منصور روایت کرده که گفت: نزد ابی الحسن موسی علیه السلام بودم

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 469، ح 6، باب 25 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 216، ح 21397: «وَ عَنْهُ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْمَسْعَدَهَ بْنِ صَدَقَهَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی حَدِیثٍ: أَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَظْهَرَ الْإِیمَانَ ثُمَّ ظَهَرَمِنْهُ مَا یَدُلُّ عَلَی نَقْضِهِ، خَرَجَ مِمَّا وَصَفَ وَ أَظْهَرَ، وَ کَانَ لَهُ نَاقِضاً، إِلاَّ أَنْ یَدَّعِیَ أَنَّهُ إِنَّمَاعَمِلَ ذَلِکَ تَقِیَّهً؛ وَ مَعَ ذَلِکَ یُنْظَرُ فِیهِ، فَإِنْ کَانَ لَیْسَ مِمَّا یُمْکِنُ أَنْ تَکُونَ اَلتَّقِیَّهُ فِی مِثْلِهِ، لَمْیُقْبَلْ مِنْهُ ذَلِکَ، لِاَنَّ لِلتَّقِیَّهِ مَوَاضِعَ، مَنْ أَزَالَهَا عَنْ مَوَاضِعِهَا، لَمْ تَسْتَقِمْ لَهُ؛ وَتَفْسِیرُ مَا یُتَّقَیمِثْلُ أَنْ یَکُونَ قَوْمُ سَوْءٍ ظَاهِرُ حُکْمِهِمْ وَ فِعْلِهِمْ عَلَی غَیْرِ حُکْمِ الْحَقِّ وَفِعْلِهِ، فَکُلُّ شَیْءٍیَعْمَلُ الْمُؤْمِنُ بَیْنَهُمْ لِمَکَانِ التَّقِیَّهِ مِمَّا لاَ یُؤَدِّی إِلَی الْفَسَادِ فِی الدِّینِ، فَإِنَّهُ جَائِزٌ».
2- . رجال الکشی - إختیار معرفه الرجال، ص207.

وکمیت بن زید نیز نزد ایشان بود. پس آن حضرت به کمیت فرمود : تویی که گفته ای: «فالآن صرت إلی امیه و الأمور الی (لها)(1)

مصائر»

(هم اکنون به سوی امیه بازگشتم و هر امری پایانی دارد)؟! کمیت گفت: این سخن را گفته ام، ولی از ایمان خود باز نگشته ام. من دوستدار شما و بدگوی دشمنان شمایم و این سخن را از سر تقیه گفته ام. حضرت فرمودند: اگر این گونه بگویی، که تقیه در شرب خمر نیز جایز خواهد بود! (2)

1- . در بعضی از نسخه ها عبارت مصرع دوم «و الامور لها مصائر» است، و در بعضی دیگر«والامور الی مصائر» که ترجمه آن در دو صورت متفاوت خواهد شد. علاوه بر اینکه «الی » رانیز به دو صورت «الی» حرف جر، و «الیّ» اضافه شده به یای متکلم، می توان خواند. که درمتن ظاهرا مطابق نسخه دوم و قرائت دوم تبیین شده است! به هر حال ترجمه هر سهعبارت به ترتیب این گونه می شود: 1. و هر کاری پایانی دارد. 2. و هر کاری بسوی پایانی درحرکت است. 3. و پایان کارها بسوی من است.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 469، ح 7، باب 25 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 216، ح 21398: «مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْكَشِّيُّ، فِي كِتَابِالرِّجَالِ، عَنْ نَصْرِ بْنِ الصَّبَّاحِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَزِيدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِبْنِ الْفَضْلِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَمَذَانِيِّ، عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِيالْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام ، وَ عِنْدَهُ الْكُمَيْتُ بْنُ زَيْدٍ؛ فَقَالَ لِلْكُمَيْتِ: أَنْتَ الَّذِي تَقُولُ: فَالآْنَ صِرْتُإِلَى أُمَيَّةَ وَ الاُْمُورُ لَهَا مَصَايِرُ؟ قَالَ: قُلْتُ ذَاكَ، وَ اللَّهِ مَا رَجَعْتُ عَنْ إِيمَانِي، وَ إِنِّي لَكُمْلَمُوَالٍ، وَ لِعَدُوِّكُمْ لَقَالٍ، وَ لَكِنِّي قُلْتُهُ عَلَى التَّقِيَّهِ. قَالَ: أَمَا لَئِنْ قُلْتَ ذَلِكَ، إِنَّ التَّقِيَّةَ تَجُوزُ فِيشُرْبِ الْخَمْرِ».

این روایت دلالت دارد بر اینکه امام به شعر کمیت - که معنایش آن این است که «الان به سوی امیه بازگشتم و امور آن به سوی من باز می گردد»-اعتراض کرده اند؛ چرا که این سخن مدح رسایی برای آنها محسوب می شود و دلالت می کند بر اینکه کمیت پس از آنکه به موالات اهل بیت علیه السلام معروف بوده، به سوی بنی امیه بازگشته است. کمیت - که با قلب و زبانش یاور اهل بیت علیه السلام بود - پس از این اعتراض عذر آورد که این کار را از سر تقیه و برای حفظ ظواهر انجام داده است، ولی امام از این عذر قانع نشدند و فرمودند اگر باب تقیه این قدر وسیع باشد، پس در هر چیزی تقیه جایز می شود، حتی در نوشیدن شراب؛ در حالی که تقیه در نوشیدن شراب جایز نیست.

این سخن دلیل بر این است که تقیه در امثال این مدح های رسا در وصف بنی امیه ستمکار یا اظهار محبت به آنها، جایز نیست، آن هم از کسی مثل کمیت که شاعری زبردست و مشهور به محبت اهل بیت علیه السلام بود، و ممکن بود این کار او موجب تقویت پایه های کفر و گمراهی و تأیید پسمانده های احزاب زمان جاهلیت وپیروانشان گردد. پس این کار برای او جایز نیست و اگر هم جایز باشد،درشرایطی است که خطرشدیدی داشته باشد، نه در جایی که کمیت آن راگفته است.به همین علت آن حضرت به او عتاب کردند.

بر این اساس، اگر تقیه کردن با چنین شعری جایز نباشد، پس موارد مشابه آن نیز که موجب تقویت کلمه کفر و نمادهای گمراهی شود و مسیر هدایت بواسطه آن پنهان گردد و برای بسیاری از مردم حق با باطل مشتبه شود، جایز نخواهد بود، خصوصاً اگر تقیه کننده از کسانی باشد که مردم در کارهایشان به سخن و رفتار آنها استناد می کنند. پس تقیه در این موارد حرام است؛ ولی تشخیص این موارد غالباً بر عهده فقیه خواهد بود.

3. مرحوم طبرسی قدس سره در «احتجاج»(1) از امام حسن عسکری علیه السلام

روایت کرده که فرمودند: امام رضا علیه السلام به گروهی از شیعیان بی توجهی کردند و آنها را به حضور نپذیرفتند. آنها گفتند: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ، بعد از آن دوری دشوار، چرا این گونه به ما بی توجهی می کنید و ما را سبک می شمارید؟! امام فرمود: به جهت اینکه ادعا می کنید شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام هستید درحالی که در بیشتر کارهایتان مخالف آن رفتار می کنید، و در ادای بسیاری از واجبات کوتاهی می نمایید و درباره حقوق بزرگی که برادران دینی شما دارند، سستی می ورزید؛ و در جایی که تقیه واجب نیست، تقیه می کنید و آنجا که باید تقیه کنید، آن را ترک می کنید.(2)

1- . الاحتجاج، ج2، ص 441.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 470، ح 9، باب 25 از ابواب امر به معروفونهی از منکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 217، ح 21400: «أَحْمَدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍالطَّبْرِسِیُّ، فِی «الِاْحْتِجَاجِ»، عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْعَسْكَرِیِّ علیه السلام فِی حَدِیثٍ، أَنَّالرضا علیه السلام جَفَاجَمَاعَةً مِنَالشِّیعَهِ،وَحَجَبَهُمْ؛فَقَالُوا:یَاابْنَ رَسُولِاللَّهِ،مَاهَذَاالْجَفَاءُالْعَظِیمُوَالِاسْتِخْفَافُ بَعْدَ الْحِجَابِ الصَّعْبِ؟ قَالَ: لِدَعْوَاكُمْ أَنَّكُمْ شِیعَهُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ، وَ أَنْتُمْفِی أَكْثَرِ أَعْمَالِكُمْ مُخَالِفُونَ، وَ مُقَصِّرُونَ فِی كَثِیرٍ مِنَ الْفَرَائِضِ، وَ تَتَهَاوَنُونَ بِعَظِیمِ حُقُوقِإِخْوَانِكُمْ فِی اللَّهِ، وَ تَتَّقُونَ حَیْثُ لاَ تَجِبُ التَّقِیَّهُ، وَ تَتْرُكُونَ التَّقِیَّهَ حَیْثُ لاَ بُدَّ مِنَ التَّقِیَّهِ».

در این روایت اگر چه تصریح نشده که آنچه موجب فساد دین می شود از حکم تقیه مستثناست، ولی قدر متیقن از این روایت همین معناست؛ زیرا امری مهم تر از این (فساد در دین) یافت نمی شود که بتوان برای آن تقیه را ترک کرد؛ مگر اینکه بگوییم مراد آن حضرت این است که آنها در مواردی که خوفی وجود ندارد، به تقیه پای بندند و در مواردی که خوف وجود دارد، آن را ترک می کنند؛ که در این صورت، سرزنش روایت به جهت خطای آنها در تشخیص مصادیق تقیه است، نه در مستثنیات حکم تقیه.

4. مرحوم شیخ قدس سره در «تهذیب»(1) از ابوحمزه ثمالی روایت کرده

که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ... به خدا قسم اگر شما را برای یاری خود فرا بخوانیم، می گویید یاری نخواهیم کرد، ما تقیه می کنیم؛ ودر این هنگام تقیه برای شما از پدران و مادرانتان دوست

1- . تهذیب الأحکام، ج6، ص 172.

داشتنی تر خواهد بود. و اگر قائم قیام کند، نیازی به درخواست

ازشما ندارد وبر بسیاری از شما اهل نفاق حدّ خدا راجاری خواهد کرد.(1)

این روایت به وضوح دلالت دارد بر اینکه در جایی که دین در خطر باشد و امام طلب یاری از مردم کند، ترک تقیه لازم است وزمانی که قائم (عج) قیام کند، بر کسی که در این موارد تقیه ورزد، حدّ منافق جاری می کند. بنابراین تقیه در این موارد از شدیدترین ومحکم ترین محرمات می باشد.

در هر حال، شک نیست که تقیه و تمسک به آن در زمانی که ترس از نابودی اساس دین و احکام آن و محو آثار آن - که مهاجران صدر اسلام و کسانی که در پی آنها آمدند، در راه تحکیم بنیانهای آن جهاد کردند و برای رضای خدا جان ها و اموالشان را در این راه

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 483، ح 2، باب 31 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 217، ح 21446: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطُّوسِیُّ،بِإِسْنَادِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ، عَنْ یَعْقُوبَ، یَعْنِی ابْنَ یَزِیدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّبْنِ فَضَّالٍ، عَنْ شُعَیْبٍ الْعَقَرْقُوفِیِّ، عَنْ أَبِی حَمْزَةَ الثُّمَالِیِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لَمْ تَبْقَالْأَرْضُ إِلاَّ وَ فِیهَا مِنَّا عَالِمٌ یَعْرِفُ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ. قَالَ: إِنَّمَا جُعِلَتِ التَّقِیَّةُ لِیُحْقَنَ بِهَا الدَّمُ؛فَإِذَا بَلَغَتِ التَّقِیَّةُ الدَّمَ، فَلا تَقِیَّةَ؛ وَ ایْمُ اللَّهِ لَوْ دُعِیتُمْ لِتَنْصُرُونَا، لَقُلْتُمْ لاَ نَفْعَلُ إِنَّمَا نَتَّقِی،وَلَکَانَتِ التَّقِیَّةُ أَحَبَّ إِلَیْکُمْ مِنْ آبَائِکُمْ وَ أُمَّهَاتِکُمْ؛ وَ لَوْ قَدْ قَامَ الْقَائِمُ، مَا احْتَاجَ إِلَیمُسَاءَلَتِکُمْ عَنْ ذَلِکَ، وَ لاَقَامَ فِی کَثِیرٍ مِنْکُمْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ حَدَّ اللَّهِ».

فدا کردند - وجود دارد، جایز نیست. چگونه می تواند تقیه مجاز باشد در جایی که عمل به آن موجب نابودی و از بین رفتن اصل تقیه می گردد!؟ آیا این امر چیزی جز تضادی آشکار و تحکّمی ناپایدار نیست؟

2. تقیه در مورد ریختن خون دیگران

اگر تقیه به جایی برسد که باعث ریختن خونی شود، واجب است تقیه را کنار بگذاریم؛ مانند جایی که شخص کافر یا فاسقی امرمی کند که مومنی را بکشیم، و می دانیم یا گمان داریم که اگر این کار را نکنیم، خودمان را خواهد کشت. در اینجا کشتن آن شخص به بهانه تقیه و حفظ جان خود، جایز نیست؛ زیرا احترام خون مومنین مثل هم است و تقیه را قرار داده اند تا خونی ریخته نشود و جان ها حفظ شود. پس اگر تقیه به ریختن خون بینجامد، وجهی برای تشریع آن باقی نمی ماند و نقض غرض خواهد شد؛ زیرا حفظ خون یک شخص موجب نمی شود که خون دیگری هدر گردد، واز حکمت حکیم چنین حکمی بعیداست.

بسیاری از روایات باب بر این نکته تصریح دارند :

1. مرحوم کلینی قدس سره در«کافی»(1) ازمحمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام

روایت کرده که فرمودند: تقیه تنها برای حفظ خون جعل شده است. پس اگر تقیه باعث ریختن خون شود، جایز نخواهد بود.(2)

2. مرحوم شیخ قدس سره در «تهذیب»(3) از ابوحمزه ثمالی روایت کرده

که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: زمین برقرار نمی ماند، مگر آنکه در آن عالمی از ما وجود داشته باشد که حق را از باطل بشناسد. نیز فرمود: تقیه فقط به منظور حفظ خون جعل شده است. پس اگر تقیه موجب ریختن خون شود، جایز نخواهد بود... .(4)

1- . الکافی (اسلامیه)، ج2، ص 220؛ (دار الحدیث)، ج3، ص 557.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 483، ح 1، باب 31 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 234، ح 21445: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِی عَلِيٍّالْأَشْعَرِیِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ شُعَيْبٍ الْحَدَّادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ،عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّمَا جُعِلَتِ التَّقِيَّةُ لِيُحْقَنَ بِهَا الدَّمُ، فَإِذَا بَلَغَ الدَّمَ فَلَيْسَ تَقِيَّةٌ».
3- . تهذیب الأحکام، ج6، ص 172.
4- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج11، ص 483، ح 2، باب 31 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 234، ح 21446: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطُّوسِیُّ،بِإِسْنَادِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ، عَنْ يَعْقُوبَ، يَعْنِی ابْنَ يَزِيدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّبْنِ فَضَّالٍ، عَنْ شُعَيْبٍ الْعَقَرْقُوفِیِّ، عَنْ أَبِی حَمْزَةَ الثُّمَالِیِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لَمْ تَبْقَالْأَرْضُ إِلاَّ وَفِيهَا مِنَّا عَالِمٌ، يَعْرِفُ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ؛ قَالَ: إِنَّمَا جُعِلَتِ التَّقِيَّةُ لِيُحْقَنَ بِهَا الدَّمُ،فَإِذَا بَلَغَتِ التَّقِيَّةُ الدَّمَ، فَلا تَقِيَّةَ...».

3. تقیه در شرب خمر و امثال آن

درروایات مختلفی برحرمت تقیه درامورمهمی مانندشرب خمر ونبیذ،مسح برکفش،ومتعه حج حکم شده است که در اینجا برخی از این روایات را می آوریم و سپس وجه حرمت آن را بیان می کنیم :

1. در «کافی»(1) از ابی عمر اعجمی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده

است که فرمودند:... در همه چیز تقیه وجود دارد، مگر در نبیذ ومسح بر کفش.(2)

2. در «کافی»،(3) از زراره روایت کرده که گفت: به امام عرض

کردم: آیا در مسح بر کفش تقیه وجود دارد؟ فرمود: سه چیز است که در آن از هیچ کس تقیه نمی کنم: نوشیدن مسکر، مسح بر کفش، ومتعه حج. زراره گفت: ولی نفرمود که بر شما واجب است در این موارد از هیچ کس تقیه نکنید.(4)

1- . الکافی (اسلامیه)، ج2، ص 217؛ (دار الحدیث)، ج3، ص 549.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 468، ح 3، باب 25 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 215، ح 21394: «وَ عَنْهُ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ،عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِی عُمَرَ الْأَعْجَمِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی حَدِیثٍ أَنَّهُ قَالَ: لَاَدِینَ لِمَنْ لاَ تَقِیَّةَ لَهُ؛ وَ التَّقِیَّهُ فِی کُلِّ شَیْءٍ، إِلاَّ فِی النَّبِیذِ وَ الْمَسْحِ عَلَی الْخُفَّیْنِ».
3- . الکافی (اسلامیه)، ج3، ص 32؛ (دار الحدیث)، ج5، ص 101.
4- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 469، ح 5، باب 25 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 215، ح 21396: «وَ عَنْ عَلِیٍّ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْحَرِیزٍ، عَنْ زُرَارَهَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ فِی مَسْحِ الْخُفَّیْنِ تَقِیَّهٌ؟ فَقَالَ: ثَلاثَهٌ لاَ أَتَّقِی فِیهِنَّ أَحَداً :شُرْبُ الْمُسْکِرِ، وَ مَسْحُ الْخُفَّیْنِ، وَ مُتْعَهُ الْحَجِّ؛ قَالَ زُرَارَهُ: وَ لَمْ یَقُلْ الْوَاجِبُ عَلَیْکُمْ أَنْ لاَتَتَّقُوا فِیهِنَّ أَحَداً».

شاید وجه حرمت تقیه در این امور این باشد که موضوع تقیه در آنها منتفی است؛ زیرا تقیه به منظور حفظ جان در جایی که احتمال خطر و ضرر وجود دارد، وضع شده است و واضح است که این حالت تنها در مورد اعمال خاصی است که در کتاب خدا و سنت قطعی به آن تصریح نشده است؛ ولی اگر حکمی باشد که در قرآن وسنت به آن تصریح شده، همین تصریح عذر آشکاری است برای انجام دهنده آن عمل؛ هر چند مخالف سیره قوم وروش آنها در آن عمل باشد.

پس حرمت نوشیدن مسکر، خمر، نبیذ و امثال آن، از اموری است که در کتاب خدا به آن تصریح شده و اگر کسی با این حکم مخالفت کند و از سر جهل یا زور گویی معتقد به جواز نوشیدن آن باشد، جایز نیست که در برابر او تقیه کنیم؛ چرا که دلیل حرمت آن ظاهر و عذر آن واضح بوده و حجت بر آن اقامه شده است. بنابراین راهی برای تقیه و مجوزی برای آن نیست.

البته واضح است که این بیان در مورد تقیه میان مسلمانان است،

اما اگر کسی در بلاد کفر میان گروهی قرار گیرد که اگر از اسلام او مطلع شوند،اورا اذیت می کنند و آزار می دهند و خوف ضرر از آنها وجود دارد، ادله تقیه در مقابل کفار در اینجا نیز جاری خواهد بود.

همچنین است متعه حج؛ خداوند در قرآن می فرماید: (... فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَهِ إِلَی الْحَجِّ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیامُ ثَلاثَهِ أَیّامٍ فِی الْحَجِّ وَ سَبْعَهٍ إِذا رَجَعْتُمْ تِلْکَ عَشَرَهٌ کامِلَهٌ ذالِکَ لِمَنْ لَمْ یَکُنْ أَهْلُهُ حاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرامِ...)؛(1) (...هر کس با اتمام عمره، حج را آغاز کند، آنچه از قربانی برای او میسّر است (ذبح کند) و هر که نیافت، سه روز در ایام حج و هفت روز هنگامی که باز می گردید، روزه بگیرد. این، ده روز کامل است. (البته) این برای کسی است که خانواده او نزد مسجد الحرام ساکن نباشد ...). این آیه دلالت بر جواز یا وجوب تمتع دارد و در سنت نبوی هم به آن امر شده است و شیعه و سنی آن را در کتاب هایشان نقل کرده اند، حتی آنچه از عمر نقل شده که گفت: «دو متعه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله حلال بود و من آنها را حرام می کنم».(2) نیز دلالت می کند که پیامبر متعه حج را

تشریع کرده بود ودر زمان ایشان وجود داشت و همین مقدار کافی

1- . سوره بقره (2)، آیه 196.
2- . مسند احمد بن حنبل، ج 3، ص 325؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 206؛ مجمع البیان،ج 3،ص 32.

است که تقیه را در مورد آن ترک کنیم؛ زیرا بعد از امکان استناد به قرآن وسنت،دیگر ترسی وجود نخواهد داشت.

همچنین است مسئله مسح نکردن بر روی کفش و اینکه حتماً بر روی پشت پا مسح شود؛ چرا که این حکم نیز موافق ظاهر کتاب خدا بلکه صریح آن است؛ خداوند می فرماید: (... وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَیْن ...).(1) (...و سر و پاها را تا برآمدگی روی پا

مسح کنید...). واضح است که مسح بر سر و پا، با مسح بر خود آنها محقق می شود، نه مسح بر کلاه و کفش؛ و اگر کسی بر سر و پا مسح کند، به کتاب خدا عمل کرده است و در این مورد در فضای اسلامی و بین مسلمانان ترسی ندارد هر چند مخالفانی وجود داشته باشند.

از آنچه گفتیم، نتیجه گرفته می شود که نفی تقیه در این موارد از باب تخصّص و خروج موضوعی است (یعنی در این موارد اساساً جان کسی به خطر نمی افتد تا نیاز به تقیه پیدا کنیم، و موضوع تقیه منتفی است)، نه از باب تخصیص و خروج حکمی (به این معنا که در این موارد امکان دارد جان کسی به خطر بیفتد، ولی با وجود این، حکم وجوب تقیه را بر می داریم).

و این احتمال پذیرفته نیست که بگوییم این حکم از باب

1- . سوره مائده(5)، آیه 6.

تخصیص است، و منظورمان این باشد که بخاطر اهمیت زیادی که

این احکام - یعنی حکم حرمت خمر، و مشروعیت متعه حج، وعدم جواز مسح بر کفش - دارند، حتی اگر ترس این را داشته باشد که جانش به خطر بیفتد هم تقیه جایز نیست. زیرا امثال مسح بر پوست یا متعه حج، مهم تر از بقیه احکام اسلامی نیست تا بخواهیم فقط آنها را از حکم تقیه استثنا کنیم.

انصاف این است که روایات نیز ناظر به همان است که گفتیم؛یعنی در اموری که مأخذ آن از کتاب خدا و سنت قطعی پیامبر صلی الله علیه و آله مشخص است، غالباً نیاز و ضرورتی به تقیه وجود ندارد.بنابراین اگر از این غلبه چشم پوشی کنیم و موارد خاصی بیابیم که اظهار این احکام نیز - به جهت غلبه جهل یا تعصبات - ممکن نباشد و کار به خطر بر جان و مال و آبرو برسد، شک نیست که در این امور نیز تقیه جایز خواهد بود؛ مثلاً اگر حاکم جابری از اهل سنت مسح بر کفش را لازم بداند یا متعه حج را حرام اعلام کند و هر کس را که چنین اعتقادی نداشته باشد بی درنگ بکشد، آیا جایز است تقیه را ترک کنیم و به استقبال مرگ برویم؟ هرگز، گمان نمی کنم احدی چنین حکمی را بپذیرد؛ همچنین است ضرر هایی که کمتر از کشته شدن است، ولی در نظر

شارع مهم تر از رعایت این احکام در مدتی محدود است. در این موارد نیز ترک تقیه و تحمل چنین ضررهایی واجب نیست.

از آنچه گفتیم، معلوم می شود که استنباط زراره در روایت سابق که گفت: «امام علیه السلام نفرمود بر شما واجب است که در این امور تقیه نکنید، بلکه فرمود من در این امور از کسی تقیه نمی کنم» -وگویا گمان کرده این حکم از مختصات امام علیه السلام است - نیز پذیرفته نیست؛ چرا که این حکم بعد از آنکه مأخذش از کتاب وسنت معلوم شد ودانستیم تقیه در آن ضرورتی ندارد، برای همه یکسان خواهد بود. بنابراین استنباط زراره استنباط صحیحی نیست؛ هرچند او از فقهای اهل بیت علیه السلام و امنای ایشان می باشد؛ «فإنّ الجواد قد یکبو».

وآنچه مرحوم صدوق قدس سره در«خصال»(1) باسندخودش از حضرت

علی علیه السلام در حدیث اربعمأه نقل کرده که فرمود: در نوشیدن مسکر ومسح برکفش تقیه نیست،(2) سخن ما را تأیید می کند؛ زیرا ظاهر سخن حضرت این است که تقیه دراین مواردبرهیچ کس جایزنیست.

1- . الخصال، ج2، ص 614.
2- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج 1، ص 325، ح 18، باب 38 از ابواب وضو؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 1، ص 461، ح 1224: «وَفِی الخِصالِ بِإِسْنادِهِ مِنْ عَلِی علیه السلام فیحَدیثِ الأَربَعمِأَهِ قالَ: لَیس فی شُربِ المُسکرِ وَالْمَسْحِ عَلَی الخُفّینِ تَقِیَّهٌ».

همچنین است روایتی که از ابی عمر اعجمی، از امام صادق علیه السلام نقل کردیم که فرمود: تقیه در همه چیز هست، مگر در نبیذ و مسح بر کفش.(1) ظاهر این روایت نیز دلالت دارد بر اینکه این حکم برای

همه افراد است.

آنچه سخن ما را که گفتیم اگر مجبور به تقیه شویم، تقیه در این امور نیز جایز خواهد بود - هر چند موارد آن بسیار کم می باشد - تأیید می کند، روایتی است که مرحوم شیخ در «تهذیب»(2) از ابی

الورد، نقل کرده که گفت: به ابوجعفر امام باقر علیه السلام عرض کردم : ابوظبیان به من گفت که علی علیه السلام را دیده که آب را ریخت و سپس بر کفش مسح کرد. امام فرمودند: ابوظبیان دروغ می گوید. آیا این کلام علی علیه السلام را نشنیده ای که فرمود: حکم خفین در کتاب خدا آمده است. گفتم: آیا در این حکم رخصتی هم هست؟ فرمود: نه، مگر به منظور تقیه در برابر دشمن یا هنگام سرمای شدیدی که ترس از آسیب رسیدن به پاهایت را داشته باشی.(3)

1- . رجوع شود به پاورقی 2، صفحه 107.
2- . تهذیب الأحکام، ج 1، ص 362.
3- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج 1، ص 322، ح 5، باب 38 از ابواب وضو؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج 1، ص 458، ح 1211 : «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، بِإِسْنَادِهِ، عَنِالْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضَالَةَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ أَبِي الْوَرْدِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام : إِنَّ أَبَا ظَبْيَانَ حَدَّثَنِي أَنَّهُ رَأَى عَلِيّاً عليه السلام أَرَاقَ الْمَاءَ، ثُمَّ مَسَحَ عَلَىالْخُفَّيْنِ. فَقَالَ: كَذَبَ أَبُو ظَبْيَانَ؛ أَ مَا بَلَغَكَ قَوْلُ عَلِيٍّ عليه السلام فِيكُمْ: سَبَقَ الْكِتَابُ الْخُفَّيْنِ؟فَقُلْتُ: فَهَلْ فِيهِمَا رُخْصَةٌ؟ فَقَالَ: لاَ، إِلاَّ مِنْ عَدُوٍّ تَتَّقِيهِ، أَوْ ثَلْجٍ تَخَافُ عَلَى رِجْلَيْكَ».

این روایت به این معنا نیز اشاره دارد که بعد از ورود حکم مسح بر پاها در آیه ششم سوره مائده، بر هیچ کس جایز نیست که بر روی کفش مسح کند.

4. تقیه در غیر حال ضرورت

در بسیاری از روایات اهل بیت علیه السلام وارد شده که تقیه در غیر موارد ضرورت جایز نیست؛ و معلوم است که این روایات از باب استثنای از حکم و تخصیص نیست، بلکه از قبیل خروج موضوعی و استثنای منقطع یا همان تخصّص است. پس اگر ضرورتی وجود نداشته باشد، تقیه نیز وجود نخواهد داشت؛ زیرا عنوان «ترس» در موضوع تقیه لحاظ شده است.

ما در اینجا برخی از این روایات را ذکر می کنیم :

1. مرحوم کلینی قدس سره در «کافی»،(1) از زراره، از ابی جعفر امام

باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: تقیه در تمام موارد ضرورت

1- . الکافی (اسلامیه)، ج 2، ص 219؛ (دار الحدیث)، ج 3، ص 556.

جاری است، و صاحب تقیه به موارد آن داناتر است.(1)

2.مرحوم کلینی قدس سره در«کافی»(2) ازاسماعیل جعفی،ومعمربن یحیی،

ومحمدبن مسلم،وزراره،روایت کرده که همگی گفته اندازابوجعفر امام باقر علیه السلام شنیدیم که می فرمود:تقیه درتمام چیزهایی است که فرزند آدم درآن مضطرمی شود.خداآن (موارد)رابراوحلال کرده است.(3)

3. روایت دیگری در «محاسن»(4) از عمر بن یحیی، از ابو جعفر

امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:تقیه درتمام مواردضرورت جاری است.(5)

1- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج 11، ص 468، ح 1، باب 25 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 214، ح 21392: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِإِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْحَمَّادٍ، عَنْ رِبْعِيٍّ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: التَّقِيَّةُ فِی كُلِّضَرُورَةٍ، وَ صَاحِبُهَا أَعْلَمُ بِهَا حِينَ تَنْزِلُ بِهِ».
2- . الکافی (اسلامیه)، ج 2، ص 220؛ (دار الحدیث)، ج 3، ص 558.
3- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج 11، ص 468، ح 2، باب 25 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 214، ح 21393 : «عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ،عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ، وَ مَعْمَرِ بْنِ يَحْيَى بْنِ سَامٍ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ،وَزُرَارَةَ، قَالُوا: سَمِعْنَا أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ: التَّقِيَّةُ فِی كُلِّ شَیْءٍ يُضْطَرُّ إِلَيْهِ ابْنُ آدَمَ، فَقَدْأَحَلَّهُ اللَّهُ لَهُ».
4- . المحاسن، ج1، ص 259.
5- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 469، ح 8، باب 25 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 217، ح 21399: «أَحْمَدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ، فِی«الْمَحَاسِنِ»، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَحْيَى بْنِسَالِمٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: التَّقِيَّةُ فِی كُلِّ ضَرُورَةٍ».

این روایات سه گانه ای که به طرق متعددی - که تمام یا اکثر آن معتبر می باشد - نقل شده، دلالت می کند بر اینکه تقیه تمام موارد ضرورت، و همه مواردی که انسان در آنها مضطر می شود را در بر می گیرد و می توان به آن اعتماد نمود.

هر چند دلیل عقلی و صریح وجدان - که دلالت بر وجوب ترجیح اهم بر مهم دارد - و عموماتی که دلالت بر رفع امور اضطراری می کند،(1) از بعضی جهات ما را از رجوع به ادله تقیه

بی نیاز می کند، ولی به زودی خواهیم گفت که به طور کامل بی نیاز از این روایات نیستیم؛ زیرا جهاتی را در بر دارند که برای حل بعضی از معضلات راه گشاست.

اولویت اظهار کفر یا ترک تقیه

روایات ما و فتاوای فقها متفق اند بر اینکه هرگاه خطری جان انسان را تهدید کند یا ترس از چنین خطری وجود داشته باشد،

1- . مانند قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمودند: «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِی تِسْعَهُ أَشْیَاءَ.. وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَیْهِ». و قول امام صادق علیه السلام که فرمود: «مَا حَرَّمَ اللَّهُ شَیْئاً إِلاَّ وَ قَدْ أَحَلَّهُ لِمَنِ اضْطُرَّ إِلَیْهِ».

جایز است کلمه کفر را بر زبان آوریم و اعلام برائت کنیم، در حالی که قلباً ایمان خود را حفظ کرده باشیم؛ ولی اختلاف در این است که آیا در این موارد بهتر است تقیه را ترک و ضرر را تحمل کنیم، هر چه که باشد؛ یا اینکه بهتر است کاری کنیم که ضرر و خطر دفع شود؟ در ابتدای امر اخبار و فتاوا مضطرب به نظر می رسند، ولی بعد از بیان همه اخبار و فتاوا و صحبت درباره آنها خواهیم گفت که حق این است که اولویت انتخاب یکی از این دو کار بر حسب زمان و افراد و موقعیت ها متفاوت می باشد و شاید این امر تنها راه جمع بین اخبار و فتاوا باشد.

در ابتدا درباره اصل جواز اظهار کفر، سپس راجع به اینکه کدام یک از این دو کار بهتر است و آن گاه در مورد اینکه اصحاب ائمه علیه السلام - که مطیع اوامرشان بودند و آنها را با دست و زبان و قلب یاری می دادند و جان هایشان را در این راه فدا کردند و هرگز کلمه کفر و برائت را اظهار نکردند - به چه چیز تمسک می کردند، سخن خواهیم گفت.

جواز اظهار کفر

روایات زیادی بر جواز اجمالی اظهار کفر و برائت، دلالت دارد :

1. روایتی که هنگام بیان آیات دال بر جواز تقیه، در تفسیر قول

خداوند (... إِلّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالاْيمانِ...) وارد شده است.(1) در

مورد عمل عمار گفتیم که سنی و شیعه روایت کرده اند پدر و مادر عمار کلمه کفر را اظهار نکردند تا کشته شدند، و عمار اظهار کرد ونجات یافت. سپس با چشم گریان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد وگروهی از اصحاب گفتند که عمار کافر شد، ولی رسول خدا چشمان او را پاک کردند و به او فرمودند: اگر مجدداً با تو چنین کردند، تو نیز مجدداً آنچه را گفتی، بگو. پس آیه نازل شد که: (مَنْ كَفَرَ بِاللّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمانِهِ إِلّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالاْيمانِ...).(2)

2. روایتی که سنی و شیعه آن را در کتاب هایشان نقل کرده اند ودر ذیل آیات گذشت. روایتی که در مورد دو نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که مسیلمه کذاب به یکی از آن دو گفت: شهادت بده که من رسول خدایم. پس او شهادت داد و نجات پیدا کرد، ودیگری شهادت نداد و کشته شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق آن دو نفر فرمود: اما نفر اول از رخصت خدا استفاده کرد، و اما نفر دوم حق را اظهار کرد، پس گوارایش باد!(3)

هر چند در این روایت برائت از رسول الله صلی الله علیه و آله نیست، ولی

1- . سوره نحل (16)، آیه 106.
2- . رجوع شود به پاورقی 1 و 2 صفحه 58.
3- . رجوع شود به پاورقی 1 و 2 صفحه 54.

شهادت به رسالت مسیلمه، کلمه کفر است. و در غیر این مورد نیز به طریق اولی دلالت بر جواز دارد.

3. هم معنای دو روایت فوق، روایتی است که مرحوم کلینی قدس سره ، در «کافی»(1) از عبد الله بن عطا نقل کرده که گفت: به ابوجعفر امام

باقر علیه السلام عرض کردم: دو نفر از اهل کوفه را دستگیر کردند، پس به آنها گفتند که از امیرالمومنین علیه السلام برائت جویند؛ یکی از آن دو برائت جست و دیگری این کار را نکرد، اولی را که برائت جسته بود، رها کردند و دیگری را کشتند. حضرت فرمود: اما آن کس که برائت جست، مردی فقیه در دینش بود؛ و اما آن کس که برائت نجست، مردی است که به سوی بهشت شتافت.(2)

به زودی در مورد دلالت آن بر برتری ترک تقیه یا انجام آن، سخن خواهیم گفت.

1- . الکافی (اسلامیه)، ج2، ص 221؛ (دار الحدیث)، ج3، ص 559.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 476، ح 4، باب 29 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 226، ح 21425: «وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِمُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی، عَنْ زَکَرِیَّا الْمُوْمِنِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَسَدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ قَالَ: قُلْتُلِاَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام : رَجُلانِ مِنْ أَهْلِ الْکُوفَهِ أُخِذَا، فَقِیلَ لَهُمَا: ابْرَأَا مِنْ أَمِیرِ الْمُوْمِنِینَ علیه السلام ؛فَبَرِئَ وَاحِدٌ مِنْهُمَا، وَ أَبَی الاْخَرُ، فَخُلِّیَ سَبِیلُ الَّذِی بَرِئَ، وَ قُتِلَ الاْخَرُ. فَقَالَ: أَمَّا الَّذِی بَرِئَفَرَجُلٌ فَقِیهٌ فِی دِینِهِ؛ وَ أَمَّا الَّذِی لَمْ یَبْرَأْ فَرَجُلٌ تَعَجَّلَ إِلَی الْجَنَّهِ».

4. مرحوم کلینی قدس سره (1) از مسعده بن صدقه روایت کرده که گفت: به ابوعبدالله امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردم روایت می کنند که علی علیه السلام بر منبر کوفه فرمود: ای مردم، شما به زودی به ناسزاگویی بر من دعوت خواهید شد، پس مرا سب کنید (اشکالی ندارد). آن گاه به برائت جستن از من دعوت خواهید شد، پس از من برائت نجویید. امام صادق علیه السلام فرمودند: چه بسیار دروغ ها که مردم به علی علیه السلام بسته اند. سپس فرمود: علی علیه السلام فرمودند: شما به زودی به ناسزاگویی بر من دعوت خواهید شد، پس مرا دشنام دهید. سپس به برائت جستن از من دعوت خواهید شد و حال آنکه من بر دین محمد صلی الله علیه و آله هستم. و نفرمودند از من برائت نجویید. سائل به حضرت عرض کرد: آیا صلاح نمی دانید که کشته شدن را اختیار کند و برائت نجوید؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند چنین کاری بر او نیست، و چیزی جز آنچه بر عمار بن یاسر گذشت، بر او

نمی باشد، هنگامی که اهل مکه عمار را مجبور کردند در حالیکه قلبش بر ایمان استوار بود؛ و خدای عزّ و جلّ این آیه را نازل کرد : (... إِلّا مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمانِ...). آنگاه پیامبر صلی اللهِ علیه و آله به او فرمود : ای عمار، اگر مجدداً این گونه کردند، تو نیز مجدداً چنین بگو.

1- . الکافی (اسلامیه)، ج2، ص 219؛ (دار الحدیث)، ج3، ص 554.

خداوند عذر تو را نازل کرد و به تو امر فرمود که (کار خود را) تکرار کنی، اگر (آنها کارشان را) تکرار کردند.(1)

ظاهراین روایت درنگاه ابتدایی دلالت بروجوب تقیه دراین مورد نیز دارد، ولی بعد از دقت نظر معلوم می شود که تنها دلالت بر نفی حرمت می کند، خصوصاً در مورد بیزاری جستن از علی علیه السلام وامامان ازذریه او،که روایت شده این کارحرام است،اگرچه ناسزاگویی جایز باشد. و به زودی در این باره سخن خواهیم گفت، ان شاء الله.

علاوه بر این، سخن امام علیه السلام که فرمود: «و الله ما ذلک علیه»

واینکه جریان عمار را نقل فرمودند، دلیل بر آن است که آن

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 476، ح 2، باب 29 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 225، ح 21423: «وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ هَارُونَبْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : إِنَّ النَّاسَ يَرْوُونَ أَنَّ عَلِيّاً علیه السلام قَالَ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَهِ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّكُمْ سَتُدْعَوْنَ إِلَى سَبِّی، فَسُبُّونِی؛ ثُمَّ تُدْعَوْنَإِلَى الْبَرَاءَهِ مِنِّی، فَلا تَبْرَءُوا مِنِّی. فَقَالَ: مَا أَكْثَرَ مَا يَكْذِبُ النَّاسُ عَلَى عَلِيٍّ علیه السلام . ثُمَّ قَالَ :إِنَّمَا قَالَ: إِنَّكُمْ سَتُدْعَوْنَ إِلَى سَبِّی، فَسُبُّونِی؛ ثُمَّ تُدْعَوْنَ إِلَى الْبَرَاءَهِ مِنِّی، وَ إِنِّی لَعَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ (ص). وَ لَمْ يَقُلْ وَ لاَ تَبْرَءُوا مِنِّی. فَقَالَ لَهُ السَّائِلُ: أَ رَأَيْتَ إِنِ اخْتَارَ الْقَتْلَ دُونَالْبَرَاءَهِ؟ فَقَالَ: وَ اللَّهِ مَا ذَلِكَ عَلَيْهِ، وَ مَا لَهُ إِلاَّ مَا مَضَى عَلَيْهِ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ حَيْثُ أَكْرَهَهُ أَهْلُمَكَّهَ، وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ؛ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ (إِلّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّبِالْإِيمانِ). فَقَالَ لَهُ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله عِنْدَهَا: يَا عَمَّارُ، إِنْ عَادُوا فَعُدْ؛ فَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عُذْرَكَ، وَ أَمَرَكَأَنْ تَعُودَ إِنْ عَادُوا».

حضرت در پی نفی حرمت (برائت جستن) بوده اند، نه اثبات وجوب تقیه. به همین جهت، عمل پدر و مادر عمار نیز جایز بوده؛ همان گونه که از سرگذشت شان هویداست.

5.محمدبن مسعودعیاشی قدس سره درتفسیرخود(1) ازابوبکرحضرمی،

از ابوعبد الله امام صادق علیه السلام در حدیثی روایت کرده که به حضرت عرض شد: به نظر شما به پیشواز مرگ رفتن، دوست داشتنی تر است؛ یا اعلام برائت از علی علیه السلام ؟ فرمودند: استفاده از رخصت الهی نزد من دوست داشتنی تر است. آیا کلام خدای عزّ وجل را در مورد

عمار نشنیده ای که فرمود: (إِلّا مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِیمانِ)؟(2)

در آینده خواهیم گفت که دلالت این حدیث بر برتری دادن جانب رخصت، با روایات دیگر تعارض دارد، و به وجه جمع آن نیز اشاره خواهیم کرد.

6. عیاشی قدس سره (3) از عبد الله بن عجلان، از ابوعبد الله امام

1- . تفسیر العیاشی، ج2، ص272.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه) ج 11، ص 479، ح 12، باب 29 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 230، ح 21433: «مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ الْعَیَّاشِیُّ، فِیتَفْسِیرِهِ، عَنْ أَبِی بَکْرٍ الْحَضْرَمِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی حَدِیثٍ أَنَّهُ قِیلَ لَهُ: مَدُّ الرِّقَابِأَحَبُّ إِلَیْکَ أَمِ الْبَرَاءَهُ مِنْ عَلِیٍّ 7؟ فَقَالَ: الرُّخْصَهُ أَحَبُّ إِلَیَّ؛ أَ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّفِی عَمَّارٍ (إِلّا مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِیمانِ)؟.
3- . تفسیر العیاشی، ج 2، ص 272 .

صادق علیه السلام روایت کرده که گفت: از امام پرسیدم: ضحاک به کوفه آمده و احتمال دارد که ما را به اعلام برائت از علی علیه السلام فرا خواند؛ چه کنیم؟ حضرت فرمودند: برائت بجویید. گفتم: کدام یک نزد شما دوست داشتنی تر است؟ فرمود: اینکه به روش عمار بن یاسر عمل کنید، آن گاه که در مکه دستگیر شد و به او گفتند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله برائت بجو؛ و او نیز برائت جست و خداوند عز و جل او را با این آیه معذور داشت: (إِلّا مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِیمانِ).(1)

ظاهر این روایت نیز در ابتدای امر دلالت بر وجوب برائت دارد، ولی باید گفت که امر - به برائت - در اینجا در مقام توهّم حَظْر است، زیرا روایاتی داریم که ظاهر آنها از برائت منع می کند؛ بنابراین دلالت بر وجوب نخواهد داشت. این احتمال را استشهاد امام به جریان عمار تأیید می کند؛ چرا که پدر و مادر او کشته شدند و کلمه کفر را اظهار نکردند و رسول الله صلی الله علیه و آله از کارشان ایراد

1- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج 11، ص 479، ح 13، باب 29 از ابواب امر به معروف ونهیاز منکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 230، ح 21434: «وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجْلانَ، عَنْأَبی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ: اِنَّ الصَّحَّاکَ قَدْ ظَهَرَ بِالْکُوفَهِ، وَ یُوشِکُ أَنْ تُدْعَی اِلَیالْبَرَاءَهِ مِنْ عَلِی علیه السلام فَکَیْفَ نَصْنَعُ؟ قَالَ: فَابْرَأْ مِنْهُ. قُلْتُ: أَیُّهُمَا أَحَبُّ اِلَیْکَ؟ قَالَ: أَنْ تَمْضُواعَلَی مَا مَضَی عَلَیْهِ عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ، أُخِذَ بِمَکَّهَ فَقَالُوا لَهُ ابْرَأْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَبَرَأَ مِنْهُ،فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عُذْرَهُ (اِلاَّ مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِن بِالْاِیمانِ)».

نگرفت. در هر حال، این روایات تنها رخصت و جواز را ثابت می کند، نه بیش از آن را.

7. مرحوم طبرسی قدس سره در «احتجاج»(1) از امیرالمومنین علیه السلام در

جریان احتجاج آن حضرت با بعضی از اهل یونان(2) روایت کرده که

فرمود: ... تو را موظف می کنم که در دینت تقیه را به کارگیری؛ چرا که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: (لا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکافِرِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اللّهِ فِی شَیْءٍ إِلّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً). (3) این اجازه را به شما می دهم که دشمنان ما را بر ما برتری دهید، چنانچه بیم از جان چنین اقتضا کند؛ و اینکه اظهار برائت کنید، چنانچه ترس شما را به آن وادارد؛ و اینکه نماز های واجب راترک کنید، چنانچه بر اثر آفات و بیماری ها بر باقیمانده جان خودهراسانید. پس همانا برتری دادن دشمنان ما به هنگام ترس،نفعی به حال آنها ندارد و به ما ضرری نمی رساند؛ و اینکه به هنگام تقیه از ما اظهار برائت کنی، به ما ضرری نمی رساند وچیزی از ما نمی کاهد؛واینکه ساعتی با زبان خود از ما برائت

1- . الإحتجاج، ج 1، ص 239 .
2- . برخی می گویند: یونان نام دهی نزدیک بعلبک است و برخی می گویند دهی است میانهبردعه و بیلقان. (منتهی الارب و معجم البلدان).
3- . سوره آل عمران (3)، آیه 28 .

جویی در حالیکه در دل دوستدار ما هستی، به جهت اینکه جان خود را که قوام وجود تو به آن است، و مال خود را که اداره زندگی تو به آن است، وقدر و منزلتت را که نگهدارنده تو است، ودوستداران و برادران ما را از کسی که آنها را به این امر می شناسد،

حفظ کنی، برتر از آن ست که خود را به هلاکت افکنی و بر اثر آن ازعمل در دین وصلاح برادران مومنت گسسته شوی. هرگز وهرگز تقیه ای که تو را به رعایت آن امر کردم، ترک مکن که خون خود و خون برادرانت را تباه می سازی و نعمت های خود وبرادرانت را در معرض نابودی قرار می دهی و آنها را در دست دشمنان دین خدا ذلیل می کنی، وحال آنکه خدا به تو فرمان داده که آنها را عزیز بداری. پس اگر با این وصیت من مخالفت کنی،ضرر تو بر برادرانت و بر خودت از ضرر ناصبی و کافر نسبت به ما شدیدتر خواهد بود.(1)

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 478، ح 11، باب 29 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 228، ح 21432 : «أَحْمَدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبالطَّبْرِسِیُّ، فِی «الِاحْتِجَاجِ» عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فِی اَحْتِجَاجِهِ عَلَی بَعْضِ الْیُونَانِ، قَالَ :وَ آمُرُکَ أَنْ تَصُونَ دِینَکَ، وَ عِلْمَنَا الَّذِی أَوْدَعْنَاکَ، فَلاَ تُبْدِ عُلُومَنَا لِمَنْ یُقَابِلُهَا بِالْعِنَادِ.وَلاتُفْشِ سِرَّنَا إِلَی مَنْ یُشَنِّعُ عَلَیْنَا؛ وَ آمُرُکَ أَنْ تَسْتَعْمِلَ التَّقِیَّهَ فِی دِینِکَ، فَإِنَّ اللَّهَ یَقُولُ«لایَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکافِرِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اللّهِ فِیشَیْءٍ إِلّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاهً»؛ وَ قَدْ أَذِنْتُ لَکُمْ فِی تَفْضِیلِ أَعْدَائِنَا، إِنْ أَلْجَأَکَ الْخَوْفُ إِلَیْهِ؛وَفِی إِظْهَارِ الْبَرَاءَهِ، إِنْ حَمَلَکَ الْوَجَلُ عَلَیْهِ؛ وَ فِی تَرْکِ الصَّلَوَاتِ الْمَکْتُوبَاتِ، إِنْ خَشِیتَعَلَی حُشَاشَهِ نَفْسِکَ الْأَفَاتِ وَالْعَاهَاتِ؛ فَإِنَّ تَفْضِیلَکَ أَعْدَاءَنَا عِنْدَ خَوْفِکَ، لا یَنْفَعُهُمْوَلایَضُرُّنَا؛ وَ إِنَّ إِظْهَارَکَ بَرَاءَتَکَ مِنَّا عِنْدَ تَقِیَّتِکَ، لا یَقْدَحُ فِینَا وَ لا یَنْقُصُنَا؛ وَ لَئِنْ تَبْرَأُ مِنَّاسَاعَهً بِلِسَانِکَ، وَ أَنْتَ مُوَالٍ لَنَا بِجَنَانِکَ، لِتُبْقِیَ عَلَی نَفْسِکَ رُوحَهَا الَّتِی بِهَا قِوَامُهَا، وَ مَالَهَاالَّذِی بِهِ قِیَامُهَا، وَ جَاهَهَا الَّذِی بِهِ تَمَسَّکُهَا، وَ تَصُونَ مَنْ عُرِفَ بِذَلِکَ أَوْلِیَاءَنَا وَإِخْوَانَنَا، فَإِنَّذَلِکَ أَفْضَلُ مِنْ أَنْ تَتَعَرَّضَ لِلْهَلاکِ، وَتَنْقَطِعَ بِهِ عَنْ عَمَلٍ فِی الدِّینِ، وَصَلاحِ إِخْوَانِکَالْمُؤْمِنِینَ؛ وَ إِیَّاکَ ثُمَّ إِیَّاکَ أَنْ تَتْرُکَ التَّقِیَّهَ الَّتِی أَمَرْتُکَ بِهَا، فَإِنَّکَ شَائِطٌ بِدَمِکَ وَدِمَاءِإِخْوَانِکَ، مُعَرِّضٌ لِنِعْمَتِکَ وَنِعْمَتِهِمْ لِلزَّوَالِ، مُذِلٌّ لَهُمْ فِی أَیْدِی أَعْدَاءِ

دِينِ اللّهِ، وَ قَدْ أَمَرَكَاللّهُ بِإِعْزَازِهِمْ؛ فَإِنَّکَ إِنْ خَالَفْتَ وَصِيَّتِی كَانَ ضَرَرُکَ عَلَى إِخْوَانِکَ وَنَفْسِکَ، أَشَدَّ مِنْ ضَرَرِالنَّاصِبِ لَنَا الْكَافِرِ بِنَا».

به نظر می رسد این حدیث در زمانی از آن حضرت صادر شده که منطقه شامات و اطراف آن هنوز از لوث شرک و سلطه حکومت روم پاک نشده بوده؛ چراکه تقیه کردن با ترک نماز (منظور نماز در حال اختیار است، نه نماز در حال اضطرار که با ایما و اشاره هم می توان انجام داد) در میان مسلمانان معنا ندارد، بلکه قطعاً در میان کفار بوده است.

البته از ظاهر سخن آن حضرت که فرمودند: «این کار افضل از آن است که خود را در معرض هلاکت بیفکنی...»، هر چند در ابتدا به نظر می رسد بر برتری تقیه نسبت به ترک آن در امثال این موارد

دلالت دارد، ولی ادامه سخن حضرت که فرمود: «ایاک وایاک ...» واینکه فرمود: «کان ضررک علی اخوانک و نفسک اشد من ضرر الناصب لنا الکافر بنا...»، به وضوح دلالت دارد که در اینجا تقیه واجب است؛ و صیغه افعل التفضیل در اینجا برای تعیین است، مانند این آیه شریفه: (وَ أُولُوا الأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ الله)(1)

و مانند روایات یوم الشک که فرمود: «أحب من أن یضرب عنقی».(2)

1- . سوره انفال (8)، آیه 75.
2- . منظور روایتی است که امام صادق علیه السلام فرمودند که در حیره بر ابی العباس وارد شدم، بهمن گفت: ای اباعبدالله، نظرت درباره روزه امروز چیست؟ من گفتم: حکم روزه بر عهدهامام مسلمین است! اگر روزه بگیری، می گیریم؛ و اگر افطار کنی افطار می کنیم؛ پس بهغلامش دستور داد که سفره انداختند و من هم با او غذا خوردم در حالی که به خدا قسممی دانستم آنروز از روزهای ماه رمضان است. ولی اینکه یک روز را افطار کنم و بعداً قضایآن را بجا آورم بر من آسان تر از آنست که گردنم زده شود و خدا عبادت نشود.شاهد مثال اینکه، کلمه «ایسر» (و در بعضی روایات «احب») افعل التفضیل است و با اینوجود دلالت بر تعیین حکم دارد نه ترجیح آن.وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 7، ص 95، ح 5، باب57 از ابواب ما یمسک عنه الصائم؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 10، ص 132، ح :13035 «وَ عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِبْنِ زِیَادٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ رِفَاعَهَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: دَخَلْتُ عَلَیأَبِی الْعَبَّاسِ بِالْحِیرَهِ، فَقَالَ: یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، مَا تَقُولُ فِی الصِّیَامِ الْیَوْمَ؟ فَقُلْتُ: ذَاکَ إِلَیالْإِمَامِ؛ إِنْ صُمْتَ صُمْنَا، وَ إِنْ أَفْطَرْتَ أَفْطَرْنَا. فَقَالَ: یَا غُلاَمُ، عَلَیَّ بِالْمَائِدَهِ. فَأَکَلْتُ مَعَهُ،وَأَنَا أَعْلَمُ وَ اَللَّهِ أَنَّهُ یَوْمٌ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ؛ فَکَانَ إِفْطَارِی یَوْماً وَ قَضَاؤُهُ أَیْسَرَ عَلَیَّ مِنْ أَنْیُضْرَبَ عُنُقِی وَ لاَ یُعْبَدَ اللَّهُ».

بر این اساس، دلالت این روایت بر وجوب تقیه در موارد برائت، و اظهار کلمه کفر، و غیر آن دو تمام است، ولی مرسل بودن روایت آن را از حجیت ساقط می کند؛ چرا که مرحوم طبرسی آن را بدون سند از امیرالمومنین علیه السلام نقل کرده و نقل آن در تفسیر عسکری علیه السلام نیز حجیت آن را اثبات نمی کند (با وجود ایراد واضحی که راجع به تفسیر مزبور مطرح کرده اند). بر فرض که حجیت سند آن ثابت شود و با وجود دلالت واضحی که دارد، باز هم عمل به آن مشکل است؛ زیرا با روایات فراوان مستفیض یا در حد تواتر که دلالت بر جواز ترک تقیه در این موارد دارد، معارض است و ناچار باید یا حمل بر تفصیلی شود که خواهیم گفت و یا بر بعضی شرایط خاص حمل گردد.

تفاوت بین «سب» و «برائت» در مقام تقیه

در بسیاری از روایات این باب، بین «سب» و «برائت» قائل به تفصیل شده اند و تقیه در اولی را جایز دانسته و در دومی منع کرده اند. اکنون برخی از این روایات را ذکر می کنیم :

1. سید رضی قدس سره ، در «نهج البلاغه»(1) از امیر المومنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: «آگاه باشید! بعد از من مردی گشاده گلو و شکم

1- . نهج البلاغه، خطبه 57.

بزرگ، بر شما مسلط خواهد شد که هر چه بیابد می خورد، و آنچه را نمی یابد، جستجو می کند. او را بکشید! ولی هرگز نخواهید کشت. آگاه باشید! او به شما فرمان می دهد که مرا دشنام دهید و از من بیزاری جویید. اما بدگویی و ناسزا را (به هنگام اجبار دشمن) به شما اجازه می دهم، چرا که این اقدام موجب فزونی مقامات معنوی من، و باعث نجات شماست، ولی اگر خواست بیزاری بجویید، هرگز از من بیزاری مجویید؛ زیرا من بر فطرت پاک توحید تولّد یافته ام و در ایمان و اسلام و هجرت بر دیگران پیشی گرفته ام».(1)

2. مرحوم شیخ قدس سره از علی بن علی، برادر دعبل خزاعی، از امام رضا علیه السلام، از پدرش، از پدرانش، از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: به زودی دشنام دادن به من از شما خواسته می شود. پس اگر بر جان خود می ترسید، اشکالی ندارد که مرا دشنام دهید. آگاه باشید که برائت از من نیز از شما درخواست خواهد شد که در این صورت،

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 478، ح 10، باب 29 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 228، ح 21431: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الرَّضِيُّ، فِي«نَهْجِ الْبَلاغَهِ» عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: أَمَا إِنَّهُ سَيَظْهَرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ رَحْبُالْبُلْعُومِ، مُنْدَحِقُ الْبَطْنِ، يَأْكُلُ مَا يَجِدُ، وَ يَطْلُبُ مَا لاَ يَجِدُ؛ فَاقْتُلُوهُ وَ لَنْ تَقْتُلُوهُ. أَلاَ وَ إِنَّهُسَيَأْمُرُكُمْ بِسَبِّى وَ الْبَرَاءَهِ مِنِّى، فَأَمَّا السَّبُّ فَسُبُّونِى، فَإِنَّهُ لِى زَكَاهٌ وَ لَكُمْ نَجَاهٌ؛ وَ أَمَّا الْبَرَاءَهُفَلاَ تَتَبَرَّءُوا مِنِّى ؛ فَإِنِّى وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَهِ وَ سَبَقْتُ إِلَى الاِْيمَانِ وَ الْهِجْرَهِ».

چنین کاری را نکنید؛ چرا که من بر راه فطرت می باشم.(1)

در این حدیث به صراحت بین سب و برائت تفصیل قائل شده به اینکه تقیه در اولی جایز و در دومی ممنوع است.

3. مرحوم شیخ قدس سره ، در کتاب «مجالس»(2) از محمد بن میمون، از

جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش: روایت کرد که فرمود: امیر المومنین علیه السلام فرمودند: دیری نمی پاید که شما را به دشنام دادن بر من فرا می خوانند. پس اشکالی ندارد که مرا دشنام دهید. سپس شما را به برائت جستن از من فراخوانند. در این هنگام گردن ها را برای مرگ آماده کنید؛ چرا که من بر راه فطرت می باشم.(3)

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 478، ح 9، باب 29 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 228، ح 21430: «وَ عَنْ أَبِیهِ، عَنْ هِلاَلِ بْنِ مُحَمَّدٍالْحَفَّارِ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ عَلِیٍّ الدِّعْبِلِیِّ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ عَلِیٍّ، أَخِی دِعْبِلِ بْنِ عَلِیٍّ الْخُزَاعِیِّ،عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِضا علیه السلام ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ :إِنَّکُمْ سَتُعْرَضُونَ عَلَی سَبِّی، فَإِنْ خِفْتُمْ عَلَی أَنْفُسِکُمْ، فَسُبُّونِی، أَلاَ وَ إِنَّکُمْ سَتُعْرَضُونَ عَلَیالْبَرَاءَهِ مِنِّی، فَلاَ تَفْعَلُوا، فَإِنِّی عَلَی الْفِطْرَهِ».
2- . الأمالی (للشیخ الطوسی)، ص 210.
3- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 477، ح 8، باب 29 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 227، ح 21429: «الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطُّوسِیُّ، فِی«مَجَالِسِهِ»، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ الْجِعَابِیِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِمُحَمَّدِ بْنِ سَعِیدٍ، عَنْ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا بْنِ شَیْبَانَ، عَنْ بَکْرِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَیْمُونٍ،عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ جَدِّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : سَتُدْعَوْنَ إِلَیسَبِّی، فَسُبُّونِی؛ وَ تُدْعَوْنَ إِلَی الْبَرَاءَهِ مِنِّی، فَمُدُّوا الرِّقَابَ؛ فَإِنِّی عَلَی الْفِطْرَهِ».

این حدیث نیز مانند حدیث قبلی دلالت بر تفصیل دارد و ظاهر آن حرام بودن برائت است.

ولی این روایات با روایت مسعده بن صدقه،(1) معارض است،

ولی انصاف این است که می توان این روایات را مخصوص همان زمانه پرستیز و تاریک و پر فریب دانست که اظهار کلمه حق و جان دادن در این راه برای حفظ آثار نبوت - دست کم - واجب کفایی بوده است؛ چرا که دشمنان اهل بیت علیه السلام برای محو آثار وصی علیه السلام ؛ بلکه محو آثار نبی صلی الله علیه و آله - اگر می توانستند - با هم اجتماع کرده بودند. به همین جهت، به آنها اجازه داده شد که مراحل پایین منکر

- همانند دشنام دادن - را مرتکب شوند، ولی از مراحل شدید آن

- مانند اظهار برائت - نهی شدند. و اگر - خدای نکرده - ما نیز در آینده به شرایطی مانند زمان امیرالمومنین علیه السلام که می خواستند آثار حضرت را بعد از شهادتش نابود کنند گرفتار شویم، قول به وجوب جان باختن (بعد از آنکه با دشمنان مبارزه کنند و کلمه حق را گسترش دهند و باطل را نابود کنند) قولی قوی خواهد بود.

1- . رجوع شود به پاورقی 1 صفحه 120.

این روش راه جمع بین روایات این باب است که اکثر آنها دلالت بر جواز برائت و بعضی از آنها دلالت بر حرمت آن دارند. ونمی توان گفت که این روایات مورد برائت را تخصیص می زند؛ زیرا بعضی از آنها خصوص برائت یا اموری را که کمتر از برائت نیست نیز به صراحت جایز شمرده است.

کدامیک اولویت دارد

در مورد مقام دوم، یعنی اینکه کدام یک از دو طرف ترک تقیه واظهار کلمه کفر یا انجام دادن آن ترجیح دارد، می توان گفت :

آنچه از روایت حسن(1) - که از فعل دو نفر در زمان رسول

الله صلی الله علیه و آله حکایت داشت که مسیلمه کذّاب آنها را گرفته بود - ظاهر می شود، این است که ترک تقیه رجحان دارد؛ زیرا می فرماید : ترک کننده تقیه حق را آشکار کرده؛ پس گوارایش باد! ولی انجام دهنده تقیه تنها از رخصت خداوند استفاده کرده است ورجحانی ندارد.

همچنین است روایات سه گانه ای که از برائت نهی و به فدا کردن جان ها و استقبال از مرگ در این راه امر می کرد. آنها نیز دلالت بر

1- . رجوع شود به پاورقی 1 و 2 صفحه 54.

مقدم بودن ترک تقیه - در جایی که کار از دشنام گذشته و به برائت می رسد - دارند؛ و اظهار کلمات کفر نیز همین حکم را دارد.

عمل اصحاب خاص ائمه علیه السلام

به همه این موارد می توان عمل گروهی از همراهان اهل بیت علیه السلام و اصحاب خاص علی علیه السلام و دیگر ائمه طاهرین علیهم السلام، مثل «حجر بن عدی» و شش یا ده نفر دیگر از یاران علی علیه السلام که در «مرج عذراء» کشته شدند و برائت نجستند؛ یا کسانی چون «میثم تمار»، «رُشید» (1)

1- .داستان شهادت میثم ازاین قراراست که وقتی مأموران عبیدالله زیاد،میثم را به کوفهوارد کردند، عبیدالله به او گفت: به من خبر داده اند که تو به ابو تراب بسیار نزدیک بوده ای.- آری، درست گفته اند.- باید از علی تبری بجویی و با ابراز تنفر از او، او را به زشتی یاد کنی، وگرنه دست هاوپاهایت را بریده و بر دار می آویزمت. میثم در مقابل این تهدید گفت: علی علیه السلام به من خبر داده است که من را به دار می آویزی.ابن زیاد برای جبران این وضع نامطلوب که پیش آمده بود، گفت: وای بر تو! با سخنان علیدرخواهم افتاد (و بر خلاف آن پیشگویی عمل خواهم کرد).میثم گفت: چگونه؟ در حالی که این خبر را علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و او از جبرئیلوجبرئیل هم از طرف خدا بیان کرده است. به خدا سوگند! از مکانی هم که در آن به دارآویخته می شوم، به خوبی آگاهم که در کجای کوفه است، و من نخستین مسلمانی هستمکه در راه اسلام بر دهانم لجام زده خواهد شد.ابن زیاد با شنیدن این سخن، بیشتر برآشفت و گفت: به خدا قسم! دست و پایت را قطعمی کنم و زبانت را وامی گذارم تا دروغ مولایت و دروغ تو آشکار شود. و همان دم دستور دادکه دست و پایش را قطع کنند و بر دارش آویزند.میثم را به دار آویختند و او بر روی دار می گفت: هرکس می خواهد حدیث مکنونوارزشمند علی علیه السلام را بشنود، پیش از آنکه کشته شوم، بیاید. من شما را از حوادث آیندهتا پایان جهان خبر می دهم. مردم مشتاق، پیرامون او جمع می شدند. میثم از فراز منبر«دار» برای انبوه جمعیت سخن می گفت. فضایل و شایستگی های اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ودودمان علی علیه السلام را بازگو می کرد و خیانت ها و فساد های بنی امیه را فاش می ساخت.بیان

حقایق و افشاگری های میثم، در آن آخرین لحظه های حیات و از بالای دار، چنانموثر و تکان دهنده بود که به ابن زیاد خبر دادند: این شخص، شما را رسوا کرد. گفت :به دهانش لجام بزنید. به این ترتیب میثم اولین کسی بود که در راه اسلام بر دهانش لجامزده شد.پس از آن، زبان حق گوی او را که به صراحت روز و به برندگی شمشیر بود، بریدند. آن کسکه مأمور بریدن زبانش بود، به میثم گفت: هرچه می خواهی، بگو! امیر فرمان داده است کهزبانت را قطع کنم. میثم گفت: فرزند زن تبهکار، عبیدالله بن زیاد، خیال کرده است کهمی تواند من و مولایم را دروغگو معرفی کند. این است زبان من، و آن مزدور، زبان میثم رااز کامش برآورد». (بحار الأنوار (بیروت)، ج42، ص 125).

هَجَری»،(1)

«عبدالله بن عفیف ازدی»،(2)

«عبدالله بن یقطر»(3)، و«سعید

1- . شیخ طوسی، به سند معتبر، از ابوحسان عجلی روایت کرده است که گفت: اَمَه الله، دخترِرُشید هَجَری، را ملاقات کردم و به او گفتم: مرا خبر ده از آنچه از پدر بزرگوار خودشنیده ای. گفت: شنیدم که می گفت: از حبیب خود حضرت امیرالمومنین علیه السلام شنیدیم کهمی فرمود: ای رُشَید، چگونه خواهد بود صبر تو در وقتی که ولدالزنای بنی امیه تو را طلبکند و دست ها و پاها و زبان تو را ببرد؟ گفتم: یا امیرالمومنین، آخرش بهشت خواهد بود؟فرمود: بلی، و تو در دنیا و آخرت با من خواهی بود.پس دختر رُشید گفت: به خدا سوگند! دیدم که عبیدالله بن زیاد پدر مرا طلبید و به او گفت :از امیرالمومنین علیه السلام بیزاری بجوی. او قبول نکرد. ابن زیاد گفت: امام تو خبر داده است کهچگونه کشته خواهی شد؟ گفت: خلیلم امیرالمومنین علیه السلام به من خبر داده است که مرامکلف خواهی کرد که از او بیزاری بجویم. پس دست ها و پاها و زبان مرا خواهی برید.آن ملعون گفت: به خدا سوگند که امام تو را دروغگو می کنم؛ دست ها و پاهای او را ببریدوزبان او را به حال بگذارید. پس دست ها و پاهای او را بریدند و به خانه ما آوردند. من بهنزد او رفتم و گفتم: ای پدر، این درد چگونه بر تو می گذرد؟ گفت: ای دختر، احساس دردیندارم، مگر به قدر آن که کسی در میان ازدحام مردم باشد و فشاری به او برسد. پسهمسایگان و آشنایان به دیدن او آمدند و برای مصیبت او اظهار درد و اندوه می کردندومی گریستند. پدرم گفت: گریه را بگذارید و دواتی و کاغذی بیاورید تا خبر دهم شما را ازآنچه مولایم امیرالمومنین علیه السلام خبر داده است که بعد از این واقع خواهد شد.پس خبرهای آینده را می گفت و ایشان می نوشتند. چون به آن ولدالزنا خبر بردند کهرشید خبرهای آینده را به مردم می گوید و نزدیک است که فتنه برپا کند، گفت: مولای اودروغ نمی گوید، بروید و زبان او را ببرید. پس زبان آن مخزن اسرار را بریدند و در آن شب بهرحمت حق تعالی داخل شد. حضرت امیرالمومنین علیه السلام او را رُشَیْدُ الْبَلایا می نامید وعلممنایا و بلایا را به او تعلیم داده بود و بسیار بود که به مردم می رسید و می گفت تو چنینخواهی بود و چنین کشته خواهی

شد، و آنچه می گفت، واقع می شد. (امالی شیخ طوسی،ص 165، مجلس ششم، ح 276).
2- . عبدالله بن عفیف ازْدِی غامِدِی والِبی، از شیعیان علی علیه السلام بود که در جنگ جملوصفین همراه آن حضرت شرکت داشت. وی که چشم چپش را در جنگ جمل و چشمراستش را در جنگ صفین از دست داده بود، پیوسته تا شب در مسجد اعظم کوفه سرگرمنماز بود و پس از فراغت از نماز به خانه بازمی گشت. روزی ندای نماز جماعت داده شدومردم در مسجد اعظم کوفه اجتماع کردند. ابن زیاد به منبر رفت و گفت: سپاس خدای راکه حق را آشکار و امیرالمومنین، یزید، و پیروان او را یاری نمود و دروغگوی پسر دروغگو،حسین بن علی، و شیعیان او را کشت! هنگامی که عبدالله سخن ابن زیاد را شنیدبرخاست و گفت: ای پسر مرجانه! دروغگو و پسر دروغگو تو و پدرت، و آن کسی که تو راوالی کوفه کرد و پدر او، هستید. ای پسر مرجانه آیا فرزندان پیامبران را می کشید و سخنراستگویان را می گویید؟! ابن زیاد خشمگین گردید و گفت: گوینده چه کسی بود؟ عبداللهگفت: من بودم ای دشمن خدا! فرزندان پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله را که خداوند آنها را از هرگونهآلودگی پاک و منزّه گردانیده می کشی و به گمانت هنوز مسلمانی! ... ابن زیاد فرمان داد :بروید این نابینای ازدی را، که خداوند دلش را همانند چشمش کور گرداند، نزد منبیاورید. جمعی بدین منظور رفتند. چون خبر به طایفه ازد رسید جمع شدند و قبیله هاییمن به آنها پیوستند تا مانع دستگیری عبدالله شوند. چون خبر اجتماع آنها به ابن زیادرسید قبیله های مُضَر را به همراهی محمد بن اشعث به جنگ آنها فرستاد. جنگ سختیبین آنها برپا شد و گروهی از اعراب کشته شدند، تا آنکه طرفداران ابن زیاد به خانه عبداللهرسیدند. درب خانه را شکستند و وارد شدند. دختر عبدالله فریاد زد: پدر، دشمن به تونزدیک شده است، مواظب باش، عبدالله گفت: نترس، شمشیرم را بده. دختر عبداللهشمشیر را به وی داد و او به دفاع از خود پرداخت... دشمنان پیوسته با وی جنگیدند تاآنکه وی را دستگیر نموده نزد ابن زیاد بردند. چون ابن زیاد وی را دید گفت: سپاسخداوندی را که تو را خوار گردانید!عبدالله گفت: ای دشمن خدا، به چه چیز خدا مرا خوار کرد؟ به خدا سوگند! اگر چشمداشتم راه دسترسی به من بر شما تنگ می شد.ابن زیاد گفت: ای دشمن خدا درباره عثمان چه می گویی؟ عبدالله او را دشنام داد و گفت :ای غلام بنی علاج و ای پسر مرجانه! تو را با عثمان چه کار؟ خوب یا بد و اصلاح یا افسادکرده باشد، خداوند ولیّ خلق خویش است و میان آنها و عثمان به عدل و حق حکم خواهدکرد، و لیکن تو از خودت و پدرت و از یزید و پدرش از من بپرس.ابن زیاد گفت: از تو چیزی نخواهم پرسید تا آنکه تو را به کام مرگ فرو افکنم.عبدالله پس از حمد و ثنای الهی گفت: پیش از

آن که تو از مادر متولد شوی من از خداونددرخواست شهادت را به دست ملعون ترین و مغضوب ترین افراد می نمودم، ولی آن وقتکه چشمم را از دست دادم نومید گردیدم و اینک سپاس می گویم خداوندی را که پس ازنومیدی مرا به مقصودم رساند و به من نشان داد که دعای گذشته ام به اجابت رسیده است.آنگاه قصیده ای 29 بیتی را در مدح امام حسین علیه السلام و ترغیب مردم به یاری و خونخواهیآن حضرت علیه السلام و نکوهش بنی امیه با فصاحت کامل خواند. آن قصیده چنان زیبا و جالببود که ابن زیاد سراپاگوش شد، در حالی که هر بیت آن تیری بر قلبش بود. چون اشعار ویبه پایان رسید، ابن زیاد دستور داد او را گردن زدند و بدنش را در مکانی به نام «سَبْخه»، وبهنقلی در مسجد به دار آویختند. (ویکی فقه. www.wikifegh.ir).

3- . برخی نام وی را عبیدالله یقطر گفته اند. برخی نام پدر وی را یقطین و بقطر گفته اند.عبدالله فرزند یقْطُر - بَقْطُر - چون با امام حسین علیه السلام همزاد بود او را از صحابه خوانده اند.مادر وی دایه امام حسین علیه السلام بود و از وی نگهداری می کرد، از این رو وی را رضیع الحسین(همشیر حسین علیه السلام) نامیده اند. هنگامی که امام حسین علیه السلام به - منزلگاه - زباله رسید،پیش از آن که از کشته شدن مسلم بن عقیل با خبر شود عبدالله را به سوی مسلم فرستاد،ولی وی توسط حُصین بن تمیم - در قادسیه - دستگیر و نزد ابن زیاد فرستاده شد. ابن زیادفرمان داد که بالای کاخ برود و به امام حسین علیه السلام دشنام دهد وآن حضرت وپدرش رادروغگو بنامد. عبدالله آن گاه که بالای کاخ قرار گرفت گفت: من پیک امام حسین علیه السلام فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی شمایم، تا وی را بر ضد پسر مرجانه وپسر سمیه فرومایهو فرزند فرومایه که لعنت خدای بر او باد! یاری و پشتیبانی بنمایید.ابن زیاد فرمان داد او را از بالای قصر به زمین افکندند. استخوان هایش در هم شکست ولیهنوز رمقی داشت که فردی آمد و سر وی را از تن جدا کرد. وقتی به او گفته شد که چراچنین کردی؟ گفت: می خواستم وی را راحت کنم! (ویکی فقه.www.wikifegh.ir).

ص:136

بن جبیر»،(1) و گروهی که با سیدالشهدا علیه السلام کشته شدند را اضافه

1- . سعید بن جبیر بن هشام اسدی کوفی، معروف به ابومحمد و ابوعبداللّه، از خاندان هایمعروف کوفه بود. وی در زهد، تقوا، شب زنده داری، دیانت و فقاهت معروف بود و درتفسیر قرآن، شهرت به سزایی داشت؛ زیرا او را از شاگردان مدرسه تفسیری عبداللّه بنعباس دانسته اند. سعید، بیشترین روایات خود را از وی نقل کرده است. وی سال 46 ق در شهر کوفه به دنیا آمد. دوران طفولیت و جوانی را همان جا گذراند. بعدهابه مدینه رفت و جزو شاگردان امام چهارم علیه السلام گردید. در زمان حکومت حجاج دستگیرشد وپس از گفتگویی که بین او و حجاج رد و بدل شد بالاخره حجّاج دستور داد او را پایدار بردند؛ حجّاج به او گفت: تو را می کشم، حال نوع کشتن را خودت انتخاب کن! سعیدگفت: تو مختاری؛ زیرا به خدا سوگند! به هر نحوی مرا بکشی، خدا هم تو را به بدترین وضعخواهد کشت! حجّاج گفت: منظورت این است که تو را عفو کنم؟ سعید گفت: اگر عفو شدم،خدا بر من منّت نهاده است و تو تبرئه نخواهی شد. حجّاج گفت: او را با شمشیر بکشید!سعید خندید! حجّاج پرسید: برای چه خندیدی؟ سعید گفت: از جسارت تو بر خدا و حلماو نسبت به تو خندیدم! حجاج گفت: هرچه زودتر گردن او را از بدنش جدا کنید. سعید روبه قبله نمود و این آیه مبارکه را زیر لب زمزمه کرد: (وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماوَاتِوَالأَرْضَ حَنِیفاً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ)؛ (من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمان هاو زمین را آفریده؛ من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم). حجّاج گفت: او را درجهت مخالف قبله قرار دهید. وقتی صورتش را از قبله برگرداندند، این آیه را تلاوت کرد :(فَأَیْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ)؛ (و به هرسو رو کنید، خدا آنجاست). حجّاج گفت: صورتش رابر زمین بگذارید. چنین کردند. او نیز این آیه را قرائت کرد: (مِنْهَا خَلَقْنَاکُمْ وَفِیهَا نُعِیدُکُمْوَمِنْهَا نُخْرِجُکُمْ تَارَةً أُخْرَی) (شما را از آن (زمین) آفریدیم و در آن باز می گردانیم؛ وباردیگر (در قیامت) شما را از آن بیرون می آوریم). حجّاج دستور ذبح او را داد. سعید گفت :بعد از شهادتین، جانم را بگیر تا روز قیامت در حالی که دست هایت به خون من آغشتهاست، مرا ملاقات کنی. سرانجام سر سعید را از بدنش جدا کردند. در حالی که سر رویزمین آغشته به خون غلطیده بود، کلمه مبارکه «لا اله

الّا اللّه» را تکرار می کرد. سر ساکتنشد، تا اینکه حجّاج پای روی دهان غرقه به خون سعید نهاد، آنگاه سر سعید از ذکربازماند! (پایگاه اطلاع رسانی حوزه www.hawzah.net).

کرد.و شرح حال بسیاری از آنان را شیعه و سنی نقل کرده اند.

ذهبی، در شرح حال حجر، می گوید: «حجر، زیاد بن ابیه را بر روی منبر مکرراً تکذیب می کرد و حتی یک بار سنگی به سمت او پرتاب کرد. زیاد این مطلب را به معاویه گزارش داد ... آن گاه زیاد حجر را نزد معاویه فرستاد و شهودی نزد معاویه علیه او شهادت دادند؛ در حالی که بیست مرد او را همراهی می کردند. معاویه تصمیم به قتل آنها گرفت و آنها به سمت «عذراء» رفتند. گفته شده که وقتی به عذراء رسیدند، فرستاده معاویه نزد آنها آمد و به آنها پیشنهاد توبه و برائت از علی علیه السلام را داد. پس ده نفر از آنها برائت جستند و ده نفر دیگر چنین نکردند ... پس کشته شدند». (1)

مرحوم طبرسی در «اعلام الوری»(2) روایت کرده که: معاویه بر عایشه وارد شد. عایشه به او گفت: چه چیز تو را بر کشتن اهل

1- . تاریخ الاسلام، ج 4، ص 193.
2- . اعلام الوری باعلام الهدی، ج 1، ص 92.

عذراء (حجر و اصحابش) واداشت؟ معاویه گفت: ای ام المومنین، کشتن آنها را به مصلحت امت دانستم و بقایشان را موجب فساد امت. عایشه گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: به زودی در عذراء مردمانی کشته خواهند شد که خدا و اهل آسمان به خاطر آن غضب خواهند کرد.(1)

در هر حال، همه یا اکثر این افراد از شاگردان ائمه علیه السلام یا نمایندگان ایشان در میان قوم خود بودند و از اصحاب خاص اهل بیت علیه السلام محسوب می شدند. آیا می توان پذیرفت که چنین کسانی جاهل به احکام شرع و وظایف خود در برابر حوادث بودند!؟ پس اگر ترک تقیه مرجوح، یا مساوی با فعل آن بود، چگونه آن را بر غیر آن برگزیدند؟!

از بسیاری روایاتی که در شرح حال «میثم تمار» و «عمرو بن حمق خزایی» و امثال آن دو وارد شده، فهمیده می شود که امیرالمومنین علی علیه السلام خبر کشته شدن در راه خودش را به آنها داده و ایشان را ستوده بود و برای برخی از ایشان گریسته بود. تمام اینها تحریک و تشویقی برای دیگران است که همانند آنان عمل کنند که آن هم ترک تقیه است. اگر ترک تقیه راجح نبود، این نحو برخورد صحیح نمی بود.

1- . الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 130؛ البدایه و النهایه، ج 6، ص 226.

از بسیاری روایات دیگر بر می آید که سایر ائمه علیه السلام نیز ایشان را ستوده اند؛ به گونه ای که معلوم می شود عمل آنها مورد امضای قطعی ایشان بوده. مثلاً در شرح حال عمرو بن حمق خزایی، سخن امام حسین علیه السلام شاهد خوبی است که در جواب نامه معاویه کارهای بدواعمال شراورابا‌واضح ترین بیان و محکم ترین حجت نوشتند ودرحق عمرو بن حمق، و حجر بن عدی و یاران او مرقوم داشتند :

«... آیا تو قاتل حجر بن عدی برادر قبیل کنده، و نماز گزاران وعابدانی که ظلم را انکار می کردند و بدعت ها را بزرگ می انگاشتند و در راه خدا از سرزنش سرزنش کنندگان خوفی نداشتند، نیستی؟ تو آنها را از سر ظلم و دشمنی کشتی، بعد از آنکه سوگندهای محکمی خوردی و پیمان های موکدی بستی که به جهت مسئله ای که بین تو و آنها بود - به آنها آسیبی نرسانی... آیا تو قاتل عمرو بن حمق، صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله ، نیستی؟ بنده صالحی که عبادت او را فرتوت و جسمش را ضعیف کرده و رنگش به زردی گراییده بود، بعد از آنکه به او امان دادی و از پیمان های خدا و مواثیق او آن قدر به او وعده دادی که اگر به پرنده ای می دادی، از بالای کوه به سمت تو می آمد. اما او را کشتی؛ در حالی که بر پروردگارت جرئت به خرج دادی و آن پیمان را خفیف پنداشتی».(1)

1- . اختیار معرفه الرجال، ص 49.

از آنچه عایشه در حق حجر و اصحاب او، روایت کرده، ظاهر می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز برای آنها اندوهگین و خشمگین گشته و ایشان را بزرگ داشته است.

همه اینها دلیل بر رجحان کار آنها و رضایت رسول الله صلی الله علیه و آله واهل بیت علیه السلام از کار آنهاست، اگر فعل آن ها مرجوح باشد، چگونه این رضایت درست در می آید؟!

از طرف دیگر، دانستیم که ظاهر بسیاری از روایات باب، رجحان عمل به رخصت و عمل به تقیه در این موارد است؛ مثل روایت 4 باب

29(1) که کار دو نفری را که در کوفه دستگیر شده

بودند، حکایت می کرد و آن که برائت جست، مردی بود که فقیه در دینش دانسته شد، و نیز روایت 2 باب 29(2) و روایت 12 باب 29(3)

وروایت طبرسی در «احتجاج»(4) و غیر اینها که با تلاش بیشتر می توان به آنها دست یافت.

راه جمع بین احادیث این باب

انصاف این است که نزدیک ترین راه برای جمع بین این

1- . رجوع شود به پاورقی 2، صفحه 119.
2- . رجوع شود به پاورقی 1، صفحه 121.
3- . رجوع شود به پاورقی 2، صفحه 122.
4- . رجوع شود به پاورقی 1، صفحه 124.

روایات، همان تفصیل بر حسب زمان و اشخاص است که قبلاً به آن اشاره کردیم. بنابراین برای کسی که پیشوای امت و مقیاس دین به حساب می آید و مردم به او اقتدا می کنند و نزدیکی او به اهل بیت علیه السلام را می شناسند، برای چنین شخصی به پیشواز مرگ رفتن وتحمل ضررهایی که به حدّ شهات در راه خدا می رسد، گاه ترجیح دارد؛ و بلکه گاه واجب می شود، و آن زمانی است که ترک این کار موجب وارد آمدن ضرر به اساس دین و فاسد شدن حق وسستی بنیان های اسلام شود.

بنابراین در زمانی مانند زمان بنی امیه، خصوصاً دوره تاریکی که بعد از شهادت امیرالمومنین علیه السلام در زمان معاویه به وجود آمد که مشرکان و بقایای احزاب جاهلیت و شاخه های شجره خبیثه ملعونه در قرآن، می خواستند نور خدا را با دهان هاشان خاموش کنند - و یَأبی اللّه إلّا أن یتمَّ نورَه - و برای پنهان کردن برتری اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام تلاش خود را کردند تا مردم را همچون زیانکاران به عقب باز گردانند؛ در امثال این زمان ها چاره ای جز این نیست که مردانی قیام به حق کنند و تقیه را ترک نموده و آیات و بینات خدا را اظهار نمایند و مشت محکمی بر پیشانی باطل و ظلم و طغیان بکوبند. و اگر مجاهده این افراد با مال

و جانشان نبود خوف آن می رفت که از اسلام جز اسمی و از قرآن وصاحب آن که از آن جدا نمی شود، جز رسمی و یادی باقی نماند.

پس این افراد حلقه پیوند بین نسل گذشته و آینده از مهاجرین وانصار و پیروان راستین آنها بودند، و اگر مجاهده امثال حجر، میثم، عمرو بن حمق، عبد الله بن عفیف، عبد الله بن یقطر و سعید بن جبیر نبود، آثار نبوت و ائمه طاهرین از اهل بیت او : مندرس می شد؛ زیرا باطل بر سراسر حکومت اسلامی غالب شده با ظلم ودشمنی بر گرده مردم سوار شدند و بر مراکز دعوت اسلامی سیطره یافتند؛ و مردم نیز بر دین زمامداران شان هستند.

علامه انصاری قدس سره می گوید: «تقیه مکروه آن است که ترک آن وتحمل ضرر، برتر از انجام آن باشد، آن گونه که برخی در مورد اظهار کلمه کفر گفته اند که: برای کسی که مردم به او اقتدا می کنند، ترک تقیه بهتر است؛ به جهت اینکه موجب بالا بردن کلمه اسلام می گردد».(1)

این حکم به آن زمان ها اختصاصی ندارد، بلکه هر زمانی که مانند زمان بنی امیه و امثال آنها باشد، حکم آن مانند حکم همان زمان خواهد بود، بدون هیچ تفاوتی.

1- . رسائل فقهیه، ص 73.

اما در دوران های بعدی مانند دوران امام صادق، امام باقر، امام رضا: و اشباه آن که مثل زمان بنی امیه نبود، تقیه کردن بهتر بود؛ چنان که از بسیاری احادیث این باب فهمیده می شود، مگر موارد استثنایی.

پس تعارضی بین احادیث مجوز تقیه و احادیث روایت شده از امیرالمومنین علیه السلام که امر به ترک تقیه می کند، نیست؛ زیرا در دوران متصل به زمان ایشان که مردی همچون معاویه - با علامت هایی که حضرت برای او ذکر فرمودند - بر مردم تسلّط می یافت، ترک تقیه بهتر یا واجب بود، اما در مثل دوران های امام باقر و امام صادق علیهما السلام ودوران های بعد از آن، به دلیل نبود خطری از این جهت برای اسلام و مسلمین، عمل به رخصت (تقیه) بهتر بود. البته این حکم با عدم جواز تقیه برای برخی افراد - به سبب خصوصیاتی که در آن افراد وجود داشت - منافاتی ندارد.

اما در زمان ما حکم به حسب اشخاص، موقعیت ها، حالات وحوادث و مناطقی که حادث می شود، متفاوت خواهد بود؛ گاهی واجب یا مستحب است که به سنت اصحاب امیرالمومنین علیه السلام وخواص نزدیک او عمل شود و گاهی واجب یا مستحب اقتدا به اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است.

متأسفانه از بزرگان محققین کسی را نیافتم که به صورت وسیع وگسترده متعرض این مسئله شده باشد و آن چنان که حق مطلب است، آن را تبیین کرده باشد، بلکه به سرعت از آن گذشته اند؛ در حالی که اهمیت آن قابل انکار نیست.

از خداوند توفیق طلب می کنیم که آنچه را که در این زمان بر ما واجب است، ادا نماییم و پرده از روی دشواری های آن بر گیرد و ما را به راه حق هدایت کند و حق ما را از دشمنان بگیرد و ما را بر آنها پیروز گرداند و دل های مومنان را به آن شفا بخشد!

تا اینجا حکم تکلیفی تقیه را بیان کردیم. از این پس به بیان حکم وضعی تقیه - و اینکه آیا عملی که از روی تقیه انجام می شود صحیح است یا فاسد - می پردازیم.

مقام سوم: حکم وضعی تقیه

صحت و فساد اعمال تقیه ای

آیا می توان اعمالی را که از روی تقیه انجام شده، مجزی دانست و به آن اکتفا کرد یا نه؟

قبل از هر چیز باید اصل اولی در این مسئله را بیان کنیم تا به هنگام نداشتن دلیل بر یکی از دو طرف مسئله، به آن اصل رجوع کنیم.

ظاهر این است که اگر ادله جزئیت و شرطیتِ جزء یا شرطی که تقیه به آن اخلال وارد کرده، مطلق باشد، اصل اولی در اینجا فساد خواهد بود.

توضیح مطلب اینکه اگر کسی در احکام، مانند نماز دست بسته و یا وضو با مسح بر روی کفش؛ یا در موضوعات، مانند افطار کردن در یوم الشک از ترس سلطان جائری که حکم به عید بودن آن روز کرده - بدون ثابت شدن عید، یا با یقین به اینکه آن روز از ماه رمضان است - مطابق تقیه عمل کند، شک نیست که به بعضی از

اجزا یا شرایط و یا موانعی که عدم آن در آن عمل معتبر است، اخلال وارد کرده است. پس اگر مثلاً دلیل وجوب مسح بر پوست بدن، دلیل عامی باشد که هر دو حالت اختیار و اضطرار را در بر بگیرد، به نحوی که وجوب آن به حال اختیار اختصاص نداشته باشد، مقتضای چنین دلیلی، حکم به فساد این وضو (با مسح بر کفش) و بطلان نمازی که با آن خوانده می باشد.

پس مکلف هر چند از جهت اینکه به منظور تقیه وضوی واجب را ترک کرده، معذور است، ولی این معذور بودن او تکلیفی است ومانع ازفاسدشدن عمل نمی گرددولازم است که وضو را در داخل وقت اعاده یا در خارج وقت قضا کند، مگر در صورتی که دلیل خاصی دلالت بر کافی بودن این عمل کند و آن را صحیح بداند؛ به نحوی که آن دلیل، حاکم بر ادله جزئیت و شرطیت ومانعیت شود.

بنابراین، اصل اولی در تمام این اعمال فساد است، مگر اینکه خلاف آن اثبات شود.

برخی گفته اند که می توان با استفاده از «حدیث رفع» برای صحت این عمل اصل ثانوی اثبات کنیم؛ چرا که این مقام داخل در قول پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «رُفع عن أمتی ... و ما اکرهوا علیه وما اضطروا الیه». با این حدیث - بنابر اینکه بگوییم احکام وضعی را نیز در بر می گیرد - جزئیت و امثال آن برداشته می شود؛ زیرا در تمام

موارد تقیه بلا اشکال اضطرار صدق می کند، بلکه در بعضی موارد آن اکراه نیز صادق است. بنابراین در موارد تقیه، اصل بر صحت عمل خواهد بود.

ولی انصاف این است که این حرف، هم از جهت صغرا و هم کبرا ایراد دارد.

ایراد در صغری :

امّا عنوان «اکراه» در برخی موارد تقیه صدق نمی کند؛ زیرا در مورد اکراه باید تهدید و ترساندنی وجود داشته باشد که در برخی موارد تقیه وجود ندارد؛ زیرا مخفی نگه داشتن عقیده به منظور رعایت مصالحی خاص، در مفهوم تقیه اخذ شده است و این نکته با اکراه که با علم به شیء آمیخته است، همخوانی ندارد.(1)

و اما عنوان «اضطرار» مختص به موارد تقیه ای است که از سر ترس صادر شده، نه امثال تقیه تحبیبی یا تقیه تدبیری. پس

1- . البته می توان گفت که با توجه به این که عنوان اکراه در یکی از ادله قرآنی تقیه (إِلاَّ مَنْأُکْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالاِْیمَانِ) وارد شده، می توان اکراه را این گونه تصور کرد که شخصی رابه زور (نه چون مسلمان است بلکه به انگیزه های دیگری) وادار به شرب خمر کرده اند، و اوبرای اینکه اسلام خود را مخفی نگه دارد، تن به این کار می دهد. (در این فرض اکراه تحققیافته بدون علم به مورد تقیه). بلکه اساسا تهدید و ترس از مرگ بصورت کلی در موارد تقیهوجود دارد و دلیل اعتبار آنست! و مگر در مورد عمار و مسیلمه چیزی جز اکراه بوده؟! (دراینجا تقیه تحقق یافته با علم مکره به مورد تقیه). م.

این دلیل اگر هم دلیل تمامی باشد، اخص از مدعاست.(1)

اما ایراد در کبری.

تمامیت کبری متوقف بر آن است که حدیث رفع آثار وضعی را هم در بر بگیرد و مختص به رفع مواخذه نباشد. علاوه بر این، جزئیت وشرطیّت و مانعیت - همان گونه که در جای خود بیان شده - از احکام وضعی نیست، بلکه انتزاعی عقلی است که از امر به جزء وشرط و ترک مانع، استفاده شده است.

تعجب از علامه انصاری قدس سره است که در رساله خود نوشته است که «انصاف آن است که روایت مزبور ظهور در رفع مواخذه دارد»(2)

و دلالت آن بر مطلوب را نپذیرفته است، ولی در «فرائد»(3) بعد از

ذکر احتمالات سه گانه در معنای حدیث گفته اند: «رفع مواخذه اظهر است، بلکه از بعضی اخبار صحیح معلوم می شود که آنچه از امت برداشته شده، خصوص مواخذه نمی باشد»، سپس روایت معروف «محاسن»(4) در مورد اکراه بر قَسَم برای طلاق وعتاق

1- . می توانیم بگوییم که در تقیه تحبیبی نیز اضطرار صادق است و آن اینکه برای حفظوحدت امت اسلامی در شرایط آن، مضطر به رعایت حال آنها هستیم، و گرنه اگر هیچخاصیتی نداشته باشد تقیه تحبیبی معنا ندارد. م
2- . رسائل فقهیه، ص 76.
3- . فرائد الاصول، ج 1، ص 321.
4- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 16، ص 136، ح 12، باب12 از ابواب کِتاب الایمان؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 23، ص 226، ح :29436 «وَ عَنْ أَبِیهِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی، وَأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ، جَمِیعاً، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فِی الرَّجُلِ یُسْتَکْرَهُ عَلَی الْیَمِینِ،فَیَحْلِفُ بِالطَّلاَقِ وَ الْعَتَاقِ وَ صَدَقَهِ مَا یَمْلِکُ؛ أَ یَلْزَمُهُ ذَلِکَ؟ فَقَالَ: لاَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله :وُضِعَ عَنْ أُمَّتِی مَا أُکْرِهُوا عَلَیْهِ وَ مَا لَمْ یُطِیقُوا وَ مَا أَخْطَئُوا».

وصدقه مایملک را ذکر کرده و آن را شاهدی دانسته بر عدم اختصاص حدیث رفع به خصوص رفع مواخذه؛ مگر اینکه بگوییم در این رساله از عقیده خود برگشته اند.

ولی ما در جای خود در اصل برائت(1) گفتیم که رفع در اینجا در

مقابل وضع است، و این وضع به معنای وضع فعل بر گردن مکلف است. گویا انجام دادن واجب و ترک حرام در عالم اعتبار بر مکلف وضع شده است و برای او سنگین است. پس آنچه وضع شده، خود افعال و تروک است، نه تکلیف وجوب و حرمت؛ بلکه تکلیف خود وضع است، نه موضوع؛ و اما موضوع علیه، خود مکلف است (تدبر جیداً).(2)

1- . أنوار الأصول، ج 3، ص :29 «... فإذا کان متعلّق الوضع هو الفعل فلیکن متعلّق الرفع أیضاًکذلک...».
2- . توضیح اینکه: آیا در مسئله وضع، این گونه است که وجوب را وضع می کنند برای نماز(موضوع علیه)؟ یا اینکه نماز را وضع می کنند بر گردن مکلف (موضوع علیه)؟ و خود اینوضع، ایجاد تکلیف است، نه نماز که موضوع تکلیف است. به عبارت دیگر، نماز را بر گردنمکلف وضع کرد، یعنی واجب کرد. و نماز را از عهده مکلف برداشت، یعنی وجوب رابرداشت. به نظر ما وضع به معنای دوم صحیح است؛ بنابراین وقتی می گوییم تکلیف رارفع کرد به این معنی نیست که وجوب را از روی نماز برداشت، بلکه به این معنا است کهنماز را از دوش مکلف برداشت؛ و بدیهی است که بدنبال آن وجوبی هم در کار نخواهد بود.

بنابراین متعلق رفع نیز افعال خارجی است که در عالم اعتبار سنگینی دارد؛ پس رفع کنایه از نفی تکالیف است؛ همان گونه که وضع کنایه از تکلیف است.

نتیجه اینکه نایب فاعل در «رُفع» یا «وُضع عنه» (نه «وُضع علیه» که به معنای تکلیف است) خود افعال است، و رفع آن کنایه از عدم تکلیف به آن است. بر این اساس می توان گفت: اگر به منظور تقیه مضطر به ترک مسح بر پوست شود، خود مسح بر پوست از گردن مکلف برداشته می شود، بنابراین دیگر مأمورٌ به نخواهد بود. در نتیجه خود اجزا و شرایط و ترک موانع، داخل در حدیث رفع می باشند، که به هنگام اضطرار مکلف بر ترک آنها، از عهده او رفع می شود. پس اشکالی ندارد که خود حدیث آنها را شامل شود. حدیث «محاسن» نیز موید همین معناست. و تمام کلام را به محل خود وامی گذاریم. ولی باید توجه داشت که دلالت حدیث رفع بر آنچه گفتیم، اگر تمام باشد، تنها موارد اضطرار از تقیه را در بر می گیرد، نه همه اقسام تقیه را.

خلاصه آنچه گفتیم، این است که شمول حدیث رفع بر همه موارد مسئله مشکل است.

این بود تمام آنچه در مورد تأسیس اصل در این مسئله گفتیم ونتیجه آنکه اصل اولی فساد است، مگر اینکه حدیث رفع یا دلیل خاصی از عمومات تقیه و غیر آن دلالت بر صحت کند.

آیا عموم یا اطلاقی که دلالت بر اِجزا کند، وجود دارد؟

در این سخن بحثی نیست که اگر شارع مقدس امر کند که عبادتی را بر وفق تقیه انجام دهند، مجزی خواهد بود؛ مثلاً بگوید به هنگام تقیه بر روی کفش مسح کن، یا دست بسته نماز بخوان، وامثال آن. در حقیقت این کار مانند مأمورٌ به امر اضطراری است؛ همانند نماز با تیمم. در جای خود(1) بیان شده که اوامر اضطراری

دلالت بر اِجزا می کند بدون اشکال، و اعاده آن واجب نمی باشد.

ولی در اینکه تقیه در قسمتی از وقت باشد یا در تمام وقت، همانند آن است که بگوییم اضطرار (مثل نبودن آب) در قسمتی از وقت است یا تمام وقت. پس اگر دلیل مطلقی داشته باشیم که دلالت کند بر اینکه اگر مضطر شد، عمل به تقیه جایز است، هر چند این اضطرار در بعض وقت باشد، آن عمل مجزی است؛ و چنانچه سبب تقیه در وقت از بین برود، اعاده واجب نخواهد بود.

1- . انوار الاصول، ج 1، ص 320.

اما اگر چنین دلیل عام یا مطلقی نداشته باشیم، اکتفا به این عمل جایز نخواهد بود، بلکه باید عذر مزبور در برگیرنده تمام وقت باشد. همان گونه که در تیمم و سایر بدل های اضطراری همین گونه حکم می کنند. و مسئله جواز و عدم جواز اقدام به عمل در اول وقت - زمانی که در اول وقت عذر دارد و امیدوار است در آخر وقت این عذر برطرف شود - نیز مبتنی بر همین مطلب است.

تمام آنچه گفتیم، مربوط به موردی است که دلیل بر جواز عمل به تقیه، بر عنوان عام «عبادت» یا در خصوص عبادت معینی مثل «نماز» وارد شده باشد. پس این دلیل در هر حال اخص - یا همانند اخص - از ادله آن عبادت خواهد بود.

اما اگر امر به تقیه نه بر عنوان «عبادت»، بلکه بر عنوان عام دیگری وارد شده باشد مانند این سخن که «التقیه فی کل ما یضطر الیه الإنسان»، چنین امری دلالت بر اِجزا ندارد و تحت ادله اوامر اضطراری داخل نمی شود، و نهایت چیزی که از آن استفاده می شود این است که عمل بر طبق تقیه جایز است؛ هر چند موجب ارتکاب عملی شود که بالذات حرام است. پس همانند دلیلی می شود که می گوید «هرآنچه خداوند حرام کرده، برای کسی که مضطر باشد، حلال کرده است».(1) این دلیل تنها بر حکم تکلیفی، و جواز عمل به

1- . «وَ لَیْسَ شَیْءٌ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ وَ قَدْ أَحَلَّهُ لِمَنِ اضْطُرَّ إِلَیْهِ».

هنگام ضرورت دلالت دارد و هیچ دلالتی بر حکم وضعی از جهت صحت و فساد ندارد.

شیخ انصاری قدس سره در اینجا سخنی دارد که خالی از نظر نیست. ایشان در رساله ای که در این زمینه نوشته، آورده است :

لازم است ادله اَجزا و شرایطی که به منظور تقیه نمی توان به آنها عمل کرد، ملاحظه شود. اگر آن ادله به طور مطلق اقتضای جزء بودن یا شرط بودن را دارد (یعنی هم در حال اختیار و هم در حال اضطرار)، لازمه اش این است که وقتی نتوان جزء یا شرط را محقق کرد، حکم به سقوط امر از مکلف کنیم؛ هر چند این عدم توانایی بر ایجاد جزء یا شرط در تمام وقت ادامه داشته باشد؛ مانندااینکه در تمام وقت نتواند نماز به جا آورد، مگر با وضوی بانبیذ. تا آنجا که می فرماید: پس چنین شخصی مانند فاقد الطهورین می باشد.

اما اگر اقتضای جزء بودن یا شرط بودن در آن ادله، مشروط به توانایی است (یعنی اگر مثلاً در حال اضطرار نتواند آن جزء یا شرط را محقق کند، جزئیت و شرطیت آن ساقط می شود)، جزو مسئله صاحبان عذر می شود، در اینکه اگر عذر تمام وقت را در بر بگیرد، اصل امر ساقط نمی شود؛ و اگر در جزء وقت باشد، داخل در مسئله جواز و عدم جواز «بدار» (اقدام به انجام عمل در

اول وقت) می باشد. (این بود خلاصه کلام شیخ)(1)

حق این است که بگوییم: در اینجا باید ادله جواز تقیه را ملاحظه کنیم، پس اگر ناظر به عبادات باشد، حاکم بر ادله عبادات خواهد بود و نسبت بین آن دو را ملاحظه نمی کنند؛ و مانند اوامر اضطراری است که در اجزا و شرایط عبادت وارد شده است.

اما اگر این گونه نباشد، بلکه دلالت بر جواز تقیه بطور مطلق داشته باشد، پس دلالتی بر اِجزا ندارد. بله، اگر در ادله اَجزا وشرایط، قصوری باشد مثل اینکه آن ادله مختص به حال اختیار باشد، عمل مجزی خواهد بود؛ چرا که در این هنگام جزء و شرط ساقط می شود. اما اگر مطلق باشد، کما اینکه غالباً این گونه است، اِجزاء وجهی نخواهد داشت.

پس تبیین این مطلب باز می گردد به اختلافات ادله تقیه وملاحظه حال آنها و اینکه کدام یک از این دو قسم است؛ وهمچنین بر می گردد به ملاحظه ادله خاص که در این باب وارد شده و ملاحظه حدود و خصوصیات آنها. پس می گوییم:

روایات دلالت کننده بر اِجزا

1. مرحوم کلینی قدس سره در «کافی» از ابی عمر اعجمی، از امام

1- . رسائل فقهیه، ص 78.

صادق علیه السلام در حدیثی روایت کرده است که: تقیه در همه چیز هست، مگر در نبیذ و مسح بر کفش.(1)

این حدیث دلیل عامی است که - به قرینه استثنای مسح بر کفش - عبادات را نیز در برمی گیرد؛ زیرا چیزی را خارج کرده که اگر استثناء نکرده بود، داخل در عموم حکم بود. پس شاهد بر این است که عام به عموم خود ناظر بر اعمال عبادی که از روی تقیه صادر می شود نیز می باشد. ولی سند حدیث ضعیف است؛ چرا که «ابی عمر اعجمی» مجهول است و اسم او شناخته شده نیست وگویا در غیر از این باب از او هیچ روایتی نقل نشده است.

2. در «کافی» با سند صحیح، از زراره روایت کرده که گفت: با حضرت در باره مسح بر کفش از روی تقیه صحبت کردم. حضرت فرمودند: سه چیز است که در آن از احدی تقیه نمی کنم: نوشیدن مسکر، مسح بر کفش، و متعه حج.(2)

مفهوم این حدیث این است که در غیر این سه مورد، در عبادات نیزتقیه جایزاست؛وازآنجاکه دومورد آن از عبادات است، دلالت می کند بر اینکه تقیه در غیر آن به طور مطلق - حتی در عبادات - جریان دارد؛ پس ناظر به عبادات نیز می باشد. بنابراین مقصود

1- . مراجعه شود به پاورقی 1 و 2 صفحه 107.
2- . مراجعه شود به پاورقی 3 و 4 صفحه 107.

ثابت می شود که همان به دست آوردن عمومی است که بر امر به تقیه حتی در عبادات دلالت داشته باشد، تا از آن اِجزا کشف شود.

در باب تقیه حرام، معنای استثنای این سه مورد را گفتیم و گفتیم که معنای استنباط زراره از اختصاص این سه مورد به امام علیه السلام چیست و اینکه این استنباط صحیح نبوده و با احادیث دیگر مخالف است. به آنجا مراجعه فرمایید.(1)

3.در«خصال»باسندخودش،ازعلی علیه السلام درحدیث اربعمأه آمده که حضرت فرمودند:درنوشیدن مسکرومسح برکفش تقیه نیست.(2)

دلالت این حدیث از نظر مفهوم و غیر آن مانند حدیث سابق است.

4. صاحب «وسائل»، در ابواب اقسام حج، از درست واسطی، از محمد بن فضل هاشمی روایت کرده که گفت: با برادرانم بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم و عرض کردیم که ما قصد حج داریم وبعضی از ما صروره ایم. (3) حضرت فرمودند: حج تمتع به جا آور.

1- . مراجعه شود به صفحه 112.
2- . مراجعه شود به پاورقی 1 و 2، صفحه 112.
3- . صروره، در لغت در اصل به معنای (من اصر علی ترک نکاح النساء) است؛ و می گویند «ه»در صروره به معنای تاکید است (مانند علامه)، و علامت تانیث نیست. در مورد حج همکسی که هنوز آن را بجا نیاورده است و عمل حج را ترک کرده است صروره نامیده می شود.

سپس فرمود: ما در مورد تمتع به عمره برای حج، و اجتناب از مسکر، و مسح بر کفش، از احدی تقیه نمی کنیم. معنای آن این است که بر کفش مسح نمی کنیم.(1)

این روایات نیز دلالت یا اشعار بر جواز تقیه در غیر این سه مورد دارد.

5. صاحب «وسائل»، از سماعه روایت کرده که گفت: درباره مردی سوال کردم که مشغول نماز بوده و امام (جماعت) وارد شده؛ در حالی که این شخص یک رکعت از نماز واجب را خوانده. حضرت فرمودند: اگر آن امام، امام عادل است، یک رکعت دیگر بخواند و نماز را تمام کند و آن را نماز مستحبی قرار دهد و داخل در نماز امام شود و ادامه دهد. اما اگر امام عادل نیست، همان نماز خود را ادامه دهد و رکعت دیگر را بخواند و به قدر گفتن «أشهد أن

لا إله إلّا الله وحده لا شریک له، و أشهد أن محمداً عبده و رسوله» بنشیند، سپس نمازش را به قدری که توان دارد، با امام به پایان

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 8، ص 173، ح 5، باب 3 از ابواب اقسام حج؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 11، ص 241، ح 14686: «وَ عَنْهُ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْدُرُسْتَ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فَضْلٍ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ إِخْوَتِي عَلَى أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام ، فَقُلْنَا لَهُ: إِنَّا نُرِيدُ الْحَجَّ، وَ بَعْضُنَا صَرُورَةٌ؛ فَقَالَ: عَلَيْكَ بِالتَّمَتُّعِ. ثُمَّ قَالَ: إِنَّا لاَ نَتَّقِيأَحَداً بِالتَّمَتُّعِ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، وَ اجْتِنَابِ الْمُسْكِرِ، وَ الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ. مَعْنَاهُ أَنَّالاَنَمْسَحُ».

برساند؛ چرا که تقیه واسع است، و چیزی از تقیه نیست مگر آنکه صاحبش بر انجام آن مأجور خواهد بود، ان شاء الله.(1)

این روایت از نظر دلالت بر جواز تقیه در عبادات و اکتفا به آن

- همان گونه که در اوامر اضطراری مثل تیمم و امثال آن آمده - از قوی ترین روایات است. از این سه روایت می توان حکم خصوص عبادات را استفاده کرد.

اما روایاتی که دلالت بر عنوان عامی دارد و عبادات نیز تحت آن - بواسطه عموم و اطلاق - داخل است، فراوان است؛ از جمله :

6. در «کافی» از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند : تقیه در تمام ضرورت هاست، و صاحب آن به آن داناتر است، هنگامی که در آن قرار می گیرد.(2)

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 5، ص 458، ح 2، باب 56 از ابواب صلاه الجماعه؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 8، ص 405، ح 11027: «وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِمُحَمَّدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ كَانَ يُصَلِّي، فَخَرَجَ الْإِمَامُ وَقَدْ صَلَّى الرَّجُلُ رَكْعَةً مِنْ صَلَاةٍ فَرِيضَةٍ؛ قَالَ: إِنْ كَانَ إِمَاماً عَدْلًا، فَلْيُصَلِّ أُخْرَى، وَيَنْصَرِفُ،وَ يَجْعَلُهُمَا تَطَوُّعاً، وَ لْيَدْخُلْ مَعَ الْإِمَامِ فِي صَلَاتِهِ كَمَا هُوَ؛ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ إِمَامَ عَدْلٍ، فَلْيَبْنِعَلَى صَلَاتِهِ كَمَا هُوَ وَ يُصَلِّي رَكْعَةً أُخْرَى وَ يَجْلِسُ قَدْرَ مَا يَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ لَاإِلَهَ إِلَّا اللَّهُوَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ صلى الله عليه و آله ؛ ثُمَّ لْيُتِمَّ صَلَاتَهُ مَعَهُ عَلَى مَااسْتَطَاعَ؛ فَإِنَّ التَّقِيَّةَ وَاسِعَهٌ، وَ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ التَّقِيَّهِ إِلَّا وَ صَاحِبُهَا مَأْجُورٌ عَلَيْهَا، إِنْ شَاءَاللَّهُ».
2- . مراجعه شود به پاورقی 1، صفحه 114 و 115.

7. در «کافی» از زراره، و محمد بن مسلم، و غیر این دو روایت کرده که گفتند: از امام باقر علیه السلام شنیدیم که می فرمود: تقیه در همه چیزهایی است که فرزند آدم به آن مضطر می شود؛ پس خدا آن را برای او حلال گردانیده.(1)

8.در«محاسن»ازعمربن یحیی بن سالم (یا معمر بن یحیی)، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:تقیه درتمام مواردضرورت است.(2)

9. مسعده بن صدقه، در حدیثی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هر آنچه مومنین در جمع آنها از روی تقیه انجام می دهند و منجر به فساد در دین نمی شود، جایز است.(3)

این روایات چهارگانه دلالت دارد بر اینکه تقیه در تمام موارد اضطرار جاری می شود؛ و هر چند ظاهر آنها جواز از حیث حکم تکلیفی، و جواز در مقابل حرمت موجود در شیء - به عنوان اولی آن - است، ولی عموم آنها دلالت می کند بر اینکه در عبادات نیز جریان دارد، خصوصاً که تقیه در عبادات از ظاهرترین مصادیق وشدیدترین و بیشترین موارد ابتلای به آن است.

و جواز تکلیفی به انجام دادن عبادت به نحو تقیه - به منظور دفع

1- . مراجعه شود به پاورقی 2 و 3 صفحه 115.
2- . مراجعه شود به پاورقی 4 و 5، صفحه 115.
3- . مراجعه شود به پاورقی 1، صفحه 98 و 99.

ضرری که بر ترک تقیه مترتب است - هر چند منافاتی با وجوب اعاده آن در وقت یا خارج وقت - زمانی که عذر بر طرف شود - ندارد، ولی این امری است که نیاز به بیان و توجیه برای غالب مردم دارد، و سکوت این عمومات و بقیه ادله وجوب تقیه - یا جواز آن در موارد مربوط - از اشاره به وجوب قضا یا اعاده، موجب اطمینان به جواز اکتفا به آنچه از روی تقیه انجام شده می شود، حتی اگر عمومات گذشته نیز وجود نمی داشت.

نتیجه اینکه این روایاتِ مطلق و روایات گذشته، بعد از آنکه دست به دست هم دادند، یک اصل عام برای ما تأسیس می نمایند وآن هم جواز اکتفا به عباداتی است که از روی تقیه و در موارد آن انجام شده است؛همانندآنچه دراوامرواقعی اضطراری وجوددارد.

روایات دیگری نیز در ابواب نماز و غیر آن وجود دارد و دلالت یا اشاره دارد بر صحت عمل از روی تقیه در آن موارد خاص. ومجموعه اینهاکفایت می کندبرای اثبات آنچه مادرپی آن هستیم که عبارت است ازصحت عبادات درحال تقیه بدون نیازبه اعاده وقضا.

در اینجا مسئله مهمی وجود دارد که تتمه همین این مسئله به حساب می آید، ولی ما به جهت اهتمام بیشتر به آن آنرا در بحث مستقلی مطرح می کنیم؛ و آن هم حکم اکتفا به نمازی است که از باب تحبیب و به منظور حفظ وحدت با اهل تسنن اقامه می شود.

حکم نماز با اهل تسنن از باب تحبیب و حفظ وحدت

هیچ اشکالی و حرفی وجود ندارد که نماز پشت سر اهل تسنن به هنگام ترس جایز است، و می توان به همان نماز اکتفا نمود. ولی اینکه آیا واجب است ملاحظه کنیم چاره دیگری وجود دارد تا بتوان نماز را در زمان یا مکان دیگری انجام داد یا نه؟ محل بحث است، که در تنبیهات تقیه (تنبیه اول) به زودی خواهد آمد.

ولی اکنون بحث در این است که آیا در هنگامی که ترسی وجود ندارد هم می توان پشت سر آنها نماز خواند؟ مثلاً از باب حسن معاشرت با آنها و ابراز دوستی به آنها؛ همان گونه که در زمان ما غالباً این گونه است، خصوصاً در مراسم حج؛ چرا که عدم حضور در جماعت آنها چیزی نیست که از آن خوف بر جان و مال و آبرو داشته باشیم، ولی همراه شدن با آنها در نمازشان با برادری اسلامی موافق تروبه حسن معاشرت نزدیک تراست (که ظاهر گروه زیادی از روایات، رجحان این فعل است و موکداً به آن ترغیب شده است، وبلکه شایدبتوان گفت که این مضمون درروایات درحدّتواتراست).

و آیا می تواند نیت اقتدا به جماعت کند؟ یا نیت فرادا کند و تا جایی که می تواند پیش خودش بخواند و کارهایی را که شخص فرادا انجام می دهد انجام دهد، ولی افعال را به همراه آنها انجام دهد تا غرض مزبور حاصل شود؟

سپس اگر قائل شویم به اینکه به آنها اقتدا کند، آیا به همان نماز اکتفا کند یا اینکه باید قبل یا بعد از آن نماز، نمازی مطابق مذهب خودش به جا آورد؟

و اگر بگوییم که نیتِ اقتدا نکند، بلکه نماز فرادا بخواند، آیا اگر در این صورت به بعضی از اجزا و شرایط نماز به خاطر حفظ ظاهر جماعت اخلال واردشد،می تواندبه آن اکتفاکند؟ یا تنها در صورتی می تواند به آن اکتفا کند که همه اجزا و شرایط را رعایت کرده باشد؟

قبل از هر چیز باید اخبار وارد شده در مورد این مسئله را که در ابواب جماعت پراکنده است، بیاوریم و از میان تمام آنها رأی حق را کشف کنیم :

روایات دلالت کننده بر صحت

1. مرحوم صدوق قدس سره در «فقیه»(1) از زید شحام، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: ای زید، با مردم به شیوه خودشان رفتار کنید، در مساجد شان نماز بخوانید، بیمارانشان را عیادت کنید، در تشییع جنازه هایشان حضور یابید، و اگر توانستید که امام جماعت و یا موذن آنها باشید، انجام دهید؛ چرا که وقتی شما این گونه عمل کنید، می گویند اینها پیروان جعفرند، خدا جعفر را رحمت کند! چه

1- . من لا یحضره الفقیه، ج1، ص 383.

نیکو یارانش را مودب کرده است. و اگر این کارها را نکنید، می گویند اینها پیروان جعفرند، خدا به حساب جعفر برسد! چه بد یارانش را تربیت کرده است.(1)

شک نیست که منظور از نماز در مساجد آنها، نماز با آنها و با جماعت آنهاست، نه نماز فرادا در مساجدی که در آن اجتماع می کنند. اما دلالت روایت بر جواز اکتفا به آن نماز، تنها با اطلاق مقامی(2) اثبات می شود. ولی ممکن است بگوییم در مقام بیان این مطلب نبوده است.

2. مرحوم صدوق قدس سره (3) از حماد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس با آنها در صف اول نماز بخواند، همانند کسی است

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 5، ص 477، ح 1، باب 75 از ابواب صلاه الجماعه؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 8، ص 430، ح 11092: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، بِإِسْنَادِهِ،عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: يَا زَيْدُ، خَالِقُوا النَّاسَ بِأَخْلَاقِهِمْ، صَلُّوا فِيمَسَاجِدِهِمْ، وَ عُودُوا مَرْضَاهُمْ، وَ اشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ، وَ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَكُونُوا الْأَئِمَّةَ وَالْمُؤَذِّنِينَ فَافْعَلُوا، فَإِنَّكُمْ إِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ، قَالُوا هَؤُلَاءِ الْجَعْفَرِيَّةُ، رَحِمَ اللَّهُ جَعْفَراً، مَا كَانَأَحْسَنَ مَا يُؤَدِّبُ أَصْحَابَهُ؛ وَ إِذَا تَرَكْتُمْ ذَلِكَ، قَالُوا هَؤُلَاءِ الْجَعْفَرِيَّةُ، فَعَلَ اللَّهُ بِجَعْفَرٍ، مَا كَانَأَسْوَأَ مَا يُؤَدِّبُ أَصْحَابَهُ».
2- . اطلاق مقامی، در برابر اطلاق لفظی است، و معنای آن اینست که اگر متکلم در مقام بیانقید یا جزء و یا شرط حکمی باشد و با این وجود تصریح به آنها نکند، دلیل بر آنست کهحکم مزبور دارای آن قید و جزء و شرط نیست.
3- . من لا یحضره الفقیه، ج1، ص 382.

که پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله در صف اول نماز گزارده باشد.(1)

3. در «کافی»(2) از حلبی، از امام صادق علیه السلام آورده که فرمودند: هر

کس با آنها در صف اول نماز بگزارد، مانند کسی است که پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خوانده است.(3)

4. مرحوم شیخ قدس سره در «تهذیب»(4) از اسحاق بن عمار روایت کرده

که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای اسحاق، آیا با اینها در مسجد نماز می خوانی؟ گفتم: بله. فرمود: با اینها نماز بخوان! همانا نماز گزار با اینها در صف اول، همانند کسی است که در راه خدا شمشیر می کشد.(5)

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 5، ص 381، ح 1، باب 5 از ابواب صلاه الجماعه؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 8، ص 299، ح :10717 «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ، بِإِسْنَادِهِ،عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَنْ صَلَّی مَعَهُمْ فِی الصَّفِّ الْأَوَّلِ، کَانَکَمَنْ صَلَّی خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی الصَّفِّ الْأَوَّلِ».
2- . الکافی (اسلامیه)، ج3، ص 380؛ (دار الحدیث)، ج6، ص 340.
3- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 5، ص 381، ح 4، باب 5 از ابواب صلاه الجماعه؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 8، ص 300، ح :10720 «وَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنِ الْحَلَبِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنْ صَلَّی مَعَهُمْ فِی الصَّفِّالْأَوَّلِ، کَانَ کَمَنْ صَلَّی خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ».
4- . تهذیب الأحکام، ج3، ص 277.
5- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 5، ص 382، ح 7، باب 5 از ابواب صلاه الجماعه؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 8، ص 301، ح :10723 «وَ عَنْهُ، عَنِ الْبَرْقِیِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِالْمُثَنَّی، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ

عليه السلام : يَا إِسْحَاقُ، أ تُصَلَى مَعَهُمْ فِيالْمَسْجِدِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: صَلِّ مَعَهُمْ، فَإِنَّ الْمُصَلِّىَ مَعَهُمْ فِى الصَّفِّ الْأَوَّلِ كَالشَّاهِرِ سَيْفَهُفِى سَبِيلِ اللَّهِ».

ظاهر این سه حدیث که مضمونی شبیه به هم دارند، این است که نماز با آنها با نیت اقتدا به آنها رجحان دارد، و نیز ظاهرشان دلالت دارد بر اینکه به همان نماز می توان اکتفا کرد و اعاده لازم نیست؛ مگر دلیلی از خارج بر وجوب اعاده دلالت کند.

نتیجه اینکه اگر ما باشیم و این روایات، حکم می کنیم که نماز گزاردن با آنها و نیت اقتدا کردن جایز است، و می توان به آن نماز اکتفا کرد، هر چند مخالف مذهب ما باشد.

وجه تشبیه چنین نمازی به نماز پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهت اثر این نماز در عزت و شوکت مسلمین و شکستن پشت دشمنان است و به همین جهت، به کسی که در راه خدا شمشیر کشیده، تشبیه شده است. ولی در مقابل ادعا شده است که امثال این ظهورها با آنچه فقها پذیرفته اند، مخالفت دارد که ما این ادعا را إن شاءالله در کلام صاحب حدائق به زودی خواهیم گفت.

5. در «محاسن»(1) از عبد الله بن سنان روایت کرده که گفت: از

1- . المحاسن، ج1، ص 18.

امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: شما را به تقوای خدا عزّ و جلّ سفارش می کنم و اینکه مردم را بر خودتان مسلط نکنید که خوار خواهید شد. خداوند تبارک و تعالی در کتابش می فرماید: (وَقُولُوا لِلنَّاسِحُسْناً)؛(1) (به مردم سخن نیکوبگویید).سپس فرمود:ازبیمارانشان

عیادت کنید، و در تشییع جنازه هایشان شرکت کنید، وبه نفع وضررشان شهادت بدهید، و با آنها در مساجدشان نمازبگزارید».(2)

6. علی بن جعفر، در کتاب خود از برادرش، موسی بن جعفر، روایت کرده که فرمود: امام حسن و امام حسین علیهما السلام پشت سر مروان(3) نماز می خواندند و ما با ایشان نماز می گزاردیم.(4)

1- . سوره بقره (2)، آیه 83.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 5، ص 382، ح 8، باب 5 از ابواب صلاه الجماعه؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 8، ص 301، ح :10724 «أَحْمَدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ، فِی«الْمَحَاسِنِ» عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ :أُوصِیکُمْ بِتَقْوَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ لاَ تَحْمِلُوا النَّاسَ عَلَی أَکْتَافِکُمْ، فَتَذِلُّوا؛ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَتَعَالَی یَقُولُ فِی کِتَابِهِ: «وَ قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً»؛ ثُمَّ قَالَ: عُودُوا مَرْضَاهُمْ، وَاشْهَدُواجَنَائِزَهُمْ، وَ اشْهَدُوا لَهُمْ وَ عَلَیْهِمْ، وَ صَلُّوا مَعَهُمْ فِی مَسَاجِدِهِمْ؛ الْحَدِیثَ».
3- . مروان، فرزند حکم بن ابی العاص بن امیه است. مادرش آمنه دختر علقمه بن امیه کنانیاست و کنیه وی ابوعبدالملک است. داماد عثمان و سرسلسله بنی مروان و اولین خلیفه ازنسل «بنی حکم» که مروانیان به او منسوبند. او از چهره های پست و پلید تاریخ است.پدرش، ابی العاص بن امیه، از استهزاء کنندگان پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله است که مطرودآن حضرت نیز بود. ابن نجیب از طریق جبیر بن مطعم نقل کرده است: ما همراه رسولخدا صلی الله علیه و آله بودیم که حکم بن ابی العاص عبور کرد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ویلٌ لاُمّتی ممّافی صلب هذا» (وای بر امّت من از آنچه در صلب این است). حاکم در «مستدرک» از طریقعبدالرحمن بن عوف این روایت را نقل کرده: که در مدینه برای هیچ کس کودکی متولّدنمی شد مگر اینکه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می آوردند، و حضرت برای او دعا می فرمود، پس مروانبن حَکَم

را نزد حضرت آوردند؛ حضرت فرمود: «هو الوزغ ابن الوزغ، الملعون ابن الملعون»(او وزغ فرزند وزغ و ملعون فرزند ملعون است). امیرالمومنین علیه السلام در باره مروان می گوید :«او رایت گمراهی را پس از آنکه موهای شقیقه اش سپید شود می افرازد، و او در حکومتکوتاهی است همچون لیسیدن سگ بینی خود را». چون معاویه به خلافت رسید نخستمروان را به امیری مدینه گماشت، و سپس امارت مکه و طائف را به او سپرد و بعد او را ازامیری عزل کرد. در طی حکومت خود در مدینه بدترین ناسزاها را بر سر منبر به علی بنابی طالب علیه السلام می داد و می گفت: کار بنی امیه و پایه های حکومت ما جز با سب علی علیه السلام ولعن و کوبیدن او، محکم و استوار نشود!!

4- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 5، ص 383، ح 9، باب 5 از ابواب صلاه الجماعه؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 8، ص 301، ح :10725 «عَلِیُّ بْنُ جَعْفَرٍ، فِی کِتَابِهِ، عَنْ أَخِیهِمُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: صَلَّی حَسَنٌ وَ حُسَیْنٌ خَلْفَ مَرْوَانَ، وَ نَحْنُ نُصَلِّی مَعَهُمْ».

7. احمد بن محمد بن عیسی، در «نوادر» از سماعه روایت کرده که گفت: از حضرت درباره ازدواج با آنها و نماز خواندن پشت سرشان سوال کردم، فرمود: این امر شدیدی است که توان آن را ندارید. رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنها ازدواج کرد و علی علیه السلام پشت سرشان نماز خواند. (1)

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 5، ص 383، ح 10، باب 5 از ابواب صلاه الجماعه؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 8، ص 301، ح 10726: «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی، فِی«نَوَادِرِهِ» عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی، عَنْ سَمَاعَهَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مُنَاکَحَتِهِمْ وَ الصَّلَاهِ خَلْفَهُمْ؟فَقَالَ: هَذَا أَمْرٌ شَدِیدٌ، لَنْ تَسْتَطِیعُوا ذَاکَ؛ قَدْ أَنْکَحَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ، وَ صَلَّی عَلِیٌّ 7وَرَاءَهُمْ».

ظاهر این سه روایت نیز دلالت دارد بر جواز نماز با آنها از باب تحبیب و حفظ وحدت امت و امثال آن (البته ممکن است روایت علی بن جعفر، مربوط به حال ترس بر جان و امثال آن باشد). همچنین ظاهر آنها بر جواز اقتدا و اکتفا به آن نماز دلالت دارد. وعطف نماز به ازدواج دلیل دیگری است بر اینکه مراد خواندن نماز واجب واقعی با آنها و اکتفا به آن است.

همان گونه که سخن حضرت که فرمود: این امر شدیدی است که توان آن را ندارید، به همین معنا اشاره دارد؛ زیرا اگر منظور ادای نماز فرادا و تظاهر به جماعت بدون قصد جماعت بود، یا منظور خواندن نماز و اعاده آن بعد یا قبل از نماز جماعت بود، امر شدیدی نبود که توان آن را نداشته باشند، بلکه از امور آسانی می شد که در توان همه بود.

8. مرحوم صدوق قدس سره (1) به صورت مرسل روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: زمانی که با آنها نماز می گزاری، به عدد کسانی

1- . من لا یحضره الفقیه، ج1، ص 407.

که با تو مخالف اند، از گناهان تو آمرزیده می شود.(1)

دلالت این حدیث بر اصل جواز معلوم است، ولی از جهت اکتفا به آن نماز، و درصدد بیان بودن آن از این جهت، محل تأمل است.

روایات دلالت کننده بر بطلان، راه جمع بین روایات

در مقابل، از بسیاری از روایات باب 6 از ابواب جماعت، ظاهر می شود که آن نمازها به حساب نمی آید، بلکه باید قبل یا بعد از آن نماز خود را بخواند و آن را نماز واجب قرار دهد؛ و آن نمازی که با

آنها خوانده، یا مستحبی است و یا اینکه به جهت تقیه تحبیبی یا خوفی آن نیز واجب خواهد بود.

برخی از این روایات را در ذیل می آوریم :

1. مرحوم صدوق قدس سره در «فقیه»(2) از عمر بن یزید، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هیچ یک از شما نیست که نماز واجب را در وقتش بخواند و سپس از باب تقیه با آنها نماز گزارد، در حالی که وضو دارد، مگر اینکه خداوند به سبب آن 25 درجه

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 5، ص 381، ح 2، باب 5 از ابواب صلاه الجماعه؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 8، ص 299، ح :10718 «قَالَ: وَ قَالَ الصادق علیه السلام : إِذَا صَلَّيْتَمَعَهُمْ غُفِرَ لَکَ بِعَدَدِ مَنْ خَالَفَکَ».
2- . من لا یحضره الفقیه، ج1، ص 382.

برای او می نویسد؛ پس به این کار رغبت داشته باشید.(1)

اگر اقتدا به آنها جایز بود، ترغیب به نماز فرادا قبل از آن در خانه وجهی نداشت. پس این ترغیب دلیل بر این است که اکتفا به آن نماز جایز نیست؛ مگر اینکه بگوییم این نحو از جمع مستحب است و در حدیث دلالتی بر وجوب این کار نیست. پس منافاتی با جواز اقتدا به آنها در نمازها شان - هر چند تحبیبی هم باشد - ندارد؛ولی چنین حملی بعید به نظر می رسد.

2. مرحوم صدوق قدس سره از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هیچ بنده ای نیست که در وقت نماز بخواند، و پس از فراغت از نماز در جماعت اینها حاضر شود و با آنها نماز بخواند، در حالی که وضو دارد، مگر اینکه خداوند برای او 25 درجه می نویسد.(2)

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 5، ص 383، ح 1، باب 6 از ابواب صلاه الجماعه؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 8، ص 302، ح :10728 «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، بِإِسْنَادِهِ،عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَا مِنْكُمْ أَحَدٌ يُصَلِّی صَلاَةً فَرِيضَةً فِيوَقْتِهَا، ثُمَّ يُصَلِّی مَعَهُمْ صَلاَةً تَقِيَّةً وَ هُوَ مُتَوَضِّئٌ، إِلاَّ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهَا خَمْساً وَعِشْرِينَدَرَجَةً؛ فَارْغَبُوا فِی ذَلِكَ».
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 5، ص 383، ح 2، باب 6 از ابواب صلاه الجماعه؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 8، ص 302، ح :10729 «وَ بِإِسْنَادِهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَا مِنْ عَبْدٍ يُصَلِّی فِی الْوَقْتِ وَ يَفْرُغُ، ثُمَّ يَأْتِيهِمْ وَيُصَلِّی مَعَهُمْ، وَهُوَ عَلَی وُضُوءٍ، إِلاَّ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ خَمْساً وَ عِشْرِينَ دَرَجَةً».

3. مرحوم صدوق قدس سره از عبداللّه بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: نزدیک خانه من مسجدی است که در آن گروهی مخالف و معاند هستند که عصرها برای نماز می آیند. پس من نماز عصر را می خوانم، سپس می روم و با آنها نماز می گزارم. امام فرمود: آیا رضایت نداری که برای تو 24 نماز حساب شود.(1)

4. مرحوم شیخ قدس سره (2) از نشیط بن صالح، از ابی الحسن الاول امام

کاظم علیه السلام روایت کرده که گفت: به حضرت عرض کردم. برخی از ما (شیعیان) نمازشان را درون خانه با درهای بسته می خوانند، سپس بیرون می روند و با همسایگانشان نماز می گزارند، آیا آن نمازی که فرادا در خانه به تنهایی خوانده اند، جماعت حساب می شود؟ حضرت فرمودند: برای آن نمازی که در خانه اش خوانده، خداوند دو برابر اجر جماعت را به او می دهد و پنجاه درجه برای او خواهد بود؛ و برای آن نمازی که با همسایگانش خوانده، اجر کسی را

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 5، ص 383، ح 3، باب 6 از ابواب صلاه الجماعه؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 8، ص 302، ح :10730 «وَ عَنْهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَلَهُ أَیْضاً: إِنَّ عَلَی بَابِی مَسْجِداً یَکُونُ فِیهِ قَوْمٌ مُخَالِفُونَ مُعَانِدُونَ، فَهُمْ یُمْسُونَ فِی الصَّلَاهِ,فَأَنَا أُصَلِّی الْعَصْرَ، ثُمَّ أَخْرُجُ فَأُصَلِّی مَعَهُمْ؛ فَقَالَ: أَ مَا تَرْضَی أَنْ تُحْسَبَ لَکَ بِأَرْبَعٍوَعِشْرِینَ صَلَاهً».
2- . تهذیب الأحکام، ج3، ص 273.

می نویسد که پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خوانده؛ و هر گاه با آنها داخل نمازشان می شود، گناهانش را بر آنها می گذارد و با حسنات آنها خارج می شود.(1)

آنچه از این روایت معلوم می شود، این است که حضرت با جوابی که به او داده اند فعل او را که دو نماز خوانده، امضا و اعلام کرده اند که برای هر یک از آنها اجری خواهد گرفت. پس اگر اکتفا به نماز مخالف یا معاند جایز بود، نیازی به این کار نبود، خصوصاً اینکه او در چنان شدتی بوده که به هنگام نماز فرادا درب خانه اش را می بسته! البته ممکن است بگوییم که مراد حضرت این بوده که اکتفا به هر یک از آن دو نماز جایز است، با این فرق که صورت اول دو برابر اجر جماعت را دارد و دومی ثواب کسی را دارد که پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خوانده باشد.

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 5، ص 384، ح 6، باب 6 از ابواب صلاه الجماعه؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 8، ص 303، ح :10733 «وَ بِإِسْنَادِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِمَحْبُوبٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مَرْوَكِ بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ نَشِيطِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِالْأَوَّلِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: الرَّجُلُ مِنَّا يُصَلِّی صَلاَتَهُ فِی جَوْفِ بَيْتِهِ مُغْلِقاً عَلَيْهِ بَابَهُ، ثُمَّ يَخْرُجُفَيُصَلِّی مَعَ جِيرَتِهِ، تَكُونُ صَلاَتُهُ تِلْكَ وَحْدَهُ فِی بَيْتِهِ جَمَاعَةً؟ فَقَالَ: الَّذِی يُصَلِّی فِی بَيْتِهِيُضَاعِفُهُ اللَّهُ لَهُ ضِعْفَیْ أَجْرِ الْجَمَاعَهِ، تَكُونُ لَهُ خَمْسِينَ دَرَجَةً؛ وَ الَّذِی يُصَلِّی مَعَ جِيرَتِهِيَكْتُبُ لَهُ أَجْرَ مَنْ صَلَّی خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ يَدْخُلُ مَعَهُمْ فِی صَلاَتِهِمْ، فَيُخَلِّفُ عَلَيْهِمْذُنُوبَهُ، وَ يَخْرُجُ بِحَسَنَاتِهِمْ».

روایات دیگری نیز دال بر این معنا وجود دارد. این روایات غیر از روایات فراوانی است که دلالت دارد بر عدم جواز نماز پشت سر مخالف و معاند و غیر این دو، که در ابواب 10و 11 و 12 وارد شده است.(1)

شاید وجه جمع بین مجموع این روایات و روایات گروه اول - که با اطلاق دلالت بر جواز اقتدا به آنها و داخل شدن در جماعتشان

1- . از هر یک از ابواب مذکور یک حدیث بعنوان نمونه ذکر می کنیم :وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 5، ص 389، ح 3، باب 10 از ابواب صلاه الجماعه؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 8، ص 309، ح :10751 «وَ بِإِسْنَادِهِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِالنَّضْرِ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِيجَعْفَرٍ عليه السلام : رَجُلٌ يُحِبُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، وَ لاَ يَتَبَرَّأُ مِنْ عَدُوِّهِ، وَ يَقُولُ: هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّنْ خَالَفَهُ. فَقَالَ: هَذَا مِخْلَطٌ، وَ هُوَ عَدُوٌّ، فَلا تُصَلِّ خَلْفَهُ، وَ لاَ كَرَامَةَ إِلاَّ أَنْ تَتَّقِيَهُ».وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 5، ص 392، ح 6، باب 11 از ابواب صلاه الجماعه؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 8، ص 315، ح :10769 «وَ فِی «الْخِصَالِ» بِالْاِسْنَادِ الْاٰتِی، عَنِالْأَعْمَشِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام ، فِی حَدِيثِ شَرَائِعِ الدِّينِ قَالَ: وَ الصَّلاَةُ تُسْتَحَبُّ فِيأَوَّلِ الْأَوْقَاتِ، وَ فَضْلُ الْجَمَاعَةِ عَلَى الْفَرْدِ بِأَرْبَعٍ وَ عِشْرِينَ؛ وَ لاَ صَلاَةَ خَلْفَ الْفَاجِرِ، وَ لاَيُقْتَدَى إِلاَّ بِأَهْلِ الْوَلاَيَةِ».وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 5، ص 395، ح 1، باب 12 از ابواب صلاه الجماعه؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 8، ص 319، ح :10778 «مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِالْكَشِّيُّ، فِی كِتَابِ الرِّجَالِ، عَنْ آدَمَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِيَحْيَى، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِيهِ، يَزِيدَ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ :أُصَلِّی خَلْفَ مَنْ لاَ أَعْرِفُ؟ فَقَالَ: لاَ تُصَلِّ إِلاَّ خَلْفَ مَنْ تَثِقُ بِدِينِهِ؛ الْحَدِيثَ».

را داشت - این باشد که منظور از این جواز، جایی است که - اگر بتواند و خوفی در کار نباشد - نماز خودش را قبل یا بعد از آنهابخواند.

خلاصه اینکه، قول به جواز اکتفا به نماز با آنها - اگر از باب تحبیب باشد و تقیه ای غیر از این در بین نباشد - بعید نیست و ظاهر اطلاق روایات گروه اول نیز این چنین است.

و شکی نیست که بر اساس دلالت روایات گروه اول و غیر آن، شرکت در نماز آنها جایز می باشد. پس آنچه از برخی احادیث باب استفاده می شود که نباید به آنها اقتدا کند، و باید وانمود کند که مثلاً با آنها نماز می خواند و نخواند، باید بر معنایی حمل شود که با روایات فوق منافاتی نداشته باشد.

تمام آنچه گفتیم، درباره تقیه ای است که به عنوان تحبیب وحفظ وحدت صورت می پذیرد، اما در تقیه ای که از روی ترس باشد، بی هیچ اشکالی می تواند به آن نمازی که با آنها خوانده، اکتفا کند. واینکه آیا ناچار بودن - یعنی اینکه هیچ چاره ای برای انجام نماز صحیح تام در غیر آن وقت یا غیر آن مکان نداشته باشد - در آن معتبر است یا نه، در تنبیهات مسئله به آن خواهیم پرداخت، إن شاء الله.

تنبیهات

اشاره

در اینجا تنبیهاتی را درباره مسائل مهمی که مربوط به تقیه بوده یا به آن ملحق می شود، بیان می کنیم.

تنبیه اوّل: آیا در تقیه عدم مندوحه معتبر است؟

در اینکه آیا در تقیه عدم مندوحه(1) و راه فرار معتبر است یا نه؟

- و در آثار آن، که از جمله آنها صحت اعمال انجام شده بر اساس تقیه است - اقوال مختلفی وجود دارد :

1.عدم مندوحه مطلقاًمعتبرنیست،آن گونه که ازشهیدین ومحقق ثانی، در «البیان»(2) و «روض»(3) و «جامع المقاصد»(4) حکایت شده.

1- . مندوحه: به معنای قدرت و توانایی مکلف در ادای تکلیف در ضمن فرد مجاز است؛یعنی مکلف ناگزیر نیست مأمورٌ به را در ضمن فرد ممنوع بجا آورد. به عبارت ساده ترمندوحه یعنی راه چاره، و عدم مندوحه یعنی ناچاری!

2- . البیان، ص :48 «و لو عدل الی المسح فی موضع التقیه، فالأقرب البطلان؛ و لا یبطلالوضوء بزوالها علی الأصح، و لا یشترط فیها عدم المندوحه».

3- . روض الجنان فی شرح إرشاد الأذهان، ج1، ص :112 «و لا یشترط فی جواز ذلکونحوه للتقیّه عدم المندوحه».

4- . جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج1، ص :222 «و لا یشترط فی الصحه عدمالمندوحه لإطلاق النص».

2. مطلقاً معتبر است؛ آن گونه که از صاحب «مدارک»،(1) نقل شده.

3. تفصیل قائل شده اند بین جایی که متعلق تقیه اذن خاص دارد و برای آن دلیل خاص وارد شده، مانند دست بسته نماز خواندن (تکتف)، و بین جایی که دلیل حکم، عمومات تقیه باشد که دلالت می کند تقیه در تمام ضرورت ها واضطرارها جاری است، مانند وضو با نبیذ، یا نماز به سمت غیر قبله؛ در اولی عمل صحیح ومجزی است خواه مندوحه ای باشد یا نباشد؛ و در دومی عمل صحیح نیست، مگر آنکه مندوحه ای در کار نباشد؛ زیرا با وجود مندوحه ضرورت صدق نمی کند؛ و این قول از محقق ثانی قدس سره نیز حکایت شده است.(2)

ممکن است گفته شود که این قول به قول صاحب مدارک بازگشت می کند، از این جهت که نفی اعتبار عدم مندوحه در شق اول به اعتبار تمام وقت است، نه نسبت به خصوص وقتی که نماز در آن خوانده می شود؛ و معلوم است که منظور صاحب مدارک

1- . مدارک الأحکام فی شرح عبادات شرائع الإسلام، ج1، ص :223 «و هل یشترط فیجواز التقیه عدم المندوحه؟ قیل: لا، لإطلاق النص و قیل: نعم، لانتفاء الضرر معوجودها، فیزول المقتضی. و هو أقرب».
2- . کتاب الطهاره (للشیخ الأنصاری)، ج2، ص :289 «و قد یلوح من المحکی عن المحقّقالثانی فی بعض فوائده: التفصیل...».

که قائل به اعتبار عدم مندوحه به طور مطلق است، در تمام وقت نیست؛ چرا که تا آنجا که ما می دانیم، احدی چنین حرفی را نزده است.

4. تفصیلی است که شیخ انصاری قدس سره آن را پذیرفته و حاصل آن این است که در این مسئله سه صورت داریم :

صورت اول: جایی است که تقیه کننده می تواند بدون تغییر در زمان و مکان، امر واقعی را امتثال کند؛ مثل جایی که عمل او در ظاهر مطابق مذهب طرف مقابل است؛ در حالیکه واقعاً عمل

صحیح اختیاری راانجام می دهد؛مانندکسی که بدون هیچ محذوری پشت سر امام، قرائت نماز را به طور آهسته می خواند وآنها گمان می کنند نمی خواند؛ در این صورت تقیه جایز نیست؛چرا که مندوحه وجود دارد و به تغییر در زمان و مکان نیازی نیست.

صورت دوم: جایی است که ضرورت تقیه در پاره ای از وقت وجود دارد، نه در تمام وقت. پس اگر بخواهد نماز را در اول وقت بخواند، امکان ندارد، مگر با تقیه. این صورت نیز صحیح و مجزی است و عدم مندوحه در تمام وقت معتبر نیست.

صورت سوم: جایی است که ضرورت تقیه برای مکان خاصی است، نه برای تمام مکانها؛ مانند کسی که نمی تواند در مسجدالنبی صلی الله علیه و آله یا مسجد الحرام تقیه را ترک کند، ولی می تواند

عمل صحیح کامل را در غیر این دو مکان به جا آورد. این صورت نیز مجزی است و عدم مندوحه در تمام مکان ها معتبر نیست.

ما می گوییم :

اولاً، تمام این اقوال مختص به تقیه خوفی است، و در تقیه مداراتی (تحبیبی) جاری نمی شود؛ چرا که در آن تغییر زمان ومکان معتبر نیست، بلکه از ظاهر روایات آن برمی آید که برای جلب قلوب آنها و وحدت کلمه مسلمین تشریع شده است، ودرمثل چنین هدفی عدم مندوحه معتبر نخواهد بود. آیا قول حضرت که فرمود: «از بیمارانشان عیادت کنید و در تشییع جنازه هایشان حاضر شوید»، یا این سخن حضرت: «کسی که با آنها در صف اول نماز بخواند، مانند کسی است که پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خوانده»، یا سخن حضرت که «اولین کسی باش که داخل مسجد می شوی و آخرین کسی باش که خارج می شوی» و غیر اینها که در بیان روایات گذشت، به مواردی حمل می شود که مکلف مضطر بوده و راه فراری نداشته است؟! این سخن درستی نیست.

بله، اگر قائل شویم به اینکه در این نوع از تقیه، عمل مجزی است، می توان صورت اول از صورت های سه گانه ای را که علامه انصاری قدس سره ذکر کرد، استثنا کنیم و آن صورتی بود که مکلف توان

انجام عمل تام در همان مکان و زمان را بی هیچ محذوری دارد؛ چرا که ادله تقیه منصرف به غیر این مورد است.

ثانیاً،اگربه دلیل عمومات تقیه نگاه کنیم،آنهاعدم مندوحه رامعتبر می دانند؛ زیرادرآنهاگفته شده است که از باب ضرورت واضطرار(1)

باید تقیه کرد و معلوم است کسی که مندوحه دارد، به ضرورت واضطرار مبتلا نشده است.

همچنین اگر تقیه از باب (وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَهِ) باشد، مضمون آن نیز در جایی است که مندوحه نباشد، و الّا می توان ازمندوحه استفاده کرد و به هلاکت نیفتاد. همچنین آیات قرآنی که در مورد تقیه در برابر کفار است، همه بر عدم وجود مندوحه دلالت دارد.

ثالثا، شک نیست که در تقیه خوفی، عدم مندوحه در تمام وقت معتبر نیست، نه به دلیل اجماع، چرا که اجماع در این مسئله اعتباری ندارد؛ و نه به دلیل عمومات تقیه، چرا که آنها ظهور در مطلق اضطرار دارند، و آن هم حاصل نمی شود مگر در تمام وقت همانند سایر موارد عذر ؛ بلکه به دلیل خصوص روایات فراوانی که امر به نماز با آنها از باب تقیه کرده است، چرا که این روایات

1- . «التَّقِیَّهُ فِی کُلِّ ضَرُورَهٍ» و «التَّقِیَّهُ فِی کُلِّ شَیْءٍ یُضْطَرُّ إِلَیْهِ ابْنُ آدَمَ».

بی هیچ اشکالی مطلق اند؛ و حمل آنها بر خصوص مضطر در تمام وقت، حمل بر فرد نادر خواهد بود.

روایات مخالف اعتبار عدم مندوحه

روایات فراوانی بر این حکم و حکم قبلی دلالت دارند :

1. احمد بن ابی نصر بزنطی، از ابی الحسن امام رضا علیه السلام روایت کرده که گفتم: من با اینها در نماز مغرب داخل شدم، بر من پیشی گرفتند و تا من اذان و اقامه گفتم، نتوانستم بیش از حمد را بخوانم که امام به رکوع رفت. آیا این نماز من کفایت می کند؟ حضرت فرمودند: بله، حمد به تنهایی برای تو کفایت می کند.(1)

معلوم است که حمل کردن این روایت بر صورت اضطرار بر ترک سوره در تمام وقت، صحیح نیست.

2. از بکیر بن اعین روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره شخص ناصبی که امام جماعت ما می شود، سوال کردم نظر شما

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 5، ص 428، ح 6، باب33 از ابواب صلاه الجماعه؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 8، ص 365، ح 10916: «وَ عَنْهُ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْحَسَنِ،وَالْحَسَنِبْنِعَلِيٍّ،عَنْ أَحْمَدَبْنِهِلاَلَ،عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي نَصْرٍ،عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنِّي أَدْخُلُ مَعَ هَؤُلاَءِ فِي صَلاَةِ الْمَغْرِبِ، فَيُعَجِّلُونِّي إِلَى مَا أَنْ أُوَذِّنَ وَ أُقِيمَ،وَلاَأَقْرَأَ إِلاَّ الْحَمْدَ حَتَّى يَرْكَعَ، أَ يُجْزِينِي ذَلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، تُجْزِيكَ الْحَمْدُ وَحْدَهَا».

درباره نماز خواندن با او چیست؟ امام فرمودند: اگر قرائت را بلند می خواند، پس سکوت کن و گوش بده. سپس برای خودت به رکوع برو و سجده کن.(1)

3. از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند: عیبی ندارد که پشت سر ناصبی نماز بخوانی. در نمازی که بلند می خواند، قرائت را نخوان؛ چرا که قرائت او - زمانی که آن را می شنوی - برای تو کافی است.(2)

شک نیست که باید این دو روایت را بر تقیه حمل کنیم. به علاوه، مندوحه هم در غالب این موارد وجود دارد، و آن هم این است که می تواند قبل یا بعد از آن در منزل خودش نماز را بخواند.

4. از ابوبصیر (لیث مرادی) روایت شده که گفت: به امام باقر علیه السلام

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 5، ص 431، ح 3، باب34 از ابواب صلاه الجماعه؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 8، ص 368، ح 10924: «وَ عَنْهُ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِبُكَيْرٍ، عَنْ أَبِيهِ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ النَّاصِبِ يَؤُمُّنَا، مَا تَقُولُ فِيالصَّلَاهِ مَعَهُ؟ فَقَالَ؟ أَمَّا إِذَا جَهَرَ فَأَنْصِتْ لِلْقِرَاءَهِ وَ اسْمَعْ، ثُمَّ ارْكَعْ وَ اسْجُدْ أَنْتَ لِنَفْسِكَ».
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 5، ص 431، ح 5، باب34 از ابواب صلاه الجماعه؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 8، ص 369، ح 10926: «وَ بِإِسْنَادِهِ، عَنْ سَعْدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِمُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَهَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَا بَأْسَ بِأَنْ تُصَلِّيَ خَلْفَ النَّاصِبِ، وَ لَا تَقْرَأْ خَلْفَهُ فِيمَا يُجَهَّرُ فِيهِ، فَإِنَّقِرَاءَتَهُ تُجْزِيكَ إِذَا سَمِعْتَهَا».

عرض کردم: (تکلیف من پشت سر) کسی که در نماز به او اقتدا نمی کنم (چیست؟). حضرت فرمودند: قبل از آنکه او قرائت را تمام کند، تو (قرائت را) تمام کن؛ چرا که تو در حصاری؛ و اگر قبل از تو قرائت را تمام کرد، تو قرائت را قطع کن و با او به رکوع برو.(1)

ظاهر این روایت این است که آن نماز به طور مطلق مجزی است، هر چند توان ادای آن نماز را در همان جا داشته باشد.

5. روایتی که در ابواب نماز جمعه، از حمران، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: در کتاب علی علیه السلام آمده است که هر زمان آنها نماز جمعه را در وقت می خوانند، پس تو نیز با آنها نماز بخوان وپس از نماز از جایت بلند نشو تا اینکه دو رکعت دیگر بخوانی. عرض کردم: پس این گونه می شود که چهار رکعت برای خودم خوانده ام و به او اقتدا نکرده ام؟ حضرت فرمودند: بله.(2)

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 5، ص 430، ح 1، باب34 از ابواب صلاه الجماعه؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 8، ص 367، ح 10922: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، بِإِسْنَادِهِ، عَنْمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْأَبِي بَصِيرٍ، يَعْنِي لَيْثاً الْمُرَادِيَّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام : مَنْ لاَ أَقْتَدِي بِهِ فِي الصَّلاهِ؟ قَالَ :افْرُغْ قَبْلَ أَنْ يَفْرُغَ، فَإِنَّکَ فِي حِصَارٍ، فَإِنْ فَرَغَ قَبْلَکَ فَاقْطَعِ الْقِرَاءَهَ وَ ارْکَعْ مَعَهُ».
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 5، ص 44، ح 1، باب29 از ابواب صلاه الجمعه؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 7، ص 349، ح 9547: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، بِإِسْنَادِهِ، عَنِالْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ حُمْرَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام فِي حَدِيثٍ قَالَ: فِي كِتَابِ عَلِيٍّ عليه السلام إِذَا صَلُّوا الْجُمُعَهَ فِي وَقْتٍ، فَصَلُّوا مَعَهُمْ؛وَلاَتَقُومَنَّ مِنْ مَقْعَدِکَ حَتَّى تُصَلِّيَ رَكْعَتَيْنِ أُخْرَيَيْنِ. قُلْتُ: فَأَكُونُ قَدْ صَلَّيْتُ أَرْبَعاً لِنَفْسِي لَمْأَقْتَدِ بِهِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ».

دلالت این روایت بر مجزی بودن نماز مزبور، و اطلاق آن از جهت وجود مندوحه و عدم آن در مکان دیگر، واضح است.

6. حمران بن اعین روایت کرده که به امام باقر علیه السلام عرض کردم : فدایت شوم! با اینها روز جمعه نماز می خوانیم! در حالیکه آنها در وقت نماز می خوانند. ما چه کنیم؟ حضرت فرمود: با آنها نماز

بخوانید. حمران به نزد زراره رفت و به او گفت: دستور داریم که با نماز آنها نماز بخوانیم. زراره گفت: این سخن حتماً تأویلی دارد. حمران به زراره گفت: برخیز تا از خود حضرت بشنویم. پس بر حضرت وارد شدیم و زراره به حضرت عرض کرد: حمران از قول شما خبر آورده که دستور داده اید با اینها نماز بخوانیم. من این سخن را نپذیرفتم؛ پس حضرت به ما فرمودند: حسن بن علی علیهما السلام با اینها دو رکعت را می خواند و وقتی نماز را تمام می کردند، می ایستاد ودو رکعت دیگر به آن می افزود. (1)

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 5، ص 45، ح 5، باب29 از ابواب صلاه الجمعه؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 7، ص 351، ح :9551 «وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِمُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِيجَعْفَرٍ عليه السلام : جُعِلْتُ فِدَاکَ، إِنَّا نُصَلِّی مَعَ هَؤُلَاءِ يَوْمَ الْجُمُعَهِ، وَ هُمْ يُصَلُّونَ فِی الْوَقْتِ، فَكَيْفَنَصْنَعُ؟ فَقَالَ: صَلُّوا مَعَهُمْ، فَخَرَجَ حُمْرَانُ إِلَى زُرَارَهَ، فَقَالَ لَهُ: قَدْ أَمَرَنَا أَنْ نُصَلِّیَ مَعَهُمْبِصَلَاتِهِمْ. فَقَالَ زُرَارَهُ: مَا يَكُونُ هَذَا إِلَّا بِتَأْوِيلٍ. فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ: قُمْ حَتَّى نَسْمَعَ مِنْهُ؛ قَالَ :فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ زُرَارَهُ: إِنَّ حُمْرَانَ أَخْبَرَنَا عَنْكَ أَنَّكَ أَمَرْتَنَا أَنْ نُصَلِّیَ مَعَهُمْ، فَأَنْكَرْتُذَلِكَ؛ فَقَالَ لَنَا: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا يُصَلِّی مَعَهُمُ الرَّكْعَتَيْنِ، فَإِذَافَرَغُوا، قَامَ فَأَضَافَ إِلَيْهَا رَكْعَتَيْنِ».

ابتدای روایت به طورمطلق دلالت داردبر اینکه نماز با آنها جایز است، و این اطلاق دلالت دارد بر اینکه اضافه کردن دو رکعتی که در ذیل روایت آورده، واجب نیست؛ یا اینکه حمل می شود بر موردی که می تواند دو رکعت دیگر اضافه کند، که در این صورت مانند موردی می شود که بدون نیاز به تغییر مکان وزمان، مندوحه وجود دارد؛ هر چند در قرائت در دو رکعت اول باید تقیه کند.

7. علی بن یقطین می گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: مردی پشت سر کسی نماز می خواند که به او اقتدا نمی کند، و امام نماز را بلند می خواند (چه کند؟) حضرت فرمودند: نماز را آهسته با خودت بخوان، هرچند خودت صدای خودت را نشنوی.(1)

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 5، ص 427، ح 1، باب 33 از ابواب صلاه الجماعه؛وسائل الشیعهِ (بیروت)، ج 8، ص 363، ح 10911: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، بِإِسْنَادِهِ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ، عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِيَقْطِينٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يُصَلِّى خَلْفَ مَنْ لاَ يَقْتَدِى بِصَلاتِهِ، وَالْاِمَامُيَجْهَرُ بِالْقِرَاءَهِ؛ قَالَ: اقْرَأْ لِنَفْسِکَ، وَ إِنْ لَمْ تُسْمِعْ نَفْسَکَ، فَلا بَأْسَ».

واضح است که انسان باید به گونه ای در نماز آهسته بخواند که لا اقل خودش صدای خودش را بشنود، حال آنکه در این روایت امام علیه السلام بیش از این مقدار اخفا را از باب تقیه جایز می داند. همچنین راوی در این روایت می توانست نماز را بعداً و یا در جایی دیگر بخواند و بسیار بعید است که بگوییم او هیچ زمان و مکان دیگری برای ادای نماز کامل و صحیح در اختیارش نبوده است.

خلاصه تمام آنچه گفتیم، هر چند با القای خصوصیت از مورد روایات، این می شود که در تقیه عدم مندوحه از جهت تغییر مکان و زمان معتبر نیست، خواه در اَجزای عبادت باشد مثل مورد روایات یا در کل آن؛ بلکه وجود و عدم آن یکسان است و در هر حال می توان تقیه کرد و عمل، صحیح است.

روایات موافق اعتبار عدم مندوحه

ولی در مقابل، روایاتی داریم که ظاهر آن دلالت دارد که اگر مندوحه باشد، نباید تقیه کرد. این روایات در باب های 33 و 34 از ابواب نماز جماعت و در ابواب نماز جمعه ذکر شده است :

1. ابراهیم بن شیبه می گوید: به امام جواد علیه السلام نامه ای نوشتم و از ایشان سؤال کردم که حکم نماز پشت سر کسی که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را قبول دارد ولی مسح بر روی کفش را مجاز می داند، یا پشت سر کسی که مسح بر روی کفش را حرام می داند وبا این وجود این کار را انجام می دهد، چیست؟ حضرت مرقوم داشتند: اگر در جایی هستی که چاره ای جز نماز خواندن با او نداری، خودت اذان و اقامه را بگو، و اگر قرائت را زودتر از تو تمام کرد (و به رکوع رفت، تو هم برو) و تسبیح بگو.(1)

این روایت دلالت دارد بر اینکه نماز پشت سر کسی که بر روی کفش مسح می کند، جایز نیست؛ و اگر در جایی مجبور شدی که پشت سر او نماز بخوانی، باید از مندوحه استفاده کنی و اذان واقامه را خودت بگویی و نماز را خودت بخوانی.

2. روایتی که در ابواب نماز جمعه از حمران، از امام صادق علیه السلام

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 5، ص 427، ح 2 باب 33 از ابواب صلاه الجماعه؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 8، ص 363، ح :10912 «وَ عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِينَصْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ شَيْبَهَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِی جَعْفَرٍ الثَّانِی علیه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الصَّلَاهِ خَلْفَ مَنْيَتَوَلَّى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام ، وَ هُوَ يَرَى الْمَسْحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ؛ أَوْ خَلْفَ مَنْ يُحَرِّمُ الْمَسْحَ وَهُوَيَمْسَحُ؛ فَكَتَبَ : إِنْ جَامَعَكَ وَ إِيَّاهُمْ مَوْضِعٌ، فَلَمْ تَجِدْ بُدّاً مِنَ الصَّلَاهِ، فَأَذِّنْ لِنَفْسِكَوَأَقِمْ، فَإِنْ سَبَقَكَ إِلَى الْقِرَاءَهِ فَسَبِّحْ.

نقل شده که فرمودند: در کتاب علی علیه السلام آمده است که هر زمان آنها نماز جمعه را در وقت می خوانند، پس تو نیز با آنها نماز بخوان وپس از نماز از جایت بلند نشو تا اینکه دو رکعت دیگر بخوانی. عرض کردم: پس این گونه می شود که چهار رکعت برای خودم خوانده ام و به او اقتدا نکرده ام؟ حضرت فرمودند: بله.(1)

دراین روایت امام علیه السلام دستورمی دهدکه اگرمی تواندکاری کند که نمازچهاررکعتی کاملی بخواند،این کار را بکند و به آنها اقتدا نکند.

3. ابی بکر حضرمی می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: روز جمعه شما چکار می کنید؟ حضرت فرمودند: خودت چه کار می کنی؟ گفتم: اول در منزل خودم نماز می خوانم، بعد می روم و با آنها نماز می خوانم. فرمودند: من هم همین کار را می کنم.(2)

در این روایت هم امام علیه السلام اول نمازش را در خانه می خواند وبعد به نماز جمعه می رود؛ و این نشان می دهد که چون مندوحه داشتند، از آن استفاده می کردند.

1- . مراجعه شود به پاورقی 2 صفحه 184.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 5، ص 44، ح 44، باب 29 از ابواب صلاه الجمعه؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 7، ص 350، ح :9549 «وَ بِإِسْنَادِهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْعَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ أَبِی بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام :كَيْفَ تَصْنَعُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ؟ قَالَ: كَيْفَ تَصْنَعُ أَنْتَ؟ قُلْتُ: أُصَلِّی فِی مَنْزِلِی، ثُمَّ أَخْرُجُ فَأُصَلِّيمَعَهُمْ. قَالَ: كَذَلِكَ أَصْنَعُ أَنَا».

4. زراره می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم گروهی از مردم روایت می کنند که امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از نماز جمعه چهار رکعت نماز می خواند و بین آن دو سلامی نمی داد. حضرت فرمودند: ای زراره، امیرالمؤمنین علیه السلام پشت سر فاسق نماز می خواند، پس وقتی او سلام می داد و نمازش تمام می شد، امیرالمؤمنین علیه السلام می ایستاد وچهار رکعت نماز می خواند که بین آنها با سلام فاصله نمی داد. مردی که کنار حضرت بود به ایشان عرض کرد: ای اباالحسن، چهار رکعت نماز خواندی، چرا وسطش سلام ندادی؟! حضرت به او فرمودند: چهار رکعت شبیه به هم بود، و سکوت کردند. و به خدا سوگند او هم متوجه نشد امیرمومنان علیه السلام چه فرمود!(1)

این روایت هم نشان می دهد که حضرت از مندوحه استفاده کرد.

5. حمران بن اعین روایت کرده که به امام باقر علیه السلام عرض کردم :

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 5، ص 45، ح 4، باب 39 از ابواب صلاه الجمعه؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 7، ص 350، ح 9550: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِإِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام : إِنَّ أُنَاساً رَوَوْا عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ صَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ بَعْدَ الْجُمُعَهِ، لَمْ يَفْصِلْ بَيْنَهُنَّ بِتَسْلِيمٍ؛فَقَالَ: يَا زُرَارَهُ، إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام صَلَّى خَلْفَ فَاسِقٍ، فَلَمَّا سَلَّمَ وَ انْصَرَفَ، قَامَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ لَمْ يَفْصِلْ بَيْنَهُنَّ بِتَسْلِيمٍ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ إِلَى جَنْبِهِ: يَا أَبَاالْحَسَنِ، صَلَّيْتَ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ لَمْ تَفْصِلْ بَيْنَهُنَّ! فَقَالَ: إِنَّهَا أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ مُشَبِّهَاتٍ، فَسَكَتَ.فَوَ اللَّهِ مَا عَقَلَ مَا قَالَ لَهُ».

فدایت شوم! با اینها روز جمعه نماز می خوانیم، در حالی که آنها در وقت نماز می خوانند، ما چه کنیم؟ حضرت فرمود: با آنها نماز بخوانید. حمران به نزد زراره رفت و به او گفت: دستور داریم که بانماز آنها نماز بخوانیم. زراره گفت: این سخن حتماً تأویلی دارد.حمران به زراره گفت: برخیز تا از خود حضرت بشنویم. پس بر حضرت وارد شدیم. و زراره به حضرت عرض کرد : حمران از قول شما خبر آورده که دستور داده اید با اینها نماز بخوانیم. من این سخن را نپذیرفتم. پس حضرت به ما فرمودند : حسن بن علی علیه السلام با اینها دو رکعت را می خواند و وقتی نماز را تمام می کردند، می ایستاد و دو رکعت دیگر به آن می افزود.(1)

این روایات بسیار است و منحصر به این موارد نیست و همه دلالت دارند بر اینکه اگر مندوحه ای وجود دارد، باید از آن استفاده کرد؛ هرچند اطلاقات تقیه که مقید به ضرورت بود همانند دلیل عقل، چنین دلالتی ندارد.

راه جمع بین این روایات

یک راه جمع این است که بگوییم روایات دسته اول که عدم مندوحه در آنها شرط نشده بود، اطلاق دارند و با این روایات مقید

1- . مراجعه شود به پاورقی1 صفحه 185.

می شوند. بنابراین نتیجه این خواهد بود که اگر مندوحه ای وجود دارد، باید از آن استفاده کرد.

راه جمع دیگراینکه هر دو گروه از روایات را بر جواز وروایات گروه دوم را بر استحباب حمل کنیم. این روایات عمدتاً حاکی از این بود که امام یا راوی هنگام انجام دادن عمل از مندوحه استفاده می کردند و این روش، استحباب یا جواز استفاده از مندوحه را می رساند. بنابراین مکلف، هم می تواند از مندوحه استفاده کند وهم می تواند استفاده نکند و به عملی که از روی تقیه انجام می دهد، قناعت کند (مثلاً اگر نمازی را با اهل تسنن می خواند، اعاده نکند). نتیجه اینکه رعایت کردن مندوحه واجب نیست؛ هرچند اگر از مندوحه استفاده کند، بهتر است.

تنبیه دوم: حکم مخالفت با تقیه در موارد وجوب آن

اگر در مواردی که تقیه واجب است، مخالفت کند و بر طبق تقیه عمل ننماید - مثل اینکه در جایی که تقیه اقتضا می کرده نماز را به جماعت با کسانی که آنها را صالح برای این کار نمی دانسته بخواند، نمازش را فرادا به جا آورد - آیا آن عمل صحیح خواهد بود (هر چند معصیت کرده است)؟ یا اینکه آن عمل به طور مطلق باطل است؟ و یا اینکه باید بین موارد آن تفصیل قائل شد؟

شیخ انصاری قدس سره قائل به تفصیل است بین جایی که عمل مخالف تقیه، با عبادت متحد باشد، مانند سجده بر تربت حسینی در جایی که تقیه اقتضا دارد این کار را نکند (و مانند وقوف در عرفات، یاروزه یوم الشک، زمانی که اعتقاد او با اعتقاد مخالفین در تعیین روز عرفه وروز عید متفاوت باشد) و بین جایی که عمل مخالف تقیه، خارج از عبادت باشد، مانند ترک تکتف(1) در جایی که تقیه

چنین اقتضایی دارد. در اولی قائل به فساد، و در دومی قائل به صحت شده اند.

1- . دست بسته نماز خواندن.

ظاهراً وجه چنین تفصیلی از باب مسئله اجتماع امر و نهی(1)

است. در صورت اول، سجده بر تربت حسینی، و نفس وقوف، وروزه حرام، مورد نهی شارع است و با قصد قربتی که در صحت عبادت شرط است، نمی سازد؛ به خلاف صورت دوم که عمل حرام خارج از عبادت است، مانند نگاه به زن اجنبی در حال نماز.

این مسئله مبتنی بر این است که بدانیم آیا امر به تقیه - مانند امر به بدل اضطراری - دلالت دارد بر اینکه آنچه از روی تقیه انجام شده، جزء یا شرط یا بدل از مأمور به واقعی است یا این گونه نیست و دلالت بر امری دارد که به خودی خود واجب است؟

در صورت اول، عمل مخالف تقیه به طور مطلق فاسد خواهد بود؛ زیرا در آن حال مأموُربه را به جا نیاورده است و رجوع به عملی کرده که مأموُربه نبوده است. و در صورت دوم، عمل مخالف تقیه فاسد نخواهد بود، مگر زمانی که داخل در مسئله اجتماع

1- . مسئله اجتماع امر و نهی، مسئله ای است که در اصول فقه از آن بحث می شود. اجتماعامر و نهی، اصطلاحی است که بر موردی اطلاق می شود که دو عنوان «امر» و «نهی» بر یکفعل تعلق گرفته باشد، مانند فعل «نماز در مکان غصبی»؛ که در آن امر به نماز و نهی ازغصب هر دو بر این فعل تعلق گرفته است. سخن بر سر اینست که چنین کاری جایز است یانه؟ که اگر جایز باشد، مکلف با انجام این عمل هم مطیع است هم عاصی. و اگر جایز نباشد،یکی از دو طرف را باید ترجیح داد و گفت یا مطیع است و غصب او اشکالی ندارد، و یا عاصیاست و نماز او باطل است.

امرونهی شود وبگوییم که اجتماع عبادت با حرام، موجب بطلان آن می شود.

از آنجا که شیخ انصاری قدس سره صورت دوم را انتخاب کرده اند، در اینجا قائل به تفصیل شده اند.

ایراد به شیخ انصاری

بر مرحوم شیخ دو اشکال وارد کرده اند :

اشکال اول: می گوییم اگر چیزی به خاطر تقیه واجب شود، آن را از اجزای معتبر در عبادت نمی کند. نتیجه این می شود که اگر آن را ترک کند، عملش فاسد نخواهد بود؛ بنابراین اگر در حال تقیه مسح بر کفش را ترک کند (و محذور دیگری در ترک آن نباشد)، وضویش باطل نخواهد بود.

پاسخ مرحوم شیخ

مرحوم شیخ از این اشکال این گونه پاسخ داده اند که مسح بر پوست از دو امر تشکیل شده: یکی خود مسح، و دیگری روی پوست بودن آن. پس اگر نتواند دومی را انجام دهد، اولی ساقط

نمی شود؛ و در حقیقت بعد از آنکه «روی پوست بودن» را به خاطر تقیه ترک کرد،خودمسح مقداری است که برای او میسور(1) می باشد.

1- . اشاره به قاعده میسور: «المَیْسُورُ لایَسْقُطُ بِالمَعْسُورِ» (مقدور به سبب غیر مقدور ساقطنمی شود). مراد این است که در موارد سقوط بعض اجزا یا شرایطِ مرکب شرعی، - مانندنماز و حج - بر اثر عدم قدرت بر انجام دادن آن، باقی اجزا و شرایط ساقط نمی شود، مثلآنکه در نماز به جهت تنگی وقت نتواند سوره را بخواند، یا به جهتی نتواند رو به قبله نمازبگزارد، یا ناگزیر از ارتکاب بعضی موانع- همچون نماز خواندن در لباس نجس - گردد. درهمه موارد یاد شده وجوب باقی اجزا و شرایط نماز ساقط نمی شود؛ بلکه باید آن مقدار راکه توان آن را دارد به جا آورد. (فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیه السلام ، ج3، ص 278).

سپس برای تأیید این توجیه به روایت عبد الاعلی مولی آل سام، که در حکم جبیره وارد شده است، استناد کرده اند: «عبد الأعلی مولی آل سام می گوید: به ابو عبداللّه امام صادق علیه السلام عرض کردم: لغزیدم (و زمین خوردم) و ناخنم کنده شد، روی انگشتم مرهم گذاشته ام. برای وضو چه کنم؟ امام فرمودند: حکم این مورد و امثال آن از کتاب خدا (عزّ و جلّ) شناخته می شود، که خداوند می فرماید: «در دین کار سنگین و سخت بر شما قرار نداد» روی آن مسح کن».(1)

از این روایت استفاده می شود که سقوط مباشرت مسح بر روی پوست، موجب سقوط مسح بر روی مرحم نمی شود. از ضمیمه

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 1، ص 327 حدیث 5، باب 39 از ابواب وضوء؛وسایل الشیعه(بیروت)، ج 1، ص 464، ح 1231: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِمُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی مَوْلَی آلِ سَامٍقَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اَللَّهِ علیه السلام عَثَرْتُ فَانْقَطَعَ ظُفُرِی، فَجَعَلْتُ عَلَی إِصْبَعِی مَرَارَةً، فَکَیْفَأَصْنَعُ بِالْوُضُوءِ؟ قَالَ: یُعْرَفُ هَذَا وَ أَشْبَاهُهُ مِنْ کِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَی: ما جَعَلَعَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ؛ امْسَحْ عَلَیْهِ».

کردن قاعده «نفی حرج» به حکم وجوب وضو، حکم جبیره به دست می آید.

نقدی بر پاسخ شیخ

سخن مرحوم شیخ انصاری قدس سره برای حل این اشکال کفایت نمی کند؛ چرا که مسح بر کفش، مقدار مسح میسور برای شخص محسوب نمی شود، بلکه در نظر عرف امری است مباین با مسح؛ مانند مسح بر شیء خارجی دیگر؛ و شاهد این سخن روایاتی از امام صادق علیه السلام است که در مذمت کسانی که بر روی کفش مسح می کنند، وارد شده، با این تعبیر که هرگاه روز قیامت شود و خداوند هر چیزی را به اصل خود بر گرداند و پوست را به گوسفند بازگرداند، کسانی که بر کفش مسح می کنند، خواهند دید که وضویشان به کجا رفته است!(1)

این روایت به روشنی تمام دلالت دارد بر اینکه مسح بر کفش

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 1، ص 322، ح 4، باب 38 از ابواب وضو؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج 1، ص 458، ح :1210 «وَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِمُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنِ الْكَلْبِيِّ النَّسَّابَةِ، عَنِ الصادق علیه السلام ،فِي حَدِيثٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَا تَقُولُ فِي الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ؟ فَتَبَسَّمَ، ثُمَّ قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُالْقِيَامَةِ، وَ رَدَّ اللَّهُ كُلَّ شَيْءٍ إِلَى شَيْئِهِ، وَ رَدَّ الْجِلْدَ إِلَى الْغَنَمِ، فَتَرَى أَصْحَابَ الْمَسْحِ أَيْنَيَذْهَبُ وُضُوؤُهُمْ».

در حقیقت مانند مسح بر پوست گوسفند است و ابداً ارتباطی به انسان ندارد.

اما روایت عبد الأعلی را باید به نحوی توجیه کنیم که با آنچه

- درباره فهم عرف از میسور در باب مسح، و اینکه مسح بر جبیره نیز همانند مسح بر شئ خارجی است - ذکر شد، منافات نداشته باشد.فتدبر.

اشکال واضح تر از این، در مسئله حج و وقوفین در ایامی است که اهل تسنن آن را ایام وقوفین می دانند، در حالی که در واقع یا بر حسب ظاهر شرع این چنین نیست. زیرا امکان ندارد که بگوییم اصل وقوف یک مطلوب، و واقع شدن آن در روز عرفه یا شب دهم، مطلوب دیگری است که اگر به یکی از این دو نتوانستیم عمل کنیم، دیگری - به دلیل قاعده میسور - واجب خواهد بود. لازمه این سخن این می شود که عمل کسی که وقوف را ترک کرده و به سایر اعمال پرداخته، صحیح باشد؛ مگر بگوییم که میسور حج بر این عمل صدق نمی کند، حتی به هنگام تقیه؛ علاوه بر اینکه وقوفین رکن می باشد.

اشکال دوم: تفصیلی که ایشان بین موارد تقیه - مثل سجده بر تربت حسینی، و ترک دست به سینه نماز خواندن - در جایی که تقیه چنین اقتضایی ندارد، قائل شده اند، وجهی ندارد؛ زیرا درست

است که خود تقیه واجب است، اما ترک مورد خاص از تقیه و عمل به ضد آن حرام نیست؛ چرا که ضد واجب حرام نمی باشد.

این بود خلاصه اشکالی که بعضی از آقایان به ایشان وارد کرده اند، ولی می توان از این اشکال این گونه پاسخ داد که ترک تقیه نیز حرام است؛ آن گونه که از روایت 25 باب 24(1)، و روایت 9 باب

25(2)، از ابواب امر به معروف و نهی از منکر فهمیده می شود.

در اولی از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام روایت کرده بود که ایمان ندارد کسی که تقیه ندارد. پس هر کس قبل از خروج قائم ما تقیه را ترک کند، از ما نیست.

و در دومی از امام رضا علیه السلام آمده بود که حضرت به گروهی از شیعه بی توجهی کردند و مانع ایشان شدند. گفتند: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ، این جفای بزرگ و خوار کردن ما بعد از آن دوری سخت به چه دلیل است؟ امام رضا فرمودند: ... و تقیه را ترک می کنید در جایی که باید تقیه کنید.

مگراینکه بگوییم دراین دوروایت،ترک واجب راسرزنش کرده است،نه فعل حرام را.علاوه براینکه عملی که درمخالفت باتقیه انجام

1- . مراجعه شود به پاورقی 2 صفحه 81.
2- . مراجعه شود به پاورقی 2، صفحه 102.

می پذیرد،خودمصداق به هلاکت افکندن نفس است،واین کارحرام است.ودربسیاری ازروایات گذشته،نهی از ترک تقیه به این جهت بود که مصداق قول خداوند (وَلاَ تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَهِ) است.

حال که این مطلب را دانستیم، به اصل مسئله باز می گردیم تا ببینیم حق در مسئله چیست. پس می گوییم: ظاهر اطلاقات روایات این است که عملی که بر اساس تقیه انجام شود، صحیح است. ادله خاص -یعنی روایاتی که درمواردخاص ازتقیه واردشده -نیز تقریباً صراحت برصحت اعمالی داردکه براساس تقیه انجام پذیرفته؛ ولی قدرمتیقّن وبلکه ظاهرروایات این است که صحت عمل درصورتی است که بر وفق تقیه عمل کرده باشد، نه جایی که هیچ عملی انجام نداده باشد،ومثلاًهم مسح برکفش وهم مسح برپوست راترک کند.

چون ما دلیلی بر صحت اعمال ذکر شده غیر از آنچه که گفتیم نداریم، پس اگر ادله نتواند صحت اعمال بدون عمل بر وفق تقیه را ثابت کند، ناچار حکم به فساد آنها می کنیم و نتیجه آن چیزی شبیه بدلیت خواهد بود.

به عبارت دیگر، هر چند در روایات باب روایتی که دلالت کند بر اینکه عمل بر اساس تقیه بدل از عمل واقعی باشد - همانند بدل های اضطراری - وجود ندارد، و دلالتی ندارند بر اینکه مثلاً مسح بر کفش بدل از مسح بر پوست است همانند بدل بودن تیمم

از وضو، ولی زمانی که تنها دلیلِ مجزی بودن عمل، عمل بدین صورت است، اثر و نتیجه آن همانند اثر و نتیجه بدل بودن است.

البته این سخن در جایی است که مورد تقیه، ترک چیزی از اَجزا وشرایط واجبات باشد.امااگرتقیه بااضافه کردن چیزی بر واجبات تحقق پیدا کند، مانند دست به سینه شدن و ترک آن، در این صورت ادله ای که امر به مأمور به واقعی می کرد نیز با اطلاق خود آن را در بر می گیرد و عمل صحیح خواهد بود، مگر در جایی که انجام دادن چنین عملی (مثلاً نماز با ترک تکتف در جایی که چنین اقتضایی دارد) از مصادیق به هلاکت افکندن نفس به حساب بیاید که به همین دلیل حرام خواهد بود؛ و چون نمی توان با چنین عملی قصد قربت داشت،پس عمل ازاین جهت باطل می شود؛ زیرا عمل فوق، منهیٌعنه است و ما قائل به اجتماع امر و نهی نیستیم و می گوییم : امر و نهی نمی تواند در مورد واحد شخصی جمع شود. و نمی توان گفت که امر و نهی بر روی عنوان ذهنی رفته است؛ زیرا آن چیزی که منشأ اثر است، نماز خارجی است که شخصی می باشد، و عمل واحدنمی تواندهم منهیٌعنه باشدو هم مأمورٌبه. بنابراین عمل فوق منهیٌعنه وباطل است.ازاین رواگرکسی درمسجدالحرام شجاعت به خرج دهد و با مهر نماز بخواند، نمازش باطل است. نتیجه اینکه عملی که مخالف تقیه باشد، هم حرام تکلیفی است و هم باطل.

تنبیه سوم: باقی ماندن اثر عمل بعد از زایل شدن شرایط تقیه

اگرمثلاًمطابق تقیه وضوگرفت،شک نیست تا زمانی که اسباب تقیه باقی است نماز با چنین وضویی جایز است؛ اما اگر شرایط تقیه از بین برود، آیا می تواند با این وضو اعمالی را که وضو لازم دارد انجام دهد؟

به عبارت دیگر، آیا وضوی تقیه ای مادام که عوامل تقیه باقی است جایز است؟ یا می توان گفت بطور کلی رافع حدث می باشد به نحوی که نیازی به اعاده وضو ندارد، مگر اینکه حدث جدیدی ایجاد شود؟ و آیا بین عملی که برای آن وضو گرفته و غیر آن - در فرضی که اسباب تقیه از بین رفته باشد - فرقی نیست؟

همچنین است کلام در برخی از عقود و ایقاعاتی که بر اساس تقیه انجام شده، آیا جایز است بعد از زایل شدن شرایط تقیه به آنها ترتیب اثر داده شود؟ فرق بین این مسئله نسبت به مسئله عباداتی که از روی تقیه انجام داده - و گفتیم که کفایت از مأمور به واقعی می کند - واضح است؛ چرا که این موارد از اسباب شرعی ای می باشد که آثار مترتب بر آن دائمی است، بخلاف روزه و نماز وسایر عبادات (که تمام می شود).

با توجه به آنچه گفتیم، مقتضای قاعده اولی، فساد این اعمال وعدم ترتب اثر در تمام موارد تقیه است مگر دلیل خاصی داشته

باشیم که در مورد مباحث گذشته به آن اشاره کردیم. ولی آیا دلیل خاصی بر صحت وجود دارد یا نه؟

برخی گفته اند آری، دلیل خاص داریم؛ و گاهی با اوامر خاص وگاه با اوامر عام بر صحت این موارد استدلال کرده اند.

توضیح اینکه: چه بسا از اوامر خاصی که در موارد تقیه وارد شده - مانند امر به وضو - صحت وضو و عدم وجوب اعاده آن بطور مطلق استفاده می شود؛ زیرا رفع حدث، از آثار امتثال امر به وضو است، نه چیز دیگر؛ و این امتثال امر در اینجا موجود است. به همین خاطر هر موردی که امری درباره آن صادر شده، رافع حدث است. آیا می توان یک مورد یافت که در آن امر به وضو شده باشد ولی رافع حدث نباشد؟!

و اما اینکه مشاهده می شود وضو در مورد شخص دائم الحدث تنها مجوز نماز است نه اینکه رافع حدث باشد - با وجود اینکه امربه وضو در اینجا نیز موجود است - به جهت اینست که حدث دوام دارد و تجدید می شود، نه اینکه وضو در رفع حدث مشکلی داشته باشد.

نتیجه اینکه، در هر موردی که به هنگام تقیه برای سببی از اسباب شرعی امر خاص وارد شده باشد خواه از عبادات باشد مانند وضو وغسل، یا از عقود باشد مانند نکاح، و یا از ایقاعات باشد مانند طلاق، امتثال آن امر خاص دلیلی است بر وجود موثر واقعی؛ در نتیجه تمام آثار آن بر آن مترتب می شود حتی بعد از زوال شرایط تقیه.

اما اخبار عامی مانند اینکه «تقیه در هر ضرورتی جائز است»، یا اینکه «تقیه در همه چیز وجود دارد مگر در نبیذ و مسح بر کفش»، -که روایات آن گذشت - دلالت بر جواز تقیه بطور مطلق دارد، ومعنای جوازهر چیزی بر حسب همان چیز است، مثلاً جواز وضو به معنی رفع حدث، و جواز بیع به معنی صحت آن وترتب آثار ملکیت بر آن، و جواز طلاق به معنی تأثیر آن در جدا شدن می باشد.

ولی می توان به همه این موارد-اوامرخاص وعام -خدشه وارد کرد :

اما اوامر عام، ظاهر این ادله جواز تکلیفی و نفی حرمت است، نه جوازوضعی؛بنابراین استدلال به آنها بر آثار وضعی جداً مشکل است.

و اما اوامر خاص، به جدّ می توان گفت که از محل بحث ما منصرف است، و دقیقا همانند اوامر اضطراری در زمانی است که عذر بر طرف می شود، مثل کسی که تیمم کرده و بعداً آب پیدا می کند، بدیهی است که با وجود آب تیمم باطل می شود.

علاوه بر اینکه قبلا گفته ایم که تقیه قبل از آنکه شرعی باشد امری عقلایی است، و شک نیست که عقلا تنها در صورتی با این موارد (وضو به روش اهل تسنن) معامله صحت می کنند که عوامل تقیه باقی باشد؛ اما بعد از بر طرف شدن عوامل تقیه، به اسباب واقعی خارجی آن (وضوی صحیح) باز می گردند.

نتیجه اینکه حکم به بقاء آثار عمل بر اساس تقیه، بعد از زایل شدن شرایط تقیه جداً مشکل است.

تنبیه چهارم: آیا تقیه در موضوعات هم جاری می شود؟

در اینکه تقیه در احکام جاری می شود اشکالی وجود ندارد، مانند مسح بر روی کفش، یا دست به سینه نماز خواندن، و غیر اینها از بسیاری احکام دیگر.

ولی سخن بر سر جاری شدن تقیه در موضوعات است، مانند حکم به هلال شوال یا ذی الحجه نسبت به روزه و حج؛ بسیار اتفاق می افتد که حاکم آنها حکم به هلال شوال یا ذی الحجه نموده، و بر اساس آن، روزه را افطار کرده و حج بجا می آورند، و شیعیان اگر در این حکم از آنها تبعیت نکنند مشقت های زیاد را متحمل می شوند؛ حال آیا جایز است که در تشخیص این موضوعات از آنها تبعیت کنیم و مطابق آنها عمل نماییم، هر چند این موضوعات برای ما از راه های صحیح آن ثابت نشده باشد و یا خلاف آن ثابت شده باشد؟ و آیا ادله تقیه در اینجا نیز جاری می شود یا نه؟

موضوعات احکام شرع که سخن ما بر سر آنها است دو قسم است :

یک قسم آن، از موضوعات شرعی ای است که بیان آن به دست شارع است مانند وقت مغرب، که یا پنهان شدن قرص آفتاب است

یا برطرف شدن سرخی طرف مشرق (ذهاب حمره مشرقیه)؛ در این قسم اشکالی نیست،زیرابالاخره به اختلاف درحکم بازمی گردد.

قسم دیگر آن، موضوعات خارجی محض است، مانند هلال ورویت آن؛ که این نیز به اقسامی تقسم می شود :

گاهی علم به خطای آنها داریم، و گاهی شک داریم. علاوه بر این، منشأ خطا گاهی کشف واقع از راه های خارجی معمولی آن است، و گاهی از راه إعمال طریق شرعی ای است که نزد آنها معتبر بوده و نزد ما باطل است، مانند اعتماد به بعضی شهود بدون تحقیق از حال آنها، چرا که تحقیق از حال شهود نزد آنها واجب نیست ولی نزد ما واجب است.

در این قسم اخیر نیز اشکالی وجود ندارد؛ زیرا این نیز به تقیه در احکام باز گشت می کند، و جواز آن محل خلاف نیست.

می ماند موضوعات خارجی محض (که منشأ خطا در آن، کشف واقع از راههای خارجی معمول است)، خواه علم به خطای آنها داشته باشیم، یا شک داشته و برای ما ثابت نشده باشد.

کلام در اینجا نیز دو قسم است: یا از جهت حکم تکلیفی است و یا از جهت حکم وضعی. اما از جهت حکم تکلیفی، اشکالی نیست که جایز است به هنگام ضرورت و اجتماع شرایط تقیه، مانند آنها عمل کنیم. و خواهیم گفت که بعضی از ائمه علیه السلام خودشان

از این جهت در ضرورت واقع شده و مطابق تقیه عمل کرده اند، مانند افطار امام صادق علیه السلام که روز آخر ماه رمضان (یوم الشک) را از ترس منصور که حکم به شوال کرده بود افطار کردند، زیرا در مخالفت کردن با حکم زورگوی کینه توزی مثل منصور، ترس از جان مبارک حضرت وجود داشت. و تمام ادله جواز تقیه به هنگام ضرورت و همچنین دلیل عقل در اینجا جاری است.

ولی سخن بر سر حکم وضعی است، و اینکه آیا این عملی که در غیر محل خود به سبب تقیه از آنها انجام شده، صحیح است وکفایت از واقع می کند یا نه؟ و آیا اطلاقات گذشته که دلالت بر اکتفا به این گونه اعمال داشت، مانند سخن حضرت علیه السلام در روایت ابی عمر اعجمی، که فرمود تقیه در همه چیز است مگر در نبیذ ومسح بر کفش(1) - و ظاهر این حدیث صحت عباداتی بود که مطابق

تقیه انجام می شد مگر در موارد استثنایی که بیان کردیم - این جا را شامل می شود؟ و همچنین سخن حضرت در روایت زراره، که فرمود: سه چیز است که در آن از احدی تقیه نمی کنم: شرب مسکر، و مسح بر کفش، و متعه حج.(2) و همچنین روایت 18 باب 38 ابواب

1- . مراجعه شود به پاورقی 2، صفحه 107.
2- . مراجعه شود به پاورقی 4، صفحه 107.

وضو(1)، و روایت 5 باب 3 اقسام حج.(2)

البته ظاهرکلام حضرت درسخنش بامنصورکه فرموداگریک روز را افطار کنم و بعداً قضای آن را بجا آورم برایم دوست داشتنی تر از آنست که گردنم را بزند، دلیل بر عدم کفایت آن روزه بوده واینکه لازم است قضای آن را بجا آورد؛ ولی به زودی وجه آن راخواهیم گفت به نحوی که از این ناحیه جای شکی باقی نماند.ان شاءالله.

در هر حال انصاف اینست که اطلاقات به خودی خود - و یا لااقل با الغاء خصوصیت از موارد احکام، و تنقیح مناط در آنها(3) -

---

1- . مراجعه شود به پاورقی 2، صفحه 112.
2- . مراجعه شود به پاورقی 1، صفحه 159.
3- . «تنقیح مناط» در اصطلاح فقها، یکی از شیوه های استنباط حکم است که در آن بااجتهاد و نظر، علت حکم، از اوصاف غیر دخیل در حکم که در نص آمده، تمییز دادهمی شود، تا بتوان حکم را به تمام مواردی که علت در آن ها وجود دارد، تعمیم داد.«الغای خصوصیّت»، حذف اوصاف و ویژگیهایی است که در دلیل حکم، همراه موضوعاست، امّا نزد عرف یا به قراینی دخالتی در ثبوت حکم برای آن موضوع ندارد و نتیجه آن،شمول حکم نسبت به موضوعاتی است که فاقد آن اوصاف است.گروهی از اصولیان این دو را یکی دانسته اند؛ لکن برخی بین آن دو تفاوت قائل شدهوگفته اند: تنقیح مناط عبارت است از به دست آوردن ملاک و حکم با حذف ویژگی هاییکه احتمال می رود جزء علّت باشند، که نتیجه آن تعمیم موضوع حکم است؛ امّا الغایخصوصیّت، حذف ویژگیهای مورد نص است؛ هرچند احتمال علّت بودنِ محذوف نرود. ازاین رو، در الغای خصوصیّت، به صرف حذف اوصاف، حکم عمومیّت می یابد؛ هرچند علّتبودن آن معلوم نگردد. (ویکی فقه. www.wikifegh.ir).

این مسئله ما را در بر می گیرد. بنابراین عمل بر اساس تقیه در اینجا مجزی ورافع تکلیف است،خصوصاًنسبت به حج وثبوت هلال که می توان گفت سیره مستمر در تمامی دوران ها نیز بر آن استقرار دارد.

مرحوم صاحب جواهر قدس سره در کتاب حج، این گونه می نویسد :

«امر مهمی باقی ماند که شدیداً مورد نیاز است و شاید ذکر آن نسبت به بقیه مطالب اولویت داشته باشد، و آن اینکه اگر برای قاضی اهل سنت بینه اقامه شد و حکم به هلال نمود، به وجهی که روز ترویه نزد ما مطابق با روز عرفه آنها درآمد، آیا - به دلیل اینکه این مورد از موارد تقیه است و عمل به غیر آن موجب عسر است - صحیح است که شیعیان با آنها وقوف کنند و مجزی است؟ یا اینکه مجزی نیست، زیرا اجرای تقیه در موضوعات ثابت نشده، و این مورد نیز تقیه در موضوع است؟ همان گونه که وجوب قضای روزه، در فرض حکم کردن آنها به عید در ماه رمضان - که روایاتی مانند آنکه فرمود: «اینکه یک روز را افطار کنم وبعداً قضا نمایم، برایم دوست داشتنی تر از آنست که گردنم را بزنند»، بر آن دلالت دارد - به عدم اِجزا اشاره دارد. در این مورد از فقها کلامی نیافتیم، وبعید نیست که قائل به اِجزا شویم، و مسئله تقیه در موضوع را به تقیه در حکم ملحق کنیم، چرا که در غیر این صورت حرج پیش می آید، واحتمال دارد همین مشکل در قضای حج سال آینده نیز رخ دهد؛

(البته بر چنین حکمی که منسوب به علامه طباطبایی است دست یافته ام).ولی بااین وجودترک احتیاط سزاوارنیست. والله العالم».(1)

سخن ایشان هر چند از جهت نتیجه کلام متینی است، ولی از چند جهت جای تأمل دارد :

1. وجهی ندارد که مسئله قضای روزه - هنگامی که حکم به عید کرده اند - را به مسئله وقوف یا سایر مناسک حج قیاس کنیم.

2. مجرد وجود حرج، دلیل بر صحت و تمام بودن عمل نیست؛ ونهایت چیزی که برآن دلالت می کندجوازتکلیفی وعدم حرمت است.

3. سخن ایشان که فرموده «احتمال مثل این مشکل در قضا وجود دارد» دفع می شود به اینکه مجرد احتمال تحقق اختلاف در ثبوت هلال در سالهای آینده، موجب نمی شود که تکلیف به حج که در ذمه او است ساقط شود.

انصاف اینست که در اصل مسئله جای اشکال نیست، و دلیل آن هم عمومات ادله تقیه است که ظهور در اِجزا در عبادات و غیر آن دارد، با توضیحی که قبلاً گفتیم. خصوصاً در مثل حج که سیره اصحاب به طور متوالی بر عمل به حکم آنها به هلال - در هر صورت - مستقر شده، و از ایشان نشنیده ایم که حکم به وجوب اعاده یا تغییر در وقوفات داده باشند؛ و حتی در کتب فقهی متعرض

1- . جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج19، ص 32.

این مسئله نشده اند، همان گونه که در کلام صاحب جواهر نیز به این نکته اشاره شده است. و آنچه از بعضی بزرگان و پیروان آنها از معاصرین دیده شده که - در سالهایی که در آن اختلاف در رویت هلال است - قائل به احتیاط شده اند، ظاهراً امر مستحدثی است که تاکنون شنیده نشده است! و إن هذا إلا اختلاق!(1)

مسئله اکراه در افطار روزه

فقها مسئله اکراه در افطار روزه را مطرح کرده و اکثر آنها به صحت روزه حکم نموده اند، و از مرحوم شیخ قدس سره حکایت شده که حکم به فساد نموده است. و آنچه قول به فساد و وجوب قضا را تأیید می کند حکم وجوب قضای روزه ای است که از باب تقیه افطار شده، و تقیه نیز از مصادیق اکراه است.

مرحوم صاحب جواهر قدس سره به هنگام بیان حکم اکراه در افطار روزه، بعد از نقل اقوال و بعد از تصریح به عدم خلاف در مورد صحیح بودن روزه کسی که چیزی در حلقش ریخته شده، می نویسد: «سزاوار است (برای فساد روزه و وجوب قضای آن در فرض اکراه) به دلیلی که دلالت بر حکم کسی دارد که به سبب تقیه

1- . اشاره به آیه 7 سوره ص: (ما سَمِعْنا بِهذا فِی الْمِلَّهِ الاْخِرَهِ إِنْ هذا إِلاَّ اخْتِلاقٌ)؛ (ما هرگزچنین چیزی در آیین دیگری نشنیده ایم؛ این تنها یک امر ساختگی است).

روزه را افطار می کند، استدلال کنیم، چرا که آن هم به معنی اکراه است؛ مانند مرسله رفاعه، از امام صادق علیه السلام که فرمود: «در حیره، بر ابی العباس وارد شدم، او گفت ای ابا عبد الله علیه السلام در مورد روزه امروز چه می فرمایید؟ گفتم: حکم آن به دست امام است، اگر روزه بگیری روزه می گیریم و اگر افطار کنی افطار می کنیم. او گفت: ای غلام سفره را بیانداز، و من نیز به همراه او خوردم، و به خدا قسم می دانستم که آن روز ماه رمضان است؛ پس یک روز افطار کردن وقضای آن را بجا آوردن برایم آسان تر بود از اینکه گردنم را بزنند، ودیگر نتوانم بندگی خدا کنم». و در حدیث دیگری آمده است که «یک روز از روزه ماه رمضان را افطار کنم برایم دوست داشتنی تر از آنست که گردنم را بزنند»، و بر این کار اسم افطار را اطلاق کرده است».(1) و در اواخر کلامشان متذکر شده اند که می توان بین دو

مسئله اکراه و تقیه فرق گذارده، و خبری که قضا را لازم می داند، به واسطه مرسله بودن ضعیف دانسته، و دلیل قضا را به واسطه اکراه

تخصیص بزنیم؛ سپس از این سخن باز گشته و گفته اند احوط آنست که همه را به یک حکم محکوم کنیم، زیرا شک داریم در اینکه اطلاقات ادله تقیه، مثل این موردی را که مرجع آن در حقیقت

1- . جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج16، ص 258.

به موضوع - خواه از نظر مصداق یا مفهوم - باز می گردد نه حکم، در بر می گیرد یا نه.

انصاف اینست که روایاتی که در این باب وارد شده و صاحب وسایل آنها را در باب 57 از ابواب ما یمسک الصائم(1)، آورده است

را می توان به سه گروه تقسیم کرد :

برخی از آنها از جهت قضا دلالت بر چیزی ندارند؛ مانند آنچه مرحوم صدوق، از عیسی بن ابی منصور، روایت کرده که گفت: «در یوم الشک خدمت امام صادق علیه السلام بودم که فرمود: ای غلام! برو ببین که آیا سلطان روزه گرفته است یا نه؟ پس او رفت و سپس بازگشت و گفت: نه؛ پس حضرت غذا طلبید و ما با ایشان غذا خوردیم».(2)

نهایت چیزی که این روایت بر آن دلالت دارد جواز افطار است، واما در مورد وجوب قضای آن کاملاً ساکت است.

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 7، ص 94؛وسائل الشیعه(بیروت)، ج 10، ص 131، بابُ جَوَازِ الْإِفْطَارِ لِلتَّقِيَّهِ وَ الْخَوْفِ مِنَ الْقَتْلِوَنَحْوِهِ وَ يَجِبُ الْقَضَاءُ.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 7، ص 94، ح 1، باب57 از ابواب ما یمسک الصائم؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 10، ص 131، ح 13031: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ،بِإِسْنَادِهِ، عَنْ عِيسَى بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ، أَنَّهُ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي الْيَوْمِ الَّذِييُشَكُّ فِيهِ؛ فَقَالَ: يَا غُلَامُ، اذْهَبْ فَانْظُرْ أَصَامَ السُّلْطَانُ أَمْ لاَ؟ فَذَهَبَ، ثُمَّ عَادَ فَقَالَ: لاَ؛ فَدَعَابِالْغَدَاءِ فَتَغَدَّيْنَا مَعَهُ».

و برخی از آنها دلالت بر باطل بودن روزه دارد، هر چند افطار آن جایز است، و لازمه آن وجوب قضا است؛ مانند روایت ابی العباس، که در کلام صاحب جواهر قدس سره آن را ذکر کردیم. و آن روایت چهارم از این باب است؛ و همچنین روایت پنجم که در ذیل آن آمده بود: «یک روز افطار کنم و قضا نمایم برایم آسان تر است از اینکه گردنم را بزنند و خدا عبادت نشود». ولی سند این دو روایت به واسطه مرسله بودن ضعیف است. و همین معنا از روایت هشتم(1)

نیز استفاده می شود.

و از برخی دیگر توهم دلالت بر صحت روزه استفاده می شود؛ و آن روایت هفتم است که شیخ، از ابی جارود، روایت کرده که «گفت: از امام باقر علیه السلام سوال کردم در سالی از سالها در عید قربان شک کردیم، پس خدمت ابی جعفر علیه السلام رسیدیم در حالیکه بعضی از اصحاب ما عید گرفته بودند، حضرت فرمود: عید فطر روزی

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 7، ص 96، حدیث 8، باب57 از ابواب ما یمسک الصائم؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 10، ص 133، حدیث :13038 «عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ الْمُرْتَضَی،فِی رِسَالَهِ «الْمُحْکَمِ وَ الْمُتَشَابِهِ» نَقْلاً مِنْ تَفْسِیرِ النُّعْمَانِیِّ، بِإِسْنَادِهِ الاْتِی، عَنْ عَلِیٍّ 7فِی حَدِیثٍ قَالَ: وَ أَمَّا الرُّخْصَهُ الَّتِی صَاحِبُهَا فِیهَا بِالْخِیَارِ، فَإِنَّ اللَّهَ نَهَی الْمُؤْمِنَ أَنْ یَتَّخِذَالْکَافِرَ وَلِیّاً، ثُمَّ مَنَّ عَلَیْهِ بِإِطْلاَقِ الرُّخْصَهِ لَهُ عِنْدَ التَّقِیَّهِ فِی الظَّاهِرِ أَنْ یَصُومَ بِصِیَامِهِ،وَیُفْطِرَ بِإِفْطَارِهِ، وَ یُصَلِّیَ بِصَلاَتِهِ، وَ یَعْمَلَ بِعَمَلِهِ، وَ یُظْهِرَ لَهُ اسْتِعْمَالَ ذَلِکَ مُوَسَّعاً عَلَیْهِفِیهِ، وَعَلَیْهِ أَنْ یَدِینَ اللَّهَ فِی الْبَاطِنِ، بِخِلاَفِ مَا یُظْهِرُ لِمَنْ یَخَافُهُ مِنَ الْمُخَالِفِینَ».

است که مردم افطار می کنند، و عید اضحی روزی است که مردم قربانی می کنند، وروزه روزی است که مردم روزه می گیرند».(1) با این ادعا که ظاهر این روایت اینست که روزی که مردم در آن افطار می کنند حقیقتاً روز فطر است، و اگر این چنین باشد قضای آن روز قطعاً واجب نخواهد بود.

ولی حمل این روایت بر این معنا جداً بعید است؛ و اظهر اینست که بر حکم ظاهری در مسئله دلالت دارد، و اشکالی هم بر آن وارد نیست چرا که همان جواز افطار از باب تقیه است؛ و اما اینکه کفایت از قضا هم بکند یا نه؟ این روایت در صدد بیان آن نیست. وبر فرض هم که در این معنا ظهور داشته باشد قدرت مقاومت را در برابر روایات گذشته و آنچه در آینده از ادله دلالت کننده بر فساد خواهیم گفت، ندارد.

شایان ذکر است که اطلاقات دلالت کننده بر مجزی بودن تقیه وعباداتی که مطابق تقیه انجام می گیرد، می توانند در بر گیرنده

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 7، ص 95، ح 7، باب57 از ابواب ما یمسک الصائم؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 10، ص 133، ح :13037 «وَ عَنْهُ، عَنِ الْعَبَّاسِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِالْمُغِيرَهِ، عَنْ أَبِی الْجَارُودِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام إِنَّا شَكَكْنَا سَنَهً فِی عَامٍ مِنْ تِلْکَ الْأَعْوَامِفِی الْأَضْحَی، فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام وَ كَانَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا يُضَحِّی، فَقَالَ: الْفِطْرُيَوْمُ يُفْطِرُ النَّاسُ، وَ الْأَضْحَی يَوْمُ يُضَحِّی النَّاسُ، وَ الصَّوْمُ يَوْمُ يَصُومُ النَّاسُ».

موضوعات هم باشند؛ پس همان گونه که دلیل بر صحت تقیه در احکام اند، دلالت بر صحت تقیه در موضوعات هم دارند، مانند مناسک حج و وقوفات آن.

ولی مسئله افطار در روزه خصوصیت خاصی دارد، و آن اینکه بحث از مجزی بودن اعمالی که از روی تقیه انجام می گیرد مختص مواردی است که عملی عبادی وجود دارد ولی به مقتضای تقیه، مطابق مذهب مخالفین انجام می پذیرد؛ اما اگر بنا شود اصل عمل بخاطراینکه مذهب آنهااقتضای ترک عمل راداشته،ترک شود دیگر سقوط قضاازمکلف وجهی ندارد.به عبارت دیگر، اعمالی که از سر تقیه انجام می پذیرد،همانندبدل اضطراری برای تکالیف واقعی است، مثل نماز با تیمم که بدل از نماز با وضو است. و تنها از این جهت است که اقتضای مجزی بودن دارد؛ و واضح است که ترک عمل

- مانند افطارکردن روزه به استناد عدم وجوب روزه - نمی تواند بدل از واجب قرار گیرد؛ بنابراین واجب به واسطه آن ساقط نمی شود.

این مسئله از بعضی جهات شبیه چیزی است که در باب اصاله الصحه(1) می گویند، و آن اینکه اصاله الصحه تنها در جایی

1- . اصاله الصحّه، از قاعده های فقهی است و بدین معناست که اگر در فعل کسی به لحاظحکم وضعی، تردید شد که آیا آن را صحیح (با تمام اجزاء و شرایط آن)انجام داده یا نه،باید عمل اورا بر صحت حمل کرد؛ مثلاً اگر معامله ای، چون خرید و فروش، ازدواج، طلاق،وکالت، رهن و...انجام بدهد همه این موارد بر صحت حمل می شود و آثار عقود یا ایقاعاتبر آن مترتب می گردد.

جاری می شود که عملی از مکلف صادر شده ولی ما شک در صحت و فساد آن داریم؛ ولی اگر شک ما در اصل عمل باشد، قاعده صحت جاری نمی شودچراکه عملی احرازنشده تابخواهیم حمل بر صحیح کنیم.

اگر گفته شود همان گونه که تقیه اقتضای ترک ادا را دارد، اقتضای ترک قضا را نیز خواهد داشت. می گوییم: اگر شرایط تقیه نسبت به قضا نیز موجود باشد، حرف شما صحیح است؛ مثل اینکه مکلف در طول سال با آنها معاشرت داشته باشد و آنها بفهمند که منظور او از این عمل قضا است، که این نیز فرض نادری است بلکه مصداقی نمی توان برای آن پیدا کرد. بنابراین اگر در انجام قضا شرایط تقیه موجود نباشد انجام آن واجب می شود.

تنبیه پنجم: ملاک، ترس شخصی است یا نوعی؟

می دانیم که ملاک در ترس، وجود احتمال ضرر است، آن هم احتمالی که قابل اعتنا باشد، هر چند به مرحله ظن نرسد؛ حتی اگر شک کند یا احتمال مرجوحی بدهد در حالیکه این احتمال نزد عقلا قابل اعتنا باشد، کافی است؛ چرا که در عرف، عنوان ترس بر همه این ها صادق است؛ هرچند به سبب تفاوت احتمالات از نظر شدت و ضعف متفاوت خواهد بود.

اکنون سخن بر سر اینست که در تقیه خوفی ملاک ترس شخصی است یا نوعی؟

حق اینست که بگوییم: کسی که تقیه می کند، گاهی از به خطر افتادن جان و مال و آبروی خویش، یا کسی که ارتباطی با او دارد، ویا شخص معین دیگری که ارتباطی هم با او ندارد می ترسد؛ وگاهی ترس او در مورد فرد یا جماعت ناشناسی است که طرفدار حق اند و در دست دشمنانشان محاصره شده اند و به واسطه عملی که دیگران در آن تقیه را ترک می کنند مورد عقاب قرار می گیرند.

اما قسم اول، اشکالی نیست که احکام تقیه در آن جریان دارد، وبلکه از واضح ترین مصادیق تقیه است. و روایاتی که تقیه را

«جُنه» یا «تُرس» یا شبیه اینها می نامید آنرا تأیید می کند؛ علاوه بر آن در تعدادی از روایات به این قسم تصریح شده است :

1.اعمش،ازجعفربن محمد علیهما السلام درحدیث شرایع الدین روایت کرده که فرمودند: در حالت تقیه کشتن هیچ کافر یا ناصبی جایز نیست مگر اینکه قتل انجام داده باشد یا تلاش در فساد داشته باشد، آن هم در صورتی که بر خودت و بر یارانت هیچ ترسی نداشته باشی؛ و عمل به تقیه در جایی که محل تقیه است واجب است... .(1)

و قدر متیقّن از این روایت، ترس شخصی بر جان مؤمنین است.

2. منصوری، از عموی پدرش، از امام علی بن محمد، از پدرانش: روایت کرده که فرمود: امام صادق علیه السلام فرمودند: از ما نیست کسی که ملزم به تقیه نیست ومارازمردم پست حفظ نمی کند.(2)

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 464، ح 21، باب24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 210، ح 21377: «وَ بِإِسْنَادِهِ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام ، فِی حَدِیثِ شَرَائِعِ الدِّینِ، قَالَ: وَ لاَ یَحِلُّ قَتْلُ أَحَدٍ مِنَ الْکُفَّارِ وَالنُّصَّابِ فِیالتَّقِیَّهِ، إِلاَّ قَاتِلٍ أَوْ سَاعٍ فِی فَسَادٍ، وَ ذَلِکَ إِذَا لَمْ تَخَفْ عَلَی نَفْسِکَ، وَ لاَ عَلَی أَصْحَابِکَ؛ وَاسْتِعْمَالُ التَّقِیَّهِ فِی دَارِ التَّقِیَّهِ وَاجِبٌ؛ وَ لاَ حِنْثَ وَ لاَ کَفَّارَهَ عَلَی مَنْ حَلَفَ تَقِیَّهً، یَدْفَعُبِذَلِکَ ظُلْماً عَنْ نَفْسِهِ».
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 466، ح 27، باب24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 212، ح 21383: «الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطُّوسِیُّ، فِی«مَجَالِسِهِ»، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ الْفَحَّام، عَنِ الْمَنْصُورِیِّ، عَنْ عَمِّ أَبِیهِ، عَنِ الْإِمَامِ عَلِیِّ بْنِمُحَمَّدٍ علیه السلام ، عَنْ آبَائِهِ قَالَ: قَالَ الصادق علیه السلام : لَیْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ یَلْزَمِ التَّقِیَّهَ، وَ یَصُونُنَا عَنْسَفِلَهِ الرَّعِیَّهِ».

3. سخن امیر المومنین علیه السلام که در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام وارد شده که فرمودند: «تقیه از برترین اعمال مومن است که خود وبرادرانش را از دست فاجران حفظ می کند، و برآوردن حاجت برادران از شریف ترین اعمال متّقین است».(1)

و همچنین روایات فراوانی که در باب 28 از ابواب امر به معروف(2) وارد شده است دلالت بر این معنا دارد، و تقیه را با

برآوردن حاجت برادران مؤمن قرین هم قرار داده است.

و احتمال دارد که مراعات تقیه بخشی از حقوق برادران ایمانی بوده، و مقارنه بین ایندو به این سبب باشد، زیرا واجب است که

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 473، ح 3، باب28 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 222، ح 21411: «قَالَ: وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام :التَّقِيَّةُ مِنْ أَفْضَلِ أَعْمَالِ الْمُؤْمِنِ، يَصُونُ بِهَا نَفْسَهُ وَ إِخْوَانَهُ عَنِ الْفَاجِرِينَ؛ وَ قَضَاءُ حُقُوقِالِاْخْوَانِ أَشْرَفُ أَعْمَالِ الْمُتَّقِينَ، يَسْتَجْلِبُ مَوَدَّةَ الْمَلاَئِكَهِ الْمُقَرَّبِينَ، وَ شَوْقَ الْحُورِ الْعِينِ».
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 472؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 221، بَابُ وُجُوبِ الاِعْتِنَاءِ وَ الاِهْتِمَامِ بِالتَّقِيَّهِ وَ قَضَاءِحُقُوقِ الاِْخْوَانِ الْمُؤْمِنِينَ.

به واسطه تقیه از آنها محافظت کند. به عبارت دیگر، تقیه برای حفظ حقوق برادر ایمانی واجب است همان گونه که برای حفظ خودش و حقوقش واجب می باشد. هر چند قبلاً احتمال دیگری را در بیان این مقارنه گفتیم که اولی در مورد نسبت انسان با دشمنانش می باشد، و دومی در مورد نسبت انسان با دوستانش.

و همچنین است روایاتی که دلالت دارد بر اینکه ترک تقیه از مصادیق به هلاکت افکندن نفس می باشد(1)، و این روایات نیز فراوان است. پس همان گونه که حرام است شخص خودش را در هلاکت بیفکند، همچنین به هلاکت افکندن برادر مؤمنش نیز حرام می باشد؛ یا اینکه اطلاق کلمه «أیدیکم» چنین دلالتی دارد زیرا غیر را نیز در بر می گیرد.

و اما قسم دوم، و آن ترس بر نوع انسان می باشد، به اینکه احتمال قابل اعتنایی بدهیم که ترک تقیه موجب می شود در زمان دیگری بر افرادی دیگر ضرر وارد شود؛ مانند اینکه در سرزمین خودش در برابر برخی از مخالفین تقیه را ترک می کند، ولی ترس از

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 467، ح 35، باب24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 213، ح 21391: «وَ عَنْ حُذَیْفَهَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَهِ»، قَالَ: هَذَا فِی التَّقِیَّهِ».

این داردکه بربرادرانش وقتی به سرزمین های خودشان باز می گردند ضرری وارد شود، خواه نسبت به یک فرد باشد یا نسبت به افراد زیادی. ظاهر اینست که چنین تقیه ای نیز جایز است؛ به سه دلیل :

دلیل اول: بارها گفته ایم که ملاک تقیه از باب مراعات أهمّ، ومقدم داشتن آن بر مهمّ است.

دلیل دوم: بر این مورد نیز عنوان ضرورت صادق است، بنابراین عموماتی که دلالت بر جواز تقیه در هر ضرورتی می نمود این جا را نیز در بر می گیرد.

دلیل سوم: بسیاری از روایات ابواب تقیه بر این امر و بلکه بر بیشتر از آن دلالت دارد :

1. در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام (1)، از حسن بن علی علیهما السلام

روایت کرده که فرمودند: در تقیه ای که خداوند بواسطه آن امتی را اصلاح کند، برای تقیه کننده همانند ثواب اعمال آن امت خواهد بود، و اگر تقیه را ترک کند، امتی را به هلاکت افکنده و ترک کننده آن شریک کسی است که آنها را به هلاکت می افکند... .(2)

1- . التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن العسکری علیه السلام ، ص 321
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 473، ح 4، باب28 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 222، ح 21412; «قَالَ: وَ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام : إِنَّالتَّقِيَّةَ يُصْلِحُ اللَّهُ بِهَا أُمَّةً لِصَاحِبِهَا، مِثْلُ ثَوَابِ أَعْمَالِهِمْ؛ فَإِنْ تَرَكَهَا أَهْلَكَ أُمَّةً، تَارِكُهَا شَرِيكُمَنْ أَهْلَكَهُمْ؛ وَ إِنَّ مَعْرِفَةَ حُقُوقِ الْإِخْوَانِ يُحَبِّبُ إِلَى الرَّحْمَنِ؛ وَ يُعَظِّمُ الزُّلْفَيلَدَى الْمَلِكِالدَّيَّانِ؛وَإِنَّ تَرْكَ قَضَائِهَايُمَقِّتُ إِلَى الرَّحْمَنِ،وَيُصَغِّرُالرُّتْبَةَ عِنْدَالْكَرِيمِالْمَنَّانِ».

2. مرحوم شیخ قدس سره در «مجالس»(1) به سند خودش، از منصوری، از عموی پدرش، از امام علی بن محمد علیهما السلام از پدرانش روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: «بر شما باد به رعایت تقیه، چرا که از ما نیست کسی که تقیه را جامه زیرین و رویین خود قرار ندهد، حتی نسبت به کسانی که از آنها ایمن است؛ تا اینکه برای او عادت شود در برابر کسانی که از آنها بر حذر می باشد».(2)

مفاد این روایت بسیار وسیع تر از آن چیزی است که ما در صدد اثبات آن هستیم، زیرا این روایت دلالت دارد بر اینکه به هنگام شدت تقیه رعایت آن در برابر کسی که از او ایمن است نیز واجب است تا مقدمه ای شود بر اینکه عادت کند بر تقیه در برابر کسی که

1- . الأمالی (للشیخ الطوسی)، ص 293.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 466، ح 28، باب 24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 212، ح 21384: «وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: قَالَ سَيِّدُنَاالصادق علیه السلام : عَلَيْكُمْ بِالتَّقِيَّهِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَجْعَلْهَا شِعَارَهُ وَ دِثَارَهُ، مَعَ مَنْ يَأْمَنُهُ،لِتَكُونَ سَجِيَّتَهُ مَعَ مَنْ يَحْذَرُهُ».

از او بر حذر می باشد؛ و ترک تقیه در این حال، سبب می شود که تقیه را در موارد لزوم و وجوبش ضایع کند. فتأمل. این روایت تعارضی هم با روایت علی بن موسی الرضا علیهما السلام - در حدیثی که ایشان نسبت به جماعتی از شیعه بی توجهی کردند و آنها را به حضور نپذیرفتند بخاطر اینکه در جایی که تقیه واجب نبود تقیه کرده بودند(1) - ندارد.

1- . مراجعه شود به پاورقی 2، صفحه 102.

تنبیه ششم: در موارد وجوب تقیه، تقیه واجب نفسی است یا غیری؟

آیا تقیه در مواردی که واجب می شود، واجب نفسی است و آثار واجب نفسی - از جمله عقاب در ترک - بر آن بار می شود؟ یا اینکه واجب غیری است و آثار آن را دارد؟

درابتداازادله تقیه استفاده می شودکه واجب غیری باشد،زیراتقیه بخاطر حفظ خون ها و محافظت از ضرر دینی یا دنیوی - بدون هیچ وجهی -تشریع شده است. و دلیل عقلی ای که بر تقیه دلالت داشت نیزبیش ازوجوب مقدمی اقتضانمی کند؛وهم چنین ادله ای که دلالت می کرد بر اینکه ترک تقیه از موارد به هلاکت افکندن نفس می باشد، و تقیه از باب مقدمه برای حفظ نفس از هلاکت، واجب می باشد.

ولی انصاف اینست که بگوییم تقیه واجب نفسی است و اثر آن را دارد، به دو دلیل :

اولاً: ظاهر اطلاقات ادله اینست که تقیه به هنگام خوف از ضرر واجب نفسی است، خواه بر ترک آن ضرری مترتب بشود خواه نشود؛ و آنچه در ادله ذکر شده - از قبیل حفظ خونها و امثال آن - از باب حکمت حکم است نه علت آن، و به همین سبب به کسی که تقیه را ترک کند وعده عذاب داده شده است، مانند روایتی که در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام وارد شده که: «...پس بزرگترین

واجبات خدا بر شما بعد از وجوب موالات ما و دشمنی دشمنانتان، به کارگیری تقیه بر جان و مال و معارف و حفظ حقوق یارانتان می باشد؛ و خداوند بعد از عمل به این واجبات هر گناهی را می آمرزد، و سخت گیری نمی کند؛ و اما این دو، کم کسی می شود که از آن نجات پیدا کند مگر بعد از عذاب شدیدی».(1)

و همچنین ادله ای که دلالت داشت بر اینکه ترک تقیه مانند ضایع کردن حقوق برادران ایمانی است، مانند آنچه در تفسیر مذکور از قول علی بن الحسین علیهما السلام آمده بود که فرمود: «خداوند بر مومن هر گناهی را می آمرزد و او را در دنیا و آخرت پاک می گرداند مگر دو گناه: ترک تقیه و ضایع کردن حقوق برادران ایمانی».(2)

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 475، ح 13، باب 28 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 224، ح 21421: «ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : وَلَوْشَاءَ لَحَرَّمَ عَلَيْكُمُ التَّقِيَّةَ، وَ أَمَرَكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَى مَا يَنَالُكُمْ مِنْ أَعْدَائِكُمْ عِنْدَ إِظْهَارِكُمُ الْحَقَّ؛أَلاَ فَأَعْظَمُ فَرَائِضِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بَعْدَ فَرْضِ مُوَالاتِنَا، وَ مُعَادَاةِ أَعْدَائِكُمُ، اسْتِعْمَالُ التَّقِيَّهِ عَلَيأَنْفُسِكُمْ وَ أَمْوَالِكُمْ وَ مَعَارِفِكُمْ؛ وَ قَضَاءُ حُقُوقِ إِخْوَانِكُمْ؛ وَ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ كُلَّ ذَنْبٍ بَعْدَ ذَلِكَ،وَ لاَ يَسْتَقْصِى. وَ أَمَّا هَذَانِ، فَقَلَّ مَنْ يَنْجُو مِنْهُمَا إِلاَّ بَعْدَ مَسِّ عَذَابٍ شَدِيدٍ، إِلاَّ أَنْ يَكُونَ لَهُمْمَظَالِمُ عَلَى النَّوَاصِبِ وَ الْكُفَّارِ، فَيَكُونُ عِقَابُ هَذَيْنِ عَلَى أُولَئِكَ الْكُفَّارِ وَالنَّوَاصِبِقِصَاصاً بِمَا لَكُمْ عَلَيْهِ مِنَ الْحُقُوقِ، وَ مَا لَهُمْ إِلَيْكُمْ مِنَ الظُّلْمِ؛ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلاَتَتَعَرَّضُوالِمَقْتِ اللَّهِ بِتَرْكِ التَّقِيَّهِ، وَ التَّقْصِيرِ فِى حُقُوقِ إِخْوَانِكُمُ الْمُؤْمِنِينَ».
2- . مراجعه شود به پاورقی 3، صفحه 77.

و آنچه ابن ادریس، در آخر کتاب «سرائر»(1) از علی بن محمد علیهما السلام نقل کرده که به داود صرمی فرمودند: «اگر بگویم که تارک تقیه مانند تارک نماز است راست گفته ام».(2)

و امثال این روایات که با تتبع می توان بر آنها دست یافت؛ تمام اینها دلالت دارد بر اینکه وجوب تقیه وجوب نفسی است.

و ثانیاً: ترک تقیه که همان ضد فعل تقیه است به خودی خود القای نفس در تهلکه می باشد، نه اینکه مقدمه آن باشد؛ و معلوم است که به هلاکت افکندن نفس به خودی خود حرام است؛ پس ترک تقیه به خودی خود حرام بوده و عقاب بر آن مترتب شده وموجب فسق می شود. به عبارت دیگر، انجام تقیه عین مصداق حفظ نفس، و ترک آن عین مصداق ضایع کردن نفس و به هلاکت افکندن آن است؛ و در اینجا از مقدمه بودن اثری نیست.

1- . السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج3، ص 583.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 466، ح 26، باب 24 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 211، ح 21382: «مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِیسَ، فِی آخِرِ«السَّرَائِرِ»، نَقْلاً مِنْ کِتَابِ مَسَائِلِ الرِّجَالِ وَمُکَاتَبَاتِهِمْ مَوْلَانَا عَلِیَّ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام ، مِنْمَسَائِلِ دَاوُدَ الصَّرْمِیِّ قَالَ: قَالَ لِی: یَا دَاوُدُ، لَوْ قُلْتُ إِنَّ تَارِکَ التَّقِیَّهِ کَتَارِکِ الصَّلَاهِ،لَکُنْتُ صَادِقاً».

تنبیه هفتم: آیا تقیه فقط در برابر کفار است؟

آیات قرآن کریم و بسیاری از روایاتی که به آنها استدلال کردیم در مورد تقیه از کفار و امثال آنها وارد شده است؛ همانند تقیه عمار یاسر و بسیاری از مسلمانان صدر اول، از مشرکین؛ و آنچه در مورد عمل مسیلمه کذاب نقل کردیم. این امر باعث شده که گروهی از اهل تسنن تقیه را تنها در برابر کفار جایز بدانند.

ولی با توجه به آنکه دانستیم تقیه پوشاندن عقیده یا عمل دینی در مواردی است که اظهار آن موجب ضرر می شود، و ملاک تقیه در اصل قاعده اهم ومهم -وترجیح محذورکمتربرای دفع محذورمهم تر - است، و این قاعده ای عقلی است که تمام عقلا - با تمام اختلاف در مذاهب و روش هاشان - آنرا قبول دارند؛ بنابراین ملاک حکم در تقیه عام بوده و تفاوتی بین کفار و غیر آنها باقی نمی ماند؛ بلکه گاه می شود خطر مسلمانی که شرور است از خطر کفار هم بیشتر است.

به عبارت دیگر،علت تعمیم حکم اینست که فلسفه تقیه در برابر کفار-که همان مخفی نگه داشتن عقیده به سبب حفظ نفس از ضرر است -درتقیه دربرابرمسلمان هم وجوددارد.(ومانمونه هایی ازآن را درنحوه رفتارمعاویه وعمال اوباپیروان اهل بیت علیه السلام نقل کردیم).(1)

1- . رجوع شود به صفحه 24.

همین برداشت از برخی بزرگان اهل تسنن نیز نقل شده است. فخر رازی، در تفسیر خود در حکم چهارم از احکام تقیه می نویسد : «...چهارم:ظاهرآیه (28آل عمران) دلالت دارد بر اینکه تقیه فقط در برابر کفار مخالف جایز است؛ ولی مذهب شافعی رضی الله عنه اینست که اگر حالت بین مسلمانان شبیه حالت بین مسلمانان ومشرکان شود،تقیه بخاطرحفظ نفس جایزخواهدبود».(1)

و در حکم ششم، از حسن بصری حکایت کرده که گفت: «تقیه برای مؤمنین جایز است تا روز قیامت». سپس می گوید: و این قول أولی است زیرا دفع ضرر از نفس تا جایی که ممکن باشد واجب است. و با توجه به اینکه کلام حسن بصری مطلق است هر نوع تقیه ای را شامل می شود.

گذشته از اینها، در سیره صحابه و تابعین عمل به تقیه وجود داشته و این خود دلیل بر مشروعیت آن در میان مسلمانان است؛ که در اینجا نمونه هایی از آنرا نقل می کنیم :

1. تقیه ابوهریره، از عمر: در کتاب «البدایه و النهایه» آمده است : «ابوهریره همیشه می گفت: من احادیثی را نقل می کنم که اگر در زمان عمر یا نزد عمر آنها را می گفتم سرم را می شکست».(2)

1- . تفسیر الرازی، ج 8، ص 14.
2- . البدایه و النهایه، ج8، ص :108 «ان ابا هریره کان یقول: أنی لاحدث احادیث، لو تکلمتبها فی زمان عمر او عند عمر، لشج رأسی». ذهبی می گوید: روایت فوق صحیحه است.

این روایت نشان می دهد که ابو هریره از پیشوایش تقیه می کرد، چه رسد به تقیه مسلمان از مسلمان عادی. البته این نکته هم باید بررسی شود که مضمون احادیث او چه بوده است که او نمی توانست در مقابل عمر افشا کند!

2. تقیه حذیفه، از عثمان: ابو نعیم اصفهانی، از علماء اهل تسنن در کتاب «حلیه الاولیاء» از نضال، نقل می کند: «با حذیفه در کنار خانه خدا بودیم؛ عثمان به او گفت: حرفهایی از تو نقل می کنند، آیا تو آنها را گفته ای؟ حذیفه گفت: من نگفته ام. عثمان گفت: تو از آنها راستگوتر و نیکوتری. وقتی عثمان رفت از او پرسیدم: آن حرف ها را تو نزدی؟! گفت: بله، گفتم؛ ولی کمی از دینم را دادم تا مبادا کل دینم (و جانم) از بین برود».(1)

دراین روایت حذیفه که ازصحابه است از عثمان که خلیفه وقت است تقیه می کند. همچنین در کلام حذیفه یک نوع استدلال عقلی وجود دارد و آن اینکه اگر امر بین اهم و مهم دایر باشد، باید مهم را رها کرد و به اهم عمل نمود. این نکته در همه جا راه دارد. این دلیل عقلی در تقیه از کافر و در تقیه از مسلمان و در همه جا وجود دارد.

3. تقیه جابر بن عبدالله انصاری: جابر بن عبدالله، که از صحابه رسول

1- . حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ج1، ص:279 « ... قال: بلی و لکن اشتری دینی ببعضهمخالفه ان یذهب کله».

خدا صلی الله علیه و آله است از بسر بن ارطاه، که فردی بسیار شرور وخون ریز بوده و از ناحیه معاویه به امارت منصوب شده بود، تقیه می کند. یعقوبی، در تاریخ خود می نویسد: «جابر بن عبد الله انصاری، نزد أم سلمه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و گفت: از طرفی می ترسم مرا بکشند، و از طرف دیگر این بیعت، گمراهی است (از قراین استفاده می شود که مراد او بیعت با یزید بوده است) ام سلمه گفت : بیعت کن؛ تقیه اصحاب کهف را واداشت که همیشه لباس صلیب می پوشیدند و در جشن های قومشان شرکت می کردند».(1)

در این روایت ام سلمه به جابر دستور تقیه می دهد، آن هم نسبت به حکومت وقت.

4. تقیه وقوف کنندگان در عرفات از معاویه: نسائی، از سعید بن جبیر، نقل می کند: «با ابن عباس در عرفات بودیم، به من گفت: صدای لبیک مردم را نمی شنوم! (زیرا هر چند در ظهر روز عرفه باید لبیک را قطع کرد، ولی چون حاجیان قبل از ظهر عرفه وارد عرفات می شدند تا ظهر لبیک را ادامه می دادند). گفتم: از معاویه می ترسند (اودستورداده بودکه چون علی علیه السلام لبیک می گفت: کسی نباید لبیک بگوید). در این هنگام ابن عباس از خیمه خارج شد و گفت: لبیک

1- . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص :197 « ... قالت: اذا فبایع، فان التقیه حملت اصحاب الکهفالی ان کانوا یلبسون الصلیب، و یحضرون الاعیاد مع قومهم».

اللهم لبیک؛ اینان سنت را بخاطر دشمنی با علی ترک کرده اند».(1)

این نشان می دهد که تمام حاضرین در عرفات از حکومت وقت تقیه می کردند.

5. تقیه ابوالدرداء، از مردم مدینه: ابو الدرداء از صحابه معروف است که از مردم مدینه تقیه کرد. ابن عساکر، نقل می کند: «ابودرداء گفت : آیا نمی خواهید از علامت عاقل به شما خبر دهم؟ عاقل کسی است که نسبت به برتر از خود تواضع کند، نسبت به زیردستان عیب جویی نکند و آنها را تحقیر نکند، حرف زیادی نزند، با اخلاق مردم هماهنگ باشد (و مسامحه و مساهله کند)، و با این حال ایمان خود را بین خود و خدا حفظ می کند، و در دنیا با تقیه و کتمان قدم بردارد».(2)

این نوع تقیه که در میان صحابه بوده است، به مقدار وسیعی در میان تابعین نیز رواج داشته، که نشان می دهد تقیه کردن جزو سیره مسلمین بوده است. و این روایات که از اهل تسنن نقل شده است نشان می دهد که تقیه مخصوص به کفار نیست. بنابراین وهابی ها

1- . سنن نسائی، ج 5، ص:253 « ... فخرج ابن عباس عن فسطاطه فقال: لبیک اللّهم لبیکفانهم قد ترکوا السنه عن بغض علی». این روایت صحیحه است.
2- . تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج47، ص:157 « ... و یحتجز الایمان فی ما بینه و بینربه جل و عز و هو یمشی فی الدنیا بالتقیه والکتمان».

که تقیه کردن را بر شیعه خرده می گیرند حتی از کتاب های معروف خودشان هم بی خبر می باشند.

نتیجه اینکه، تقیه هم در برابر کفار جایز است، هم در برابر مخالفین با مذهب، مانند وهابیت تکفیری و مسلمانان متعصب، وهم در برابر اهل مذهب خود انسان (تقیه شیعه از شیعه و سنی از سنی). مثلاً در میان اهل سنت در سابق نزاع عظیمی بوده است که آیا کتاب الله حادث است یا قدیم. بعضی می گفتند کتاب الله حادث است و از یک سری اصوات و نقوش تشکیل شده است، ولی بعضی مخالف آن بودند و می گفتند کتاب الله مانند ذات خداوند قدیم است. سال ها بر سر این بحث بی فایده با هم نزاع کردند و یکدیگر را می کشتند و یا به هم آسیب می رساندند.

خطیب بغدادی می نویسد: «عمر بن حماد بن ابی حنیفه، به مجلس ما آمد و گفت: از پدرم، حماد، شنیدم که می گفت: ابن ابی لیلی، شخصی را نزد ابو حنیفه فرستاد و نظر وی در مورد قرآن را پرسید؛ ابوحنیفه پاسخ داد: قرآن مخلوق است. ابن ابی لیلی گفت: یا توبه می کنی و یا علیه تو اقدام می کنم. به همین سبب ابوحنیفه از او پیروی کرده و گفت: قرآن کلام خداست. سپس ابوحنیفه را در شهر می گرداندند تا به مردم بگوید که وی از اعتقاد به مخلوق بودن قرآن توبه کرده است. پدرم گفت: به ابوحنیفه گفتم :

چرا این کار را کردی و از او تبعیت نمودی؟ ابو حنیفه پاسخ داد : فرزندم! ترسیدم که علیه من اقدامی انجام دهند، به همین جهت به وی از روی تقیه پاسخ گفتم».(1)

همچنین در میان شیعه ممکن است کسی بگوید قمه زدن واجب است! و اگر کسی با آنها مخالفت کند ممکن است به او آسیب برسانند؛ در این حال تقیه جایز است و لازم نیست شخص، عقیده خود را که بر خلاف آنها است اظهار کند.

مهم این است که باید جان را در برابر شخص خطرناک حفظ کرد چه آن فرد مسلمان باشد و یا کافر. حتی در بعضی موارد قیاس اولویت نیز جاری می شود و آن جایی است که خطر مسلمان از کافر بیشتر باشد. همانند وهابی های تکفیری که از هر کافری خطرناک تر می باشند.

علاوه بر همه اینها، اهل تسنن قیاس ظنی غیر اولویت را حجّت می دانند؛ بنابراین باید قیاس قعطی اولویت را به طریق اولی قبول داشته باشند. به هر حال، در بحث ما قیاس از باب اولویت است وشکی در سرایت حکم تقیه به موارد دیگر وجود ندارد.

1- . تاریخ بغداد، ج 13، ص :387 « ... فقلت لأبی حنیفه: کیف صرت إلی هذا وتابعته؟ قال :یا بُنی، خفت أن یَقْدِم عَلَیَّ فأعطیته التقیه».

تنبیه هشتم: آیا تقیه به مخالف در مذهب اختصاص دارد؟

از آنجا که اکثر روایات باب در مورد حکم تقیه در برابر مخالفین است، ممکن است این توهم را ایجاد کند که تقیه اختصاص به ایشان داشته و در غیر آنها جاری نمی شود.

علامه انصاری قدس سره در رساله ای که در این مسئله تهیه کرده این گونه می نویسد :

«در اول (یعنی ادله ای که بر اذن شارع بر تقیه دلالت دارد) شرط است که تقیه در برابر مذهب مخالفین صورت گیرد، زیرا قدر متیقّن از ادله ای که عبادات بروجه تقیه رااجازه داده همین مقداراست،زیرامتبادر ازتقیه تقیه ازمذهب مخالفین است.بنابراین درتقیه ازکفار،وستمگران از شیعه، جاری نمی شود. ولی در روایت مسعده بن صدقه، که خواهد آمد چیزی است که از آن عموم حکم برای غیر مخالفین فهمیده می شود؛ علاوه بر اینکه عمومات تقیه برای این منظور کافی است».(1)

منظور ایشان از روایت مسعده بن صدقه، که خواهد آمد، روایتی است که مسعده، از امام صادق علیه السلام در تفسیر آنچه از آن تقیه می شود روایت کرده که فرمودند: «قوم بدی باشند که ظاهر حکم وفعلشان غیر

1- . رسائل فقهیه، ص 79.

از حکم و فعل حق باشد، پس هر آنچه مومن در میان آنها به خاطر تقیه انجام می دهد، اگر منجر به فساد در دین نشود جایز است».(1)

ما می گوییم: شک نیست که تقیه در لغت، و اصطلاح، و از نظر ادله، اختصاصی به تقیه در مقابل مخالفین در مذهب از اهل تسنن ندارد. زیرا همان گونه که در تنبیه قبل گفتیم تقیه پوشاندن عقیده یا عمل دینی در مواردی است که اظهار آن موجب ضرر می شود، وملاک تقیه در اصل قاعده اهم و مهم است، و این قاعده ای عقلی است که تمام عقلا آنرا قبول دارند؛ و اگر بعضی به زبان به جهت برخی انگیزه ها آن را انکار کنند همانها نیز به آن ایمان قلبی دارند وبه هنگام اضطرار در اعمال و احوالشان ظاهر می شود.

وواضح است که هیچ یک از این موارد اختصاصی به مخالفین ندارد، بلکه فرقی بین آنها و بین کفار و ستمگران از شیعه نیست.

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 469، ح 6، باب 25 از ابواب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 216، ح :21397 «وَ عَنْهُ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْمَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی حَدِیثٍ: أَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَظْهَرَ الْإِیمَانَ ثُمَّ ظَهَرَمِنْهُ مَا یَدُلُّ عَلَی نَقْضِهِ، خَرَجَ مِمَّا وَصَفَ وَ أَظْهَرَ، وَ کَانَ لَهُ نَاقِضاً، إِلاَّ أَنْ یَدَّعِیَ أَنَّهُ إِنَّمَاعَمِلَ ذَلِکَ تَقِیَّةً؛ وَ مَعَ ذَلِکَ یُنْظَرُ فِیهِ، فَإِنْ کَانَ لَیْسَ مِمَّا یُمْکِنُ أَنْ تَکُونَ التَّقِیَّةُ فِی مِثْلِهِ، لَمْیُقْبَلْ مِنْهُ ذَلِکَ؛ لِاَنَّ لِلتَّقِیَّةِ مَوَاضِعَ، مَنْ أَزَالَهَا عَنْ مَوَاضِعِهَا لَمْ تَسْتَقِمْ لَهُ. وَ تَفْسِیرُ مَا یُتَّقَیمِثْلُ أَنْ یَکُونَ قَوْمُ سَوْءٍ ظَاهِرُ حُکْمِهِمْ وَ فِعْلِهِمْ عَلَی غَیْرِ حُکْمِ الْحَقِّ وَ فِعْلِهِ، فَکُلُّ شَیْءٍیَعْمَلُ الْمُؤْمِنُ بَیْنَهُمْ لِمَکَانِ التَّقِیَّهِ مِمَّا لاَ یُوَدِّی إِلَی الْفَسَادِ فِی الدِّینِ فَإِنَّهُ جَائِزٌ».

علاوه بر اینکه بسیاری از روایات باب، و بلکه بعضی از آیات قرآن کریم، در مورد تقیه از کافران و امثال آنها وارد شده است؛ مانند تقیه حضرت ابراهیم علیه السلام از قومش، و تقیه مومن آل فرعون از فرعونیان،

وتقیه عمار یاسر و بسیاری از مسلمانان صدر اول از مشرکین. وتمام این آیات و روایات را در ابتدای بحث نقل و بیان کردیم. حتی لفظ «تقیه» یا «تقاه» که در یک مورد در قرآن بکار رفته درباره تقیه در مقابل مشرکین است؛ بنابراین شکی در عموم حکم باقی نمی ماند و نیازی به خصوص روایت مسعده بن صدقه، یا اطلاقات و عمومات روایات باب، نداریم.

از این ادله معلوم می شود که تفاوتی ندارد که امری که از آن تقیه می شود، جزو مذهب آنها باشد یا نباشد؛ مثلاً ترک حج تمتع، وتکتف در نماز، مذهب همه فرقه های اهل سنت نیست، چرا که بعضی علمای آنها ترک هر دو را جایز می دانند؛ ولی گاهی برخی عوام هستند که این کار را بر نمی تابند و آن را «رافضی گری»! می پندارند. و گاهی عادت دینی خاصی است که عوام آن را لازم دانسته و دلیلی بر عقیده به مذهب خود می دانند، که رعایت آن عادات موجب ترک بعضی واجبات، یا تغییر در انجام آن، یا انجام بعضی محرمات می شود، شک نیست که همه اینها به هنگام اضطرار از باب تقیه و به استناد ادله تقیه جایز است.

تنبیه نهم: آیا قسم چهارمی برای تقیه وجود دارد؟

از مباحث گذشته معلوم شد که تقیه سه نوع است: تقیه خوفی، تقیه تحبیبی و تقیه تدبیری. تقیه خوفی آنست که غرض از آن حفظ جان و مال و آبرو و دین است؛ و تقیه تحبیبی آنست که هدف آن جلب مودت و وحدت کلمه و ائتلاف و یکسانی صفوف مسلمانان - با تمامی اختلافاتی که در مذاهبشان مشاهده می شود - در برابر دشمنان اسلام و مخالفان حق می باشد؛ و تقیه تدبیری که بیشتر در مخفی نگهداشتن موضوعات خارجی به منظور مصالح دیگری مانند تبلیغ رسالت به نحو احسن بکار می رود؛ و دانستیم که هر کدام جایگاه خاص خود را دارد.

برخی می گویند که نوع چهارمی نیز برای تقیه وجود دارد و آن در برابر افشا و نشر سرّ است، که حکمی سیاسی است و برای حفظ مذهب وضع شده، هر چند خوفی بر کسی نبوده و مجالی نیز برای جلب مودت و وحدت کلمه نباشد، و مصلحت دیگری نیز آن را اقتضا نکند.

در «وسایل الشیعه» بابی را به آن اختصاص داده و روایاتی را در آن وارد کرده که دلالت بر مقصود می کند :

1. محمد خزاز، از ابی عبدالله امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «هر کس حدیث ما را فاش کند همانند کسی است که حق ما را انکار کرده است».(1)

2. ابن ابی یعفور، روایت کرده که ابو عبدالله امام صادق علیه السلام فرمودند: «هر کس حدیث ما را فاش کند خداوند ایمان را از او سلب می کند».(2)

وامثال این دو مورد که مفاد آن وجوب کتمان عقیده حق واظهار غیر آن در مواردی است که آن عقیده از اسراری است که کتمان آن از غیر اهلش واجب است؛ چرا که فاش کردن آن نزد غیر اهلش موجب ضرر است. این نیز یک نوع تقیه است و تعریف تقیه بر

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 495، ح 11، باب 34 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 250، ح 21487: «وَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ، عَنْمُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی، عَنْ یُونُسَ، عَنْ مُحَمَّدٍ الْخَزَّازِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنْ أَذَاعَ عَلَیْنَاحَدِیثَنَا فَهُوَ بِمَنْزِلَهِ مَنْ جَحَدَنَا حَقَّنَا. قَالَ: وَ قَالَ لِلْمُعَلَّی بْنِ خُنَیْسٍ: الْمُذِیعُ لِحَدِیثِنَاکَالْجَاحِدِ لَهُ».
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 495، ح 12، باب 34 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 250، ح 21488: «وَ بِالْاِسْنَادِ، عَنْ یُونُسَ، عَنِ ابْنِمُسْکَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : مَنْ أَذَاعَ عَلَیْنَا حَدِیثَنَا، سَلَبَهُ اللَّهُالْاِیمَانَ».

آن منطبق است، و با این وجود داخل در هیچ یک از سه قسم گذشته نیست.

ولی انصاف اینست که نمی توانیم این را قسم مستقلی بدانیم، ودر حقیقت به قسم اول که همان تقیه خوفی باشد بر می گردد؛ چرا که اطلاق عنوان سرّ تنها در مواردی است که اظهار حق یا اظهار بعضی از عقاید دینی موجب ضرر و خوف بر نفس و آبرو و دین شخص باشد؛ وگرنه در آنچه ضرری نباشد سرّی نیست و داخل در عنوان کتمان سرّ و افشای سرّ نمی شود؛ بنابراین این قسم به قسم خوفی باز می گردد.

شاهد بر این سخن بسیاری از روایات همان باب است که برخی از آنها را ذکر می کنیم:

1. یونس بن یعقوب، از بعضی از اصحابش، از ابی عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «کسی که حدیث ما را افشا کند ما را به قتل خطا نکشته بلکه به قتل عمد کشته است».(1)

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 495، ح 13، باب34 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 250، ح 21489: «وَ بِالْإِسْنَادِ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ يُونُسَبْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَا قَتَلَنَا مَنْ أَذَاعَ حَدِيثَنَا قَتْلَخَطَإٍ، وَ لَكِنْ قَتَلَنَا قَتْلَ عَمْدٍ».

این روایت دلالت دارد بر اینکه افشای حدیث در مواردی که باید کتمان نمود ضررهای عظیمی دارد که چه بسا به حدّ قتل می رسد! و از آنجا که فاعل این کار عالم به این اثر است در واقع قاتل به عمد محسوب می شود؛ و آیا این چیزی جز مصداق ترک تقیه خوفی است؟ و قبلاً گفتیم که خوف گاه ممکن است بر جان دیگری باشد.

2. محمد بن مسلم، روایت کرده که از ابا جعفر امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: «روز قیامت بنده را محشور می کنند در حالیکه خونی نریخته است، چیزی شبیه شیشه حجامت یا بیش از آنرا به او می دهندوبه اومی گویند:این سهم تواست ازخون فلانی.اومی گوید پروردگارا تو می دانی که جان من را قبض کردی در حالیکه خونی نریخته بودم؛ پس می گوید: بله، ولی تو از فلانی روایتی را شنیدی، و آن را از او روایت کردی تا اینکه به فلان ستمگر رسید و او را به خاطر آن کشت، و این سهم تو است از خون او».(1)

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 495، ح 14، باب34 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 251، ح 21490: «وَ بِالْاِسْنَادِ، عَنْ یُونُسَ، عَنِ الْعَلاَءِ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ: یُحْشَرُ الْعَبْدُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ، وَ مَا نَدَادَماً، فَیُدْفَعُ إِلَیْهِ شِبْهُ الْمِحْجَمَهِ أَوْ فَوْقَ ذَلِکَ؛ فَیُقَالُ لَهُ: هَذَا سَهْمُکَ مِنْ دَمِ فُلاَنٍ. فَیَقُولُ: یَارَبِّ، إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّکَ قَبَضْتَنِی وَ مَا سَفَکْتُ دَماً؛ فَیَقُولُ: بَلَی، وَ لَکِنَّکَ سَمِعْتَ مِنْ فُلاَنٍ رِوَایَهَکَذَا وَ کَذَا، فَرَوَیْتَهَا عَلَیْهِ، فَنَقَلْتَ عَلَیْهِ حَتَّی صَارَتْ إِلَی فُلاَنٍ الْجَبَّارِ، فَقَتَلَهُ عَلَیْهَا؛ وَهَذَاسَهْمُکَ مِنْ دَمِهِ».

آیا این چیزی جز ترک تقیه ای است که موجب به هلاکت افکندن نفس است؟!

3. اسحاق بن عمار، از ابی عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت در حالیکه این آیه را تلاوت می فرمود: (ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کانُوا یَکْفُرُونَ بِآیاتِ اللّهِ وَ یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ الْحَقِّ ذلِکَ بِما عَصَوْا وَ کانُوا یَعْتَدُونَ)(1) فرمود: به خدا سوگند آنها را با دست هایشان نمی کشند

وبا شمشمیر هاشان نمی زنند؛ لکن احادیث آنها را می شنوند پس آنها را فاش می کنند و به این خاطر دستگیر شده و کشته می شوندپس (این افشای حدیث تبدیل به) قتل و تجاوز ومعصیت می گردد».(2)

1- . سوره بقره (2)، آیه 61.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 495، ح 15، باب34 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 251، ح 21491: «وَ بِالْإِسْنَادِ، عَنْ یُونُسَ، عَنِ ابْنِمُسْکَانَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، وَ تَلاَ هَذِهِ الْآیَةَ «ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کانُوایَکْفُرُونَ بِآیاتِ اللَّهِ وَ یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ الْحَقِّ ذلِکَ بِما عَصَوْا وَ کانُوا یَعْتَدُونَ»، قَالَ :وَاللَّهِ مَا قَتَلُوهُمْ بِأَیْدِیهِمْ، وَ لَاَ ضَرَبُوهُمْ بِأَسْیَافِهِمْ، وَ لَکِنَّهُمْ سَمِعُوا أَحَادِیثَهُمْ فَأَذَاعُوهَا،فَأُخِذُوا عَلَیْهَا، فَقُتِلُوا، فَصَارَ قَتْلاً وَ اعْتِدَاءً وَ مَعْصِیَةً».

به اضافه روایات دیگری در همین معنا و همه آنها دلالت دارد بر اینکه افشای سرّ تنها در عقایدی است که اگر آشکار شود، برای صاحبش ضرری به همراه دارد؛ پس نقل آنچه مشتمل بر این اسرار است با تقیه - ای که به هنگام ترس بر خود و بر غیر به آن امر شده است - منافات دارد. پس این قسم قسم چهارمی جدای از سه قسم اول نیست.

تنبیه دهم: ذکر نام حضرت مهدی علیه السلام در عصر ما

در میان گروهی از محدثین، مشهور است که نامیدن حضرت مهدی (ارواحنا له الفداء) با نام خاص ایشان حرام است، ولی با القاب معروف ایشان اشکالی ندارد. آیا - آن گونه که علامه مجلسی در جلد 51 «بحار الانوار» از بعضی این نظر را نقل کرده اند - این حکم مخصوص زمان غیبت صغرای ایشان بوده و ربطی به زمان غیبت کبری ندارد؟ یا اینکه حکم عامی است که تمام زمان ها ومکان ها را شامل می شود تا زمانی که حضرتش ظهور کند و زمین را پر از قسط و عدل نماید آن گونه که پر از ظلم و جور گشته؟ یا اینکه حرمت این کار دائر مدار تقیه و خوف می باشد؛ اگر ترسی در کار نباشد جائز، و به هنگام ترس از خطر حرام است؟

البته این حکم اختصاص به حضرت مهدی (ارواحنا فداه) نداشته و در مورد سایر ائمه علیه السلام نیز جاری است؛ این قول را مرحوم شیخ حُرّ عاملی، در «وسایل» اختیار کرده اند.

در ابتدا روایات این باب را ذکر می کنیم و سپس نظر خود را بیان خواهیم کرد.

روایات این باب به چند گروه تقسیم می شود :

گروه اول: روایاتی که به طور مطلق - بدون هیچ تقیه ای از نظر زمان ومکان - بر حرمت نامیدن حضرت به اسم شریف ایشان دلالت دارد، و هیچ علت خاصی را برای آن ذکر نکرده اند.

1. مرحوم کلینی قدس سره از علی بن رئاب، از ابی عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: صاحب این امر را کسی بنام نمی خواند مگر کافر.(1)

2. مرحوم کلینی قدس سره از ریان بن صلت، روایت کرده که گفت: از اباالحسن امام رضا علیه السلام شنیدم -درحالیکه از قائم از ایشان سوال کرده بودند-فرمودند:جسمش دیده نمی شودوبانامش نامیده نمی شود.(2)

3. مرحوم صدوق قدس سره در کتاب «اکمال الدین»(3) از صفوان بن مهران،

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 486، ح 4، باب33 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 238، ح 21456: «وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: صَاحِبُهَذَا الْأَمْرِ لَا يُسَمِّيهِ بِاسْمِهِ إِلَّا كَافِرٌ».
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 486، ح 5، باب33 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 239، ح 21457: «وَ عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرضا علیه السلام ، وَسُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ علیه السلام ؛ فَقَالَ: لَا يُرَى جِسْمُهُ وَ لَا يُسَمَّى اسْمُهُ».
3- . کمال الدین و تمام النعمه، ج2، ص333.

از امام صادق علیه السلام روایت کرده به حضرت عرض شد که آیا مهدی از فرزندان شما است؟ حضرت فرمودند: فرزند پنجم از هفتم است که شخص او از شما غایب بوده، و بر شما حلال نیست که او را به اسم بنامید. (1)

4.مرحوم صدوق قدس سره در«اکمال الدین»(2) ازمحمدبن عثمان عَمری،

روایت کرده که گفت:توقیعی به خط حضرت که می شناسم خارج شد که نوشته بود:هرکس نام مرادرجمع مردم ببرد لعنت خدا بر او باد.(3)

بنابر اینکه این حکم مخصوص همان زمان نباشد؛ همان گونه که ظاهر اطلاق آن اینچنین است.

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 488، ح 11، باب 33 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 241، ح 21463: «وَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ،عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنِ الصادق علیه السلام ،أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: مَنِ الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِكَ؟ قَالَ: الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ، يَغِيبُ عَنْكُمْ شَخْصُهُ، وَلاَ يَحِلُّ لَكُمْ تَسْمِيَتُهُ».
2- . کمال الدین و تمام النعمه، ج2، ص483.
3- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 489، ح 13، باب 33 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 242، ح 21465: «وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعَمْرِيِّ، قَالَ: خَرَجَ تَوْقِيعٌ بِخَطٍّ أَعْرِفُهُ: مَنْ سَمَّانِيفِي مَجْمَعٍ مِنَ النَّاسِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ».

5. مرحوم صدوق قدس سره در «اکمال الدین»(1) از عبدالعظیم حسنی، از محمد بن علی بن موسی علیهم السلام، در مورد قائم علیه السلام روایت کرده که فرمودند: ولادتش بر مردم مخفی، و شخص او از مردم غایب است؛ و بر آنها حرام است که او را به اسم نام ببرند، و او هم نام رسول خدا و هم کنیه او است.(2)

گروه دوم: روایاتی که تصریح دارد به اینکه نباید حضرت را به اسم نامید تا زمانی که قیام کند و زمین را همان گونه که پر از ظلم وجور شده پر از عدل نماید :

1. علامه مجلسی قدس سره در «بحار الانوار»(3) از محمد بن زیاد ازدی، از موسی بن جعفر علیهما السلام، به هنگام ذکر قائم(عج) روایت کرده که فرمودند: ولادتش بر مردم مخفی است، و نامیدن حضرت بر مردم حلال نیست تا خداوند او را ظاهر گرداند پس زمین را پر از قسط وعدل کند همان گونه که پر از ظلم و جور شده است.

1- . کمال الدین و تمام النعمه، ج2، ص 378.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 489، ح14، باب 33 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 242، ح 21466: «وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ السِّنَانِیِّ، عَنْمُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِیمِ الْحَسَنِیِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِمُوسَی علیه السلام فِی ذِکْرِ الْقَائِمِ علیه السلام قَالَ: یَخْفَی عَلَی اَلنَّاسِ وِلاَدَتُهُ، وَ یَغِیبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ، وَتَحْرُمُ عَلَیْهِمْ تَسْمِیَتُهُ، وَ هُوَ سَمِیُّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ کَنِیُّهُ؛ الْحَدِیثَ».
3- . بحار الأنوار (بیروت)، ج51، ص32.

2. علامه مجلسی قدس سره از عبد العظیم حسنی، از ابی الحسن الثالث امام هادی علیه السلام روایت کرده که در مورد قائم (عج) فرمودند: «ذکر او با اسم حلال نیست تا زمانی که خروج کند پس زمین را پر از قسط و عدل کند همان گونه پر از ظلم و جور شده است... .(1)

3. مرحوم کلینی قدس سره به سند خود، از ابی هاشم داود بن قاسم جعفری، از ابی جعفر امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: شهادت می دهم برمردی ازفرزندان حسن که (به نام)نامیده نمی شودوباکنیه خوانده نمی گرددتازمانی که امراوظاهرگردد،پس زمین راپرازعدل کندهمان گونه که پرازجورشده،اوقائم است به امرحسن بن علی علیه السلام .(2)

4. مرحوم صدوق قدس سره در کتاب «اکمال الدین»(3) به سند خودش، ازعبدالعظیم حسنی،ازعلی بن محمد علیه السلام روایت کرده که عبدالعظیم اعتقادواقرارش به ائمه علیه السلام رابه حضرت عرضه کردتااینجاکه گفت : سپس شما ای مولای من. امام به او فرمودند: و بعد از من فرزندم

1- . بحار الأنوار (بیروت)، ج51، ص32.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 486، ح3، باب 33 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 238، ح 21455: «وَ عَنْ عِدَّةٍ بْنِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِیِّ، عَنْ أَبِی هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِیِّ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی حَدِیثِالْخَضِرِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: وَ أَشْهَدُ عَلَی رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ، لاَ یُسَمَّی وَ لاَ یُکَنَّی، حَتَّی یَظْهَرَأَمْرُهُ، فَیَمْلاَهَا عَدْلاً کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً، إِنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ علیه السلام ».
3- . کمال الدین و تمام النعمه، ج2، ص380.

حسن، و چگونه خواهند بود مردم با جانشین بعد از او؟ گفتم :

چگونه است؟ فرمودند: زیرا شخص او دیده نمی شود ویاد کردن او به اسم حلال نیست تا زمانی که خارج شود و زمین را پر از قسط و عدل کند. تا اینکه فرمودند: این دین من و دین پدران من است».(1)

گروه سوم: روایاتی که دلالت دارد بر اینکه در صورت وجود ترس، نامیدن حضرت به اسم جایز نیست :

1. مرحوم کلینی قدس سره با سند خود، از علی بن محمد، از ابی عبدالله صالحی روایت کرده که گفت: اصحاب ما از من درخواست کردند که بعد از ابی محمد علیه السلام از اسم و مکان امام سوال کنم؛ پس جواب آمد: اگر بر اسم دلالت کنم آنرا فاش می کنند؛ و اگر مکانش را بدانند به سمت او دلالت می کنند.(2)

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 488، ح9، باب 33 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 240، ح 21461: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، فِيكِتَابِ «إِكْمَالِ الدِّينِ» وَ فِي كِتَابِ «التَّوْحِيدِ»، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الدَّقَّاقِ، وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الْوَرَّاقِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ سَيِّدِنَا عَلِيِّ بْنِمُحَمَّدٍ علیه السلام أَنَّهُ عَرَضَ عَلَيْهِ اعْتِقَادَهُ وَ إِقْرَارَهُ بِالْأَئِمَّهِ علیه السلام ، إِلَى أَنْ قَالَ: ثُمَّ أَنْتَ يَا مَوْلاَىَ؛فَقَالَ لَهُ علیه السلام : وَ مِنْ بَعْدِيَ ابْنِي الْحَسَنُ؛ فَكَيْفَ لِلنَّاسِ بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ. قُلْتُ: وَ كَيْفَ ذَلِكَ؟قَالَ: لِأَنَّهُ لاَ يُرَى شَخْصُهُ، وَ لاَ يَحِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ، حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلاَ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً؛إِلَى أَنْ قَالَ: فَقَالَ علیه السلام : هَذَا دِينِي وَ دِينُ آبَائِي».
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 487، ح7، باب 33 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 240، ح 21459: «وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ الصَّالِحِيِّ قَالَ: سَأَلَنِي أَصْحَابُنَا بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام أَنْ أَسْأَلَ عَنِ الاِسْمِ وَالْمَكَانِ؛ فَخَرَجَ الْجَوَابُ: إِنْ دَلَلْتُهُمْ عَلَى الاِسْمِ أَذَاعُوهُ، وَ إِنْ عَرَفُوا الْمَكَانَ دَلُّوا عَلَيْهِ».

مرحوم شیخ حُرّ عاملی قدس سره بعد از نقل این حدیث می نویسد: این روایت دلالت دارد بر اینکه نهی از نامیدن حضرت، مختص موارد خوف و ایجاد مفسده است.

2.مرحوم کلینی قدس سره ازعبدالله بن جعفرحمیری،ازمحمدبن عثمان عمری، روایت کرده که به او گفتند: تو جانشین را دیده ای؟ گفت : آری بخدا سوگند - تا اینکه گفت - اسم حضرت چیست؟ گفت: بر شما حرام است که از اسم او سوال کنید، واین را از خودم نمی گویم چرا که من حق حلال و حرام کردن ندارم، بلکه از حضرت علیه السلام نقل می کنم. چرا که امر به دست سلطان است، همانا ابا محمد رفت وفرزندی بر جای نگذاشت - تا آنجا که گفت - اگر اسم آورده شود بدنبال اوخواهندگشت،ازخدابترسیدو دست از این کار بردارید.(1)

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 487، ح 8، باب 33 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 240، ح 21460: «وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، وَمُحَمَّدِبْنِ يَحْيَى، جَمِيعاً، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعَمْرِيِّ، فِيحَدِيثٍ، أَنَّهُ قَالَ لَهُ: أَنْتَ رَأَيْتَ الْخَلَفَ؟ قَالَ: إِي وَ اللَّهِ. إِلَى أَنْ قَالَ: قُلْتُ: فَالاسْمُ؟ قَالَ: مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْ ذَلِكَ. وَ لاَ أَقُولُ هَذَا مِنْ عِنْدِي، فَلَيْسَ لِي أَنْ أَحَلِّلَوَلاَ أُحَرِّمَ؛ وَلَكِنْ عَنْهُ عليه السلام ؛ فَإِنَّ الاْمْرَ عِنْدَ السُّلْطَانِ. أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ مَضَى وَ لَمْ يُخَلِّفْ وَلَداً.إِلَى أَنْ قَالَ: وَإِذَا وَقَعَ الاِسْمُ وَقَعَ الطَّلَبُ؛ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَمْسِكُوا عَنْ ذَلِكَ».

این روایت تقریباً صراحت دارد بر اینکه نهی از نامیدن حضرت به خاطر خوف بر ایشان است، و اینکه اگر اسم ایشان برده شود به دنبال او خواهند گشت؛ به این جهت از نام بردن حضرت نهی کرده بلکه آنرا در هاله ای از ابهام گذارده تا کسی که نمی داند اطلاع پیدا نکند و کسی که می داند بر او حرام شود.

3. مرحوم صدوق قدس سره در «اکمال الدین»(1) از علی بن عاصم کوفی،

روایت کرده که گفت: در توقیعات صاحب الزمان(عج) آمده است که ملعون است ملعون است کسی که من رادرجمع مردم بنام بخواند.(2)

قید «در جمع مردم» دلالت دارد بر اینکه در غیر جمع آنها این کار جایز است؛ و - بنابر اینکه قید در این گونه موارد دلالت بر

1- . کمال الدین و تمام النعمه، ج2، ص482.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 488، ح 12، باب 33 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 242، ح 21464: «وَ عَنِ الْمُظَفَّرِ بْنِ جَعْفَرٍ الْعَلَوِیِّ، عَنْجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، وَ حَیْدَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ آدَمَ بْنِ مُحَمَّدٍالْبَلْخِیِّ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ الدَّقَّاقِ، وَ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالا: سَمِعْنَا عَلِیَّ بْنَ عَاصِمٍالْکُوفِیَّ، یَقُولُ: خَرَجَ فِی تَوْقِیعَاتِ صَاحِبِ الزَّمَانِ علیه السلام : مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ سَمَّانِی فِیمَحْفِلٍ مِنَ النَّاسِ».

مفهوم داشته باشد - نهی از نام بردن حضرت صرفا به جهت تقیه از مردم است.

4. مرحوم صدوق قدس سره از محمد بن همام، از محمد بن عثمان عمری روایت کرده که گفت: توقیعی به خط حضرت صادر شد که : هر کس مرا در جمع مردم به نام بخواند پس لعنت خدا بر او باد.(1)

دلالت این روایت مانند روایت سابق است.

5. در «بحار الانوار»(2) از ابی خالد کابلی، روایت کرده که گفت :

زمانی که علی بن الحسین علیهما السلام رحلت فرمودند، بر محمد بن علی

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 489، ح 13، باب 33 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 242، ح 21465: «وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعَمْرِيِّ قَالَ: خَرَجَ تَوْقِيعٌ بِخَطٍّ أَعْرِفُهُ: مَنْ سَمَّانِيفِی مَجْمَعٍ مِنَ النَّاسِ فَعَلَيْهِ لَعْنَهُ اللَّهِ».
2- . بحار الأنوار (بیروت)، ج51، ص:31 «الغیبه، للنعمانی عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْمُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنِ ابْنِ أَبِی الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَی الْخَثْعَمِيِّ،عَنِ الصُّرَيْمِ، عَنْ أَبِی خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ، قَالَ: لَمَّا مَضَی عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، دَخَلْتُ عَلَی مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ الْباقر علیه السلام ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، قَدْ عَرَفْتَ انْقِطَاعِی إِلَی أَبِيکَ وَ أُنْسِی بِهِوَوَحْشَتِی مِنَ النَّاسِ. قَالَ: صَدَقْتَ يَا بَا خَالِدٍ، تُرِيدُ مَاذَا؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، قَدْ وَصَفَ لِيأَبُوکَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ بِصِفَةٍ لَوْ رَأَيْتُهُ فِی بَعْضِ الطُّرُقِ لَأَخَذْتُ بِيَدِهِ. قَالَ: فَتُرِيدُ مَاذَا يَا بَاخَالِدٍ؟ قَالَ: أُرِيدُ أَنْ تُسَمِّيَهُ لِی حَتَّی أَعْرِفَهُ بِاسْمِهِ. فَقَالَ: سَأَلْتَنِی وَ اللَّهِ يَا بَا خَالِدٍ عَنْ سُوَالِمُجْهِدٍ، وَ لَقَدْ سَأَلْتَنِی عَنْ أَمْرٍ مَا لَوْ كُنْتُ مُحَدِّثاً بِهِ أَحَداً لَحَدَّثْتُکَ، وَ لَقَدْ سَأَلْتَنِی عَنْ أَمْرٍ لَوْأَنَّ بَنِی فَاطِمَهَ عَرَفُوهُ، حَرَصُوا عَلَی أَنْ يَقْطَعُوهُ بَضْعَهً بَضْعَهً».

امام باقر علیهما السلام وارد شدم و عرض کردم: فدایت شوم می دانی که به پدرت وابسته بودم و به او انس داشتم و از مردم وحشت داشتم؛ امام فرمودند: راست می گویی ای ابا خالد، چه می خواهی؟ عرض کردم: فدایت شوم، پدرت برای من صاحب این امر را به صفتی توصیف کرده که اگر او را در بعضی از راه ها ببینم دستش را خواهم گرفت. امام فرمودند: پس چه می خواهی ای ابا خالد؟ عرض کردم : می خواهم که نام او را به من بگویی که او را به نام بشناسم. حضرت فرمودند: ای ابا خالد، به خدا قسم سوال سختی پرسیدی و از امری سوال کردی که اگر به احدی گفته بودم به تو نیز می گفتم؛ و از امری سوال کردی که اگر بنی فاطمه آنرا می شناختند میل داشتند بر اینکه او را قطعه قطعه کنند.

بنابر اینکه سخن حضرت: «اگر بنی فاطمه...» دلالت کند بر اینکه بعضی از آنها قصد بر ضرر زدن به او دارند، چه برسد به غیر بنی فاطمه؛ به همین خاطر از ترس ضرر زدن به حضرت، نام ایشان رانبردندتاپوشیده بماندوشناخته نشودودست مخالفین به اونرسد.

از تمامی این روایات استفاده می شود که مخفی نگهداشتن اسم حضرت به علت امر خاصی که تعبدی باشد نیست، بلکه بر اساس تقیه است با همان شرایط تقیه، نه چیز دیگر.

گروه چهارم: روایاتی که دلالت دارد بر اینکه ائمه علیه السلام یا اصحاب

ایشان در موارد فراوانی حضرت را به اسم نامیده اند بدون اینکه نهی ای از آنها صادر شده باشد.

1. مرحوم صدوق قدس سره در «اکمال الدین»(1) با سند خود، از محمد

بن ابراهیم کوفی روایت کرده که ابا محمد حسن بن علی العسکری علیهما السلام برای برخی از افرادی که نام آنها را بردند گوشت قربانی فرستادند و فرمودند: «این عقیقه فرزندم محمد است».(2)

در این روایت صراحتاً نام حضرت را برده اند و تلویحاً هم اجازه تصریح به اسم را به دیگران داده اند.

2.مرحوم صدوق قدس سره ازابی غانم خادم روایت کرده که گفت: برای ابی محمد علیه السلام فرزندی به دنیاآمدپس اورامحمدنامیدوروزسوم اورا به اصحاب خودنشان دادوفرموداین صاحب شما(بعدازمن)است.(3)

1- . کمال الدین و تمام النعمه، ج2، ص432.
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 489، ح 15، باب 33 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 243، ح 21467: «وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ،عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيِّ، أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَعَلِيٍّ الْعَسْكَرِيَّ عليه السلام ، بَعَثَ إِلَى بَعْضِ مَنْ سَمَّاهُ، شَاةً مَذْبُوحَةً، وَ قَالَ: هَذِهِ مِنْ عَقِيقَةِ ابْنِيمُحَمَّدٍ».
3- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 489، ح 16، باب 33 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 243، ح 21468: «وَ عَنْهُ، عَنِ الْحِمْيَرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِأَحْمَدَ الْعَلَوِيِّ، عَنْ أَبِي غَانِمٍ الْخَادِمِ، قَالَ: وُلِدَ لِأَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام مَوْلُودٌ، فَسَمَّاهُ مُحَمَّداً،وَعَرَضَهُ عَلَى أَصْحَابِهِ يَوْمَ الثَّالِثِ، وَ قَالَ: هَذَا صَاحِبُكُم».

این حدیث هر چند دلالت بر نامیدن حضرت از جانب ائمه علیه السلام ندارد، ولی اگر این کار ممنوع بود ابوغانم خادم به آن پیشی نمی گرفت، پس دلیلی بر اینست که امام عسکری علیه السلام برای او وامثال او به نام حضرت تصریح کرده است.

3. مرحوم کلینی قدس سره از علّان رازی، از بعض اصحاب ما، روایت کرده است زمانی که جاریه ابی محمد علیه السلام حامله شد، حضرت به او فرمود: فرزندی را حمل خواهی کرد و اسم او محمد است و او قائم بعد از من است.(1)

و اینکه راویان، این روایت را یکی پس از دیگری نقل کرده اند، شاهد خوبی بر جواز نامیدن حضرت به اسم می باشد.

4. مرحوم صدوق قدس سره از ابی نضره، از ابی جعفر امام باقر علیه السلام، از جابر بن عبدالله روایت کرده که نزد فاطمه علیها السلام صحیفه ای از دره

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 490، ح 17، باب 33 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 243، ح 21469: «وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيِّ، عَنْ عَلاَّنٍ الرَّازِيِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، أَنَّهُ لَمَّا حَمَلَتْ جَارِيَهُأَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام ، قَالَ: سَتَحْمِلِينَ وَلَداً، وَ اسْمُهُ مُحَمَّدٌ، وَ هُوَ الْقَائِمُ مِنْ بَعْدِی».

یافته که در آن اسامی ائمه از فرزندانش وجود داشته، پس آن را خوانده است تاآنکه می گوید:ابوالقاسم محمدبن الحسن، حجه الله علی خلقه، القائم؛ مادر او جاریه ای است که اسم او نرجس است.(1)

نقل همه راویان روایت وهمچنین نقل جابردلیل برآنست که منعی برنامیدن حضرت به اسم درتمامی حالات وموقعیت هاوجودندارد.

5. مرحوم صدوق قدس سره از ابی جارود، از ابی جعفر امام باقر علیه السلام، از پدرانش :روایت کرده که فرمود:امیرالمومنین علیه السلام برمنبرفرمودند : در آخر الزمان مردی از فرزندان من خواهد آمد، و صفات و احوال قائم راذکرفرمودتاجایی که فرمودند:اودواسم دارد:اسمی که مخفی است و آن احمد است، و اسمی که آشکار است که محمد است.(2)

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 490، ح 18، باب 33 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 243، ح 21470: «وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الطَّالَقَانِيِّ،عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْقَطَّانِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْمُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ أَبِی عَمْرٍو، عَنْ صَدَقَةَ بْنِ أَبِی مُوسَی، عَنْ أَبِی نَضْرَةَ، عَنْأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ فَاطِمَةَ3 أَنَّهُ وَجَدَ مَعَهَا صَحِيفَةً مِنْ دُرَّةٍ، فِيهَاأَسْمَاءُ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهَا، فَقَرَأَهَا إِلَی أَنْ قَالَ: أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، حُجَّةُ اللَّهِ عَلَیخَلْقِهِ، الْقَائِمُ، أُمُّهُ جَارِيَةٌ اسْمُهَا نَرْجِسُ».
2- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 490، ح 19، باب 33 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 244، ح 21471: «وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَی، عَنْمُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَالِكٍ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِی الْجَارُودِ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ، عَنْ آبَائِهِ: قَالَ: قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَلَی الْمِنْبَرِ: يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِی فِی آخِرِ الزَّمَانِ؛ وَ ذَكَرَ صِفَةَ الْقَائِمِوَأَحْوَالَهُ إِلَی أَنْ قَالَ: لَهُ اسْمَانِ، اسْمٌ يَخْفَی وَ اسْمٌ يَعْلُنُ، فَأَمَّا الَّذِی يَخْفَی فَأَحْمَدُ، وَأَمَّاالَّذِی يَعْلُنُ فَمُحَمَّدٌ؛ الْحَدِيثَ».

6. مرحوم صدوق قدس سره با سندهای فراوان، از حسن بن محبوب، از ابی جارود، از ابی جعفر امام باقر علیه السلام، از جابر روایت کرده که گفت : بر فاطمه علیها السلام وارد شدم در حالیکه جلوی حضرت لوحی بود که درآن اسامی اوصیاازفرزندانش وجودداشت.دوازده نفر شمردم که آخرآنها قائم بود، نام سه تای آنها محمد، و چهار تای آنها علی.(1)

7. مرحوم صدوق قدس سره از مفضل بن عمر، روایت کرده که گفت: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و گفتم: کاش جانشین بعد از خودتان را برای ما مشخص می فرمودید. حضرت فرمودند: امام بعد از من فرزندم موسی است. و آن جانشینی که امید به آنست و در انتظار

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 490، ح 20، باب 33 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 244، ح 521472: «وَ بِأَسَانِيدِهِ الْكَثِيرَةِ، عَنِ الْحَسَنِبْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ 3 وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ، فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا، فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ؛ ثَلَاثَةٌمِنْهُمْ مُحَمَّدٌ، وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ».

آنند محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی است.(1)

8. مرحوم طبرسی قدس سره در «اعلام الوری»(2) از محمد بن عثمان

عمری، از پدرش، از ابی محمد حسن بن علی علیهما السلام در خبری که حضرت آن را از پدرانش : روایت کرده آورده است که: زمین از حجت خدا بر خلقش خالی نمی شود و هر کس بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است؛ پس فرمود: این سخن حق است همان گونه که روز حق است. گفته شد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله حجت و امام بعد از تو کیست؟ فرمود: فرزندم محمد، او امام و حجت بعد از من است؛ پس هر که بمیرد و او را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.(3)

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 491، ح 22، باب 33 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 245، ح 21474: «وَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَالدَّقَّاقِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُوسَی بْنِ عِمْرَانَ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَیْنِ بْنِ زَیْدٍ، عَنِالْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی الصادق علیه السلام فَقُلْتُ: لَوْ عَهِدْتَ إِلَیْنَا فِی الْخَلَفِ مِنْ بَعْدِکَ؛فَقَالَ: الْإِمَامُ بَعْدِی ابْنِی مُوسَی، وَ الْخَلَفُ الْمَأْمُولُ الْمُنْتَظَرُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی».
2- . اعلام الوری بأعلام الهدی، ج 2، ص 253.
3- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 491، ح 23، باب 33 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 246، ح 21475: «وَ بِإِسْنَادِهِ، عَنِ ابْنِ بَابَوَیْهِ، عَنْمُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِیِّ، عَنْ أَبِی عَلِیٍّ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَالْعَمْرِیِّ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ علیه السلام فِی الْخَبَرِ الَّذِی رُوِیَ عَنْآبَائِهِ :: أَنَّ الْأَرْضَ لاَ تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَی خَلْقِهِ، وَ أَنَّ مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ إِمَامَزَمَانِهِ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً. فَقَالَ: إِنَّ هَذَا حَقٌّ کَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ. فَقِیلَ: یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَنِالْحُجَّةُ وَ الْإِمَامُ بَعْدَکَ؟ فَقَالَ: ابْنِی مُحَمَّدٌ؛ هُوَ الْإِمَامُ وَالْحُجَّةُ بَعْدِی، فَمَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْهُمَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً».

صاحب وسایل، در آخر باب 33 از ابواب امر به معروف و نهی از منکر، سخن خوبی دارد آنجا که می نویسد: «احادیثی که تصریح به اسم مهدی محمد بن حسن علیهما السلام دارد و امر به نامیدن حضرت نموده - خواه به طور عموم یا خصوص، تصریحی یا تلویحی، از جهات فعل یا تقریر - در روایات و زیارات و دعاها و تعقیبات وتلقین و غیر اینها جداً فراوان است». سپس در حاشیه بر آخر احادیث این باب اضافه کرده اند که: «گروهی از علمای ما در کتاب های حدیث و اصول و کلام و غیر آن به اسم حضرت تصریح کرده اند از جمله آنها علامه محقق، و مقداد، و مرتضی، و ابن طاووس، و... ؛ و کسی که منع کرده باشد نادر است. و ما در رساله مجزایی این بحث را تحقیق کرده ایم».

این بود آنچه در این باب از روایات و کلمات اصحاب وارد شده است.

مختار ما

شک نیست که قول به ممنوع بودن نامیدن حضرت به اسم، به عنوان حکمی تعبدی، کلامی است خالی از تحقیق؛ هر چند بعض بزرگان به آن تصریح کرده اند. بلکه ظاهر اینست که ممنوع بودن این کار دایر مدار وجود و عدم ملاک تقیه است، و در جایی که ملاک تقیه وجود نداشته باشد - مانند زمان ما - منعی نیز وجود نخواهد داشت.

و آنچه علامه مجلسی قدس سره - بعد از ذکر بعضی روایات که دلالت بر نهی از نامیدن حضرت تا زمانی که قائم ظهور کند دارد - افاده فرموده به اینکه: «این روایات صراحت دارد بر اینکه قول کسانی که ممنوعیت نامیدن حضرت به اسم را، مخصوص زمان غیبت صغرا می دانند - و برای اثبات آن به علت های من درآوردی و دلایل

وهمی(1) اعتماد کرده اند - صحیح نیست»، جداً ممنوع است؛ زیرا دانستیم که این سخن از سر علل من ردآوردی و دلایل وهمی نیست، بلکه در روایات فراوانی به آن تصریح شده که کم از سایر روایات ندارد؛ علاوه بر اینکه روایاتی که دلالت بر جواز تسمیه وتصریح به اسم حضرت داشت - و در گروه چهارم گفتیم - از نظر تعداد بیشتر و از نظر دلالت قوی تر از سایر روایات بود.

1- . «العلل المستنبطه، و الاستبعادات الوهمیه».

نتیجه اینکه منع از نامیدن حضرت به اسم، دایر مدار خوف بر حضرت علیه السلام، یا خوف بر ما، بر اساس موازینی است که در تقیه معتبر است، به چند دلیل :

1. این راه تنها راه جمع بین اخبار، و حمل روایات مطلق بر مقید است. بنابراین روایات گروه اول، و بلکه گروه دوم نیز که جزو روایات مطلق می باشند - چرا که از ناحیه وجود خوف و عدم آن مطلق می باشند، هر چند منع در آنها تا زمان ظهور حضرت است واین قید منافاتی با تقیید به آنچه ذکر کردیم ندارد - با روایات گروه سوم که دلالت بر دَوَران حکم بر مدار تقیه داشت، مقید می شوند.

و اگر این گونه نشود، یا با هم تعارض کرده و ساقط می شوند

- اگر قائل شویم که هر گروه از روایات، به سبب اینکه متضافر است قطعی یا شبیه قطعی محسوب می شود - و یا بنابر اینکه اسناد روایات ظنی است، قائل به تخییر می شویم؛ که در اینصورت می توان حکم به جواز داد.

وازقوی ترین قرینه هابرراه جمعی که ذکرکردیم روایات گروه چهارم است که فی الجمله تصریح به جواز تسمیه داشت؛ و کاش می دانستیم کسانی که قائل به حرمت تسمیه بطور مطلق شده اند، در مورد این گروه از روایات که جداً متضافرند چه می گویند؟ آیا کنار گذاردن همه این روایات با وجود فتوای بسیاری از اصحاب بر طبق

آنها، امکان دارد؟ یا ترجیح غیر این روایات بر اینها ممکن است؟ هرگز؛ هیچ راه حلّی نیست مگر آنچه که ذکر کردیم.

2. روایات فراوانی از طرق اهل بیت علیه السلام و اهل سنت وارد شده که در آنها تصریح شده است به اینکه نام مهدی نام پیامبر صلی الله علیه و آله و کنیه او کنیه پیامبر صلی الله علیه و آله است. و معلوم است که این گونه روایات نیز کم از تسمیه ندارد، زیرا ظاهر بعضی از روایات که دلالت بر عدم ذکر اسم داشت بخاطرعدم دلالت برحضرت بود، به نحوی که مخاطب نداند که اسم حضرت چیست، نه اینکه صرف تلفظ به اسم ممنوع باشد. مگر بگوییم که این سخن اگرچه مفاد بعضی از اخبار باب است، ولی با بعض روایات دیگر که دلالت بر حرمت تلفظ دارد، - نه حرمت دلالت بر حضرت، هر چند به کنایه باشد - منافات دارد.

3. اینکه بخواهیم بگوییم که تلفظ به اسم شریف حضرت بدون تقیه و هر محذور دیگری، حرام است، با وجود اینکه دلالت بر حضرت با کنایه، یا با مثل م ح م د جایز است، نیاز به تعبد شدیدی دارد. چه مشکلی در ذکر اسم شریف حضرت در لفظ وجود دارد وقتی ذکر آن با کنایه جایز است؟! مانند اینکه بگوییم اسم حضرت اسم جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله است، یا اینکه با حروف جداگانه نام حضرت را ذکر کنیم، آن هم در فرضی که هیچ محذوری در ظاهر وجودندارد.کجای احکام اسلام شبیه چنین حکمی می توان یافت؟

و این استبعاد اگرچه به خودی خود در احکام فقهی دلیل محسوب نمی شود، ولی می تواند تأییدی برای آنچه ذکر کردیم تلّقی شود.

وروایاتی که درعدم جوازتصریح به اسم سایر ائمه علیه السلام به هنگام تقیه وارد شده نیز موید سخن ما است؛ مانند آنچه مرحوم کلینی قدس سره با اسناد خودش، از عنبسه، از ابی عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: از ذکر نام علی و فاطمه علیهما السلام بپرهیزید، چرا که چیزی به مانند نام علی و فاطمه مردم را به خشم نمی آورد!.(1)

و تعجب از مرحوم صدوق قدس سره است که طبق آنچه از ایشان حکایت شده بعد از اعتراف به تصریح به اسم حضرت در روایت لوح، گفته اند: این حدیث، این گونه در تسمیه قائم وارد شده است، ولی نظر من نهی از تسمیه است.(2) در حالیکه دانستیم که تصریح به

1- . وسایل الشیعه(اسلامیه)، ج 11، ص 486، ح 2، باب 33 از ابواب امر به معروف ونهی ازمنکر؛وسائل الشیعه (بیروت)، ج 16، ص 238، ح 21454: «وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَالِحِبْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ عَنْبَسَةَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِيَّاكُمْ وَذِكْرَ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ 3؛ فَإِنَّ النَّاسَ لَيْسَ شَیْءٌ أَبْغَضَ إِلَيْهِمْ مِنْ ذِكْرِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ 3».
2- . البته این سخن ایشان به معنی اینست که روایات منع کننده را قوی تر می دانند و عملبر طبق آنها را ترجیح می دهند. متن عبارت ایشان این گونه است: «قال مصنف هذا الکتابرحمه الله جاء هذا الحدیث هکذا بتسمیه القائم علیه السلام ، والذی أذهب إلیه ما روی فی النهیمن تسمیته، وسیأتی ذکر ما روینا فی ذلک من الأخبار فی باب أضعه فی هذا الکتابلذلک، إن شاءالله تعالی ذکره». (کمال الدین و تمام النعمه، ج1، ص307).

اسم شریف حضرت منحصر به روایت لوح نبوده، و دلیل ما منحصر به روایات گروه چهارم - که تصریح به اسم داشت - نیست؛ با این وجود چرا ایشان قول به جواز به هنگام عدم تقیه را اختیار نکرده اند آن گونه که صاحب وسایل اختیار کرده و از ظاهر قول بسیاری از اصحاب بر می آید؟ شاید دلیل آن رعایت احتیاط بوده است؛ ولی هر چند این قول موافق احتیاط است اما احتیاط در عمل خود شخص حرفی است و فتوای به احتیاط حرف دیگر؛ خلاصه اینکه این احتیاط احتیاط ضعیفی است و مراعات آن واجب نیست.

نتیجه تمام آنچه گفتیم این می شود که نامیدن حضرت به اسم شریفشان که همان محمد بن حسن عسکری (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است در امثال زمان ما که از این جهت تقیه ای وجود ندارد، جایز است.

بحث از احکام تقیه و فروع آن در اینجا به پایان رسید.

جمادی الاولی 1392 هجری قمری. و الحمدلله.

ترجمه و تحقیق این قاعده در صبح پنجشنبه 15 اسفند ماه 1392 هجری شمسی (جمادی الاولی1435 ه .ق) پایان یافت.

و آخر دعوانا أن الحمد للّه رب العالمین

ص:265

فهرست منابع

1. القرآن الكريم.

2. نهج البلاغه، گردآورنده فرمايشات امام، امير المومنين عليه السلام، سيد رضى، محمد بن حسين موسوى. موسسه نهج البلاغه، قم، 1414ق.

3. .أحكام القرآن،أحمدبن على الرازى الجصاص أبوبكر،دارإحياء التراث العربى، بيروت، 1405 ق.

4. أسباب رفع العقوبه، شيخ الإسلام ابن تيميه، على بن نايف الشحود.

5. أسد الغابه فى معرفه الصحابه، عز الدين بن الأثير أبو الحسن على بن محمد الجزرى، دارالفكر، بيروت، 1409.

6. إعلام الورى بأعلام الهدى، طبرسى، فضل بن حسن، آل البيت، قم، 1417 ق.

7. الاحتجاج،طبرسى،احمدبن على،نشرمرتضى،مشهد،1403ق.

8. الإرشاد فى معرفه حجج الله على العباد، مفيد، محمد بن محمد، كنگره شيخ مفيد، قم، 1413 ق.

9. الاستقامه، أحمد بن عبد الحليم بن تيميه الحرانى أبوالعباس، جامعه الإمام محمد بن سعود، المدينه المنوره، 1403 ق.

10. الأمالى، طوسى، ابو جعفر، محمد بن حسن، دار الثقافه، قم، 1414 ق.

11. الإمامه و السياسه، ابن قتيبه دينورى، دار الاضواء، بيروت، 1410 ق.

12. البدايه و النهايه، أبو الفداء اسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقى، دار الفكر، بيروت، 1407 ق.

13. البيان،عاملى،شهيداول،محمدبن مكى،محقق،قم،1412ق.

14. التبيان فى تفسير القرآن، طوسى، محمد بن حسن، دار احياء التراث العربى، بيروت.

15. التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكرى عليه السلام، حسن بن على عليه السلام، امام يازدهم، مدرسه الإمام المهدى(عج)، قم، 1409 ق.

16. التفسير الكبير، فخرالدين الرازى، دارالكتب العلميه، بيروت، 1421 ق.

17. الجامع لأحكام القرآن، أبو عبد الله محمد بن أحمد بن أبى بكر بن فرح الأنصارى الخزرجى شمس الدين القرطبى، دارعالم الكتب، الرياض، 1423 ق.

18. الخصال، ابن بابويه، محمد بن على، جامعه مدرسين، قم، 1362 ش.

19. الدر المنثور، عبد الرحمن بن الكمال جلال الدين السيوطى، دار الفكر، بيروت، 1993 م.

20. السرائر الحاوى لتحرير الفتاوى، حلّى، ابن ادريس، محمد بن منصور بن احمد، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم، 1410 ق.

21. السنن الكبرى وفى ذيله الجوهر النقى، أبو بكر أحمد بن الحسين بن على البيهقى، مجلس دائره المعارف النظاميه، حيدر آباد، هند، 1344 ق.

22. الصحاح - تاج اللغه و صحاح العربيه، جوهرى، اسماعيل بن حماد، دار العلم للملايين، بيروت، 1410 ق.

23. الغدير، علامه امينى، مركز الغدير، قم، 1416 ق.

24. القواعد و الفوائد، عاملى، شهيد اول، محمد بن مكى، كتابفروشى مفيد، قم.

25. الكافى، كلينى، ابو جعفر، محمد بن يعقوب، دار الحديث للطباعه و النشر، قم، 1429 ق.

26. الكافى، كلينى، ابو جعفر، محمد بن يعقوب، دار الكتب الإسلاميه، تهران، 1407ق.

27. الكامل فى التاريخ، عز الدين أبو الحسن على بن ابى الكرم المعروف بابن الأثير، دار صادر، بيروت، 1385.

28. المبسوط، شمس الدين أبو بكر محمد بن أبى سهل

السرخسی، دار الفکر للطباعه والنشر والتوزیع، بیروت، 1421 ق.

29. المجتبی من السنن، أحمد بن شعیب أبو عبد الرحمن النسائی، مکتب المطبوعات الإسلامیه، حلب، 1406 ق.

30. المحاسن، برقی، ابو جعفر، احمد بن محمد بن خالد، دار الکتب الإسلامیه، قم، 1371 ق.

31. المُصَنَّف، أبو بکر عبد الله بن محمد بن أبی شیبه العبسی الکوفی، دار القبله.

32. الموسوعه الفقهیه الکویتیه، وزاره الأوقاف والشئون الإسلامیه، جلد 1 تا 23، دار السلاسل - کویت، جلد 24 تا 38، دار الصفوه - مصر، جلد 39 تا 45، الوزاره، کویت، از 1404 تا 1427.

33. انوار الأصول، مکارم شیرازی، ناصر، تقریرات قدسی، احمد. مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم.

34. أوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، شیخ مفید، الموتمر العالمی للشیخ المفید، قم، 1413 ق.

35. بحار الأنوار، مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. دار إحیاء التراث العربی، بیروت، 1403 ق.

36. تاریخ الیعقوبی، احمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب المعروف بالیعقوبی، دار صادر، بیروت.

37. تاریخ بغداد، البغدادی، أحمد بن علی أبو بکر الخطیب، دارالکتب العلمیه، بیروت.

38. تصحیح اعتقادات الإمامیه، مفید، محمد بن محمد، کنگره شیخ مفید، قم، 1414 ق.

39. تفسیر العیّاشی، عیاشی، محمد بن مسعود، المطبعه العلمیه، تهران، 1380 ق.

40. تفسیر القرآن العظیم، القرشی الدمشقی، إسماعیل بن عمر بن کثیر أبو الفداء، دار الفکر، بیروت، 1401 ق.

41. تفصیل وسائل الشیعه إلی تحصیل مسائل الشریعه، عاملی، حرّ، محمد بن حسن، موسسه آل البیت علیه السلام، قم، 1409 ق.

42. تهذیب الأحکام، طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، دار الکتب الإسلامیه، تهران، 1407 ق.

43. جامع الاحادیث (الجامع الصغیر وزوائده والجامع الکبیر)، سیوطی، جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر.

44. جامع المقاصد فی شرح القواعد، عاملی، کرکی، محقق ثانی، علی بن حسین، موسسه آل البیت علیه السلام، قم، 1414 ق.

45. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، 1404 ق.

46. حلیه الأولیاء وطبقات الأصفیاء، أبو نعیم أحمد بن عبد الله الأصبهانی، دار الکتاب العربی، بیروت، 1405 ق.

47. رجال الکشی -اختیارمعرفه الرجال، کشّی، ابو عمرو، محمد بن عمربن عبدالعزیز،موسسه نشردانشگاه مشهد،مشهد،1490 ق.

48. رسائل ابی بکرالخوارزمی،دارالمکتبه الحیاه،بیروت،1970م.

49. رسائل فقهیه، دزفولی، مرتضی بن محمد امین انصاری، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم، 1414 ق.

50. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، العلامه أبی الفضل شهاب الدین السید محمود الألوسی البغدادی، دار إحیاء التراث العربی، بیروت.

51. روض الجنان فی شرح إرشاد الأذهان، عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، 1402 ق.

52. سایت اینترنتی پایگاه اطلاع رسانی حوزهwww.hawzah.net.

53. سایت اینترنتی دانشنامه اسلامیwww.wiki.ahlolbait.com .

54. سایت اینترنتی ویکی فقهwww.wikifegh.ir .

55. شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید، ابن أبی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، 1404 ق.

56. صحیح البخاری، البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبوعبدالله، دارابن کثیر، بیروت، 1407 ق.

57. صفات الشیعه، ابن بابویه، محمد بن علی، أعلمی، تهران، 1362 ش.

58. عاشورا، سعید داوودی و مهدی رستم نژاد، انتشارات امام علی بن ابیطالب علیه السلام، قم، 1387 ش.

59. علل الشرائع، قمّی، صدوق، محمّد بن علی بن بابویه، کتابفروشی داوری. قم. 1386 ق.

60. فتح الباری شرح صحیح البخاری، أحمد بن علی بن حجر أبوالفضل العسقلانی الشافعی، دار المعرفه. بیروت، 1379 ق.

61. فرائد الأصول، انصاری، مرتضی بن محمدامین، مجمع الفکر الاسلامی، قم.

62. کتاب الطهاره، دزفولی، مرتضی بن محمد امین انصاری، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم، 1415 ق.

63. کفایه الأثر فی النصّ علی الأئمه الإثنی عشر، خزاز رازی، علی بن محمد، بیدار، قم، 1401 ق.

64. کمال الدین و تمام النعمه، ابن بابویه، محمد بن علی، تهران، 1395 ق.

65. کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، الهندی، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین، دار الکتب العلمیه، بیروت، 1419 ق.

66. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبرسی فضل بن حسن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، 1372 ش.

67. مجموع الفتاوی، تقی الدین أبو العباس أحمد بن عبد الحلیم بن تیمیه الحرانی، دار الوفاء، 1436 ق.

68. مختصر البصائر، حلی، حسن بن سلیمان بن محمد، موسسه النشر الإسلامی، قم، 1421 ق.

69. مدارک الأحکام فی شرح عبادات شرائع الإسلام، عاملی، محمد بن علی موسوی. موسسه آل البیت علیه السلام، بیروت، 1411 ق.

70. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، نوری، محدث، میرزا حسین، موسسه آل البیت علیه السلام، بیروت. 1408 ق.

71. معانی الأخبار، قمّی، صدوق، محمّد بن علی بن بابویه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، 1403 ق.

72. مفاتیح الغیب، محمد بن عمر التمیمی الرازی الشافعی، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1421 ق.

73. مناقب آل أبی طالب علیهم السلام، ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، علامه، قم، 1379 ق.

74. من لا یحضره الفقیه، قمّی، صدوق، محمّد بن علی بن بابویه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، سال چاپ، 1413 ق.

75. منهاج السنه النبویه، أحمد بن عبد الحلیم بن تیمیه الحرانی أبوالعباس، موسسه قرطبه، 1406.

76. نرم افزار الشامله.

77. نرم افزار جامع فقه اهل البیت 2.

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109